

سید محمد خاتمی: آفت جامعه امروز؛ دروغ و ناسزاگویی از سوی دستگاه‌های رسمی

شماره ۱۱۴

۱۷ شهریور ماه ۱۳۸۹



جمعی از زندانیان سیاسی رجایی شهر:

آقای کروبی مقاومت و پایداری شما

ستودنیست

اعتراض رئیس کمیسیون اروپا به حکم

سنگسار در ایران

آخرین اخبار از سرنوشت سه ماده جنجالی

لایحه حمایت خانواده

گزارشگران بدون مرز بازداشت نسرين

ستوده را محکوم کرد

نامه ی مسعود باستانی به آقای کروبی

آیت الله دستغیب:

حمله‌کنندگان به مسجد قبا، تهدید به قتل کرده بودند

فراکسیون اصلاحات مجلس، خواستار برخورد جدی و

مجازات عاملین و آمران وقایع اخیر شد

قیمت قبوض برق در تهران افزایش یافت

چین و روسیه خواستار همکاری کامل ایران با آژانس

شدند

تذکر نمایندگان به دولت در مورد «موازی کاری در

سیاست خارجی»

علی اکبر صالحی: حق انتخاب بازرسان هسته‌ای را داریم

شکاف در دولت و مجلس در بحث نمایندگان ویژه

مقالات و مصاحبه‌ها در این شماره :

۱۴	اجتناب ناپذیری پدرکشی سیاسی در جنبش چپ ایران فرشین کاظمی نیا
۱۵	مراسم تدفین زندگان ... سعید ماسوری
۱۵	استقلال دانشگاهها، همچنان آرزوی تحقق نیافته فواد حقیقی
۱۶	بهترین بچه‌های انقلاب را مثل آب خوردن فتنه‌گر نامیدیم صادق زیباکلام
۱۹	فرشاد مومنی: آزمون و خطا، اقتصاد ملی را نابود می‌کند
۲۳	گفتگوی پویا عزیزی با شیرین عبادی همان اندازه که سکینه را حمایت کردند زندانیان سیاسی را هم حمایت کنند!
۲۴	حکایت بازگشت سید نورالدین مدنی، سرباز وظیفه ارتش رضاشاه، به خانه در شهریور ۲۰، پژوهش از امیرشهاب رضویان
۲۶	باخت - باخت به نفع چه کسی؟ محمدحسین درویش
۲۷	بر بساطی که بساطی نیست علی پورنقوی
۲۸	تاثیر تحریم‌ها بر اقتصاد کشور فلج‌کننده خواهد بود! گفتگو با بهروز خلیق مسنول هیئت سیاسی - اجرایی
۳۱	ناصر فکوهی: ایدئولوژیزه کردن جامعه؛ خودکشی سیاسی است
۳۵	سکته و مرگ جنتی از شایعه تا واقعیت جعفر پویه
۳۵	افزایش سن ازدواج دختران روستایی استان‌اصفهان پیامد مهاجرت مردان به‌شهرها کاظم شاملو
۳۶	دولت ایران و گزارش آژانس؛ انتقاد یا اعتماد؟ آیدا فجر

آخرین گزارشات از اعتراضات، بازداشتها، زندان،

و بیدادگاه‌ها

سخنی با شما خوانندگان روزنامه

در خارج از کشور

شاپور جورکش: صادق هدایت با دیکتاتور درون سروکار

داشت

محمد عارف: یک ایرانی، آخرین پیام آور جشنواره‌ی فیلم

تورنتو

پانته آ بهرامی: دریچه‌ای به روی اقلیت

عزیز معتضدی: از میان خاطره‌ها؛

راز یک بوسه‌ی شصت ساله

دمکراسی و آزادی زمانی به ثمر می‌رسد که فضای شکوفایی و رشد اندیشه‌ها در جامعه مان‌پدید آید. ما باید یاد بگیریم تا با احترام متقابل به دگر اندیشان با هم وارد دیالوگ شویم و در جهت ارتقاء جامعه و رسیدن به آنچه که خواهانش هستیم تلاش کنیم. حذف دیگران و نادیده گرفتن خواسته‌های آنان ثمری جز پیشروی استبداد ندارد. با آگاهی به نیازهای جامعه و جدی گرفتن خواسته‌های خلقها در کشورمان و فراهم آوردن امکانات یکسان برای رشد کودکانمان و برابری اجتماعی و حقوقی زنان و مردانمان است که به ایرانی آباد و آزاد خواهیم رسید.

خبرها و گزارش ها

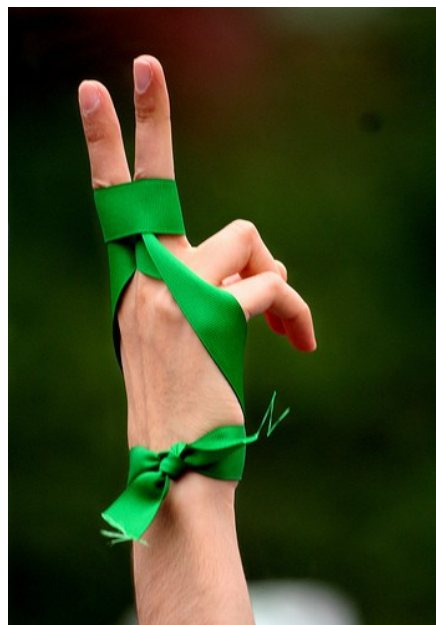
سخنی با شما خوانندگان روزنامه در خارج از کشور



سبز یعنی وطن، روزنامه ای است که با هدف تقویت امر خبر رسانی برای هموطنان داخل کشور بدون سانسور تهیه می شود. این روزنامه در تلاش بوده و هست که در حساسترین لحظات تاریخی میهنمان صدای آزادیخواهی ایرانیان را که زیر سرکوب چکمه پوشان دولت کودتا قرار گرفته اند را انعکاس دهد و در جهت حاکمیت ملت ایران بر سرنوشتشان کوشا باشد. این روزنامه با توجه به امکانات شخصی تا کنون به پیش رفته است اما متأسفانه ادامه ی این امر بدون همکاری و پشتیبانی مالی شما عزیزان مقدور نیست!

لذا از هموطنان خارج از کشور تقاضا داریم در صورتی که ضرورت ادامه ی اینکار را می بینند از کمکهای خود کوتاهی ننمایند تا من بتوانم راهی را که تا کنون با تمام مشکلات و فشارها به تنهایی بر دوش گرفته ام، ادامه دهم. پیشاپیش از همه عزیزان سپاسگزارم و امیدوارم که این روزنامه بتواند با پشتیبانی شما ادامه ی حیات دهد و از کار باز نایستد.

با سپاس و احترام
شهبلا بهار دوست



آخرین گزارشات از اعتراضات، بازداشتها، زندان، و

بیدادگاه ها

وقتی وکیل همبند موکلانش می شود



هرانا:

نسرین ستوده وکیل چندین فعال حقوق بشر از روز شنبه ۱۳ شهریور در بازداشت به سر می برد. این اولین بار نیست که سیستم قضایی جمهوری اسلامی، وکلای دادگستری را به اتهام دفاع از موکلانشان بازداشت و روانه زندان می کند. اسفندماه ۱۳۷۹ دوسال پس از وقوع قتل های زنجیره ای، ناصر زرافشان، یکی از وکلای خانواده های مقتولان این پرونده بازداشت شد.

این وکیل دادگستری به اتهام افشای اسناد دولتی در رابطه با پرونده قتل های زنجیره ای به ۵ سال زندان و ۵۰ ضربه شلاق محکوم شد.

چند ماه قبل از آن، شیرین عبادی در ارتباط با پرونده موسوم به "نوارسازان" به دلیل انتشار نوار اعترافات امیرفرشاد ابراهیمی عضو سابق انصار حزب الله بازداشت شده بود. دادگاه بدوی، حکم ۱۵ ماه حبس تعلیقی و پنج سال محرومیت از وکالت را برای عبادی صادر کرد اما دادگاه تجدید نظر با نقض حکم بدوی، او را به پرداخت جزای نقدی ۳۰۰ هزار تومان محکوم کرد.

بهمن ماه ۱۳۸۱، محمدعلی دادخواه، وکیل اعضای نهضت آزادی بازداشت شد. وی ابتدا به ۱۰ سال محرومیت از وکالت و پنج ماه حبس محکوم شد اما دادگاه تجدید نظر، حکم ۵ ماه زندان را برای او تأیید کرد.

عبدالفتاح سلطانی وکیل دیگری است که در مرداد ماه ۱۳۸۴ توسط ماموران وزارت اطلاعات دستگیر شد. وی به دلیل افشای پرونده موکلانش به "جاسوسی" متهم شده بود. موکلان او در این پرونده تعدادی از کارمندان سازمان انرژی اتمی ایران بودند.

سلطانی، هفت ماه در زندان اوین بود و سپس با سپردن وثیقه آزاد شد. وی ابتدا به پنج سال حبس و پنج سال محرومیت از خدمات اجتماعی محکوم شد اما دادگاه تجدید نظر او را از کلیه اتهامات وارده تبرئه کرد.

محمد اولیایی فرد در اسفند ماه ۱۳۸۸ به بهانه ی بررسی پرونده ی چند تن از موکلانش به دادگاه فراخوانده شد اما توسط مدیر دفتر شعبه ۲۶ به اجرای احکام معرفی و بازداشت شد.

این وکیل دادگستری در پی اعدام بهنود شجاعی در مصاحبه ای اجرای حکم موکلش را به دلیل صغر سنی وی غیرقانونی خوانده بود. وی به اتهام تبلیغ علیه نظام به یک سال مجازات محکوم شد.

وی پس از اعدام موکلانش در مصاحبه با رسانه ها به دفاع از آنها پرداخت و افشاگری های بسیاری نسبت به نوع دادرسی در پرونده های این افراد انجام داد. آقای بهرامیان به وضوح اعلام کرد که تمام مسئولان می دانستند که فرزند کمانگر بی گناه است اما باز هم حکم اعدام بی گناه را صادر کردند.

تابستان ۱۳۸۹ با اعلام تأیید حکم سنگسار سکینه محمدی آشتیانی، وکیل وی محمد مصطفایی که در مورد این پرونده با رسانه ها گفت و گو کرده بود، احضار شد. وی به علت غیرقانونی بودن شیوه احضارش از حضور در دادسرا خودداری کرد اما ماموران امنیتی همسر و برادر همسر او را دستگیر کردند. این وکیل دادگستری پس از این جریان از کشور گریخت. همسر و برادر همسر وی نیز پس از خروج او از ایران آزاد شدند. محمد مصطفایی هم اکنون به همراه همسر و فرزندش در نروژ اقامت دارد.

و روز شنبه ۱۳ شهریور نسرین ستوده وکیل شیرین عبادی در پی مراجعه به دادسرای اوین بازداشت شد. وی قبل از دستگیری به دوپچه وله گفته بود که ماموران امنیتی چندین بار با همسر وی تماس گرفته و به او گفته اند خانم ستوده باید دست از دفاع از شیرین عبادی بردارد.

نسرین ستوده پس از اعدام موکلش آرش رحمانی پور در گفت و گو با دوپچه وله گفت که وقتی نمی تواند برای موکلانش کاری کند ترجیح می دهد کنار آنان باشد.

می‌گوید به موجب قوانین بین‌المللی وکلا دارای مصونیت قضایی هستند و دولت ایران نیز ملزم به اجرای این قانون است. آقای دادخواه می‌گوید: «دولت ایران در سال ۱۳۵۴، کلیت اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر را به موجب معاهده‌ای که به تصویب مجلس رسیده، پذیرفته است، وفق ماده‌ی ۹ قانون مدنی، تمام این موارد در زمره‌ی قانون داخلی محسوب می‌شود و عدول از آن‌ها ناممکن است. فارغ از این، به موجب ماده‌ی ۲۷ کنوانسیون وین، مصوب ماه مه سال ۱۹۶۹، هیچ دولتی نمی‌تواند برخلاف معاهدات بین‌المللی رفتار کند و به بهانه‌ی قوانین داخلی خود، آن معاهدات را نادیده بگیرد».

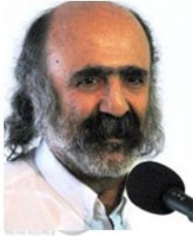
گذشته از قوانین بین‌المللی، آقای دادخواه به این نکته اشاره می‌کند که طبق قوانین داخلی ایران نیز رسیدگی به جرایم وکلای دادگستری تنها در اختیار دادگاه وکلاست. به گفته‌ی وی تمام این موارد باید به اطلاع کانون وکلا برسد: «فرزانیگی ایجاب می‌کند نسبت به همه‌ی این موارد، به کانون وکلا گزارش داده شود و از کانون، به عنوان یگانه مرجع رسمی که حق رسیدگی و پرس‌وجوی این موارد را دارد، بخواهند به این مسئله رسیدگی کند. ضمن این‌که ماده‌ی ۱۵ قانون استقلال کانون وکلا، این حق را برای همه‌ی دادرسان، قضات و دیگر دست‌اندرکاران دادگستری فراهم کرده که نسبت به این موارد به کانون گزارش بدهند».

تا آخرین ساعات روز دوشنبه ۱۵ شهریور ماه، نسرین ستوده همچنان در بازداشت است. رضا خندان همسر وی به دوپچه‌وله می‌گوید که اطلاعی از محل دقیق نگهداری همسرش ندارد و به او گفته شده که ظرف روزهای آینده، وی با خانواده‌اش تماس خواهد گرفت.

نسرین ستوده در زمان بازداشت، وکالت شیرین عبادی، عیسی سحرخیز، کیوان صمیمی، محمدصدیق کیبوند، عاطفه نبوی، منصوره شجاعی، طلعت تقی‌نیا، خدیجه مقدم و احمد نجاتی کارگر از کشته‌شدگان پس از انتخابات را بر عهده داشت.

عیسی سحرخیز، کیوان صمیمی، محمدصدیق کیبوند و عاطفه نبوی هم‌اکنون در همان زندانی هستند که وکیلشان نسرین ستوده در آنجا بازداشت است.

احضار کیوان صمیمی به حفاظت اطلاعات اوین



خبرگزاری هرانا

کیوان صمیمی، زندانی سیاسی حاضر در زندان اوین، به حفاظت اطلاعات زندان احضار شد. به گزارش کلمه، آقای صمیمی که از اعتصاب کنندگان بند ۳۵۰ بود و اعتصاب خود را با اعتراض به نگهداری آن‌ها در سلول انفرادی، تا چند روز بعد از دیگر زندانیان نیز ادامه داد، به دلایلی که هنوز مشخص نیست، به حفاظت اطلاعات اوین احضار شده است.

بر اساس این گزارش، کیوان صمیمی و دیگر موکلان زندانی نسرین ستوده، نگرانی و اعتراض خود را نسبت به بازداشت وکیل خود ابراز کرده‌اند. کیوان صمیمی مدیرمسئول نشریه توقیف شده «نامه» است که به اتهام تبلیغ علیه نظام و اجتماع و تبانی برای برهم زدن امنیت کشور به شش سال حبس و محرومیت مادام‌العمر از فعالیت سیاسی محکوم شده است.

معلمان خرید خدمتی برای چندمین بار دست به تجمع زدند

خبرگزاری هرانا

جمعی از معلمان خرید خدمتی (شرکتی) از ۵ استان کشور از صبح امروز در مقابل مجلس شورای اسلامی تجمع کرده‌اند. تعدادی از تجمع کنندگان که تعداد آنها حدود ۱۰۰ نفر است در گفت‌وگو با خبرنگار خانه ملت درباره دلیل تجمع خود، گفتند: در حالی‌که آموزش و پرورش به ما گفته که به شما نیاز نداریم، ولی نیروهای بازنشسته چند سال پیش خود را فراخوان بکار کرده و یا از برخی معلمان رسمی در دو شیفت استفاده می‌کند.

دفاع موکل از وکیل: بدعتی تازه در جمهوری اسلامی

منصوره شجاعی یکی از موکلان نسرین ستوده است. او به دوپچه وله می‌گوید ایران پر شده از موکلان بدون وکیل. این فعال حقوق زنان در مورد بازداشت وکیلش چنین می‌گوید: «بی‌تردید از نگاه یک موکل در مورد در بند شدن یک وکیل حرف زدن، بدعتی است که لابد باید فقط در ایران اتفاق می‌افتاد و شروع می‌شد که وکیل را در بند کنند و موکل‌اش در باری او حرف بزند. آن هم وکیل مانند نسرین ستوده که تعهد اجتماعی، آرمانی و حقوق بشری‌اش را با نوعی عطفوت انسانی در آمیخته بود که زبانزد خاص و عام و به‌ویژه موکلان‌اش بوده است».

خانم شجاعی ادامه این روند را تهدیدی برای سیستم قضایی و دفاع در ایران دانسته و می‌گوید: «این حرکت، یعنی حمله‌ی به وکلا، به معنای محدود کردن دایره‌ی حقوقی است. چون همان‌طور که می‌دانید، خیلی از وکلای "کانون مدافعان حقوق بشر" مانند آقای سلطانی، آقای دادخواه و... دیگر نمی‌توانند وارد دایره‌ی دفاع از موکلین‌شان بشوند. بنابراین الان محدود شده به وکلایی که از تعداد انگشتان دست هم تجاوز نمی‌کنند و این در واقع، به‌خطر افتادن حاکمیت قانون در سیستم قضایی و در پروسه‌ی دفاع است، به خطر انداختن وکیل و موکل در کنار هم است. کم‌کم انسان به یاد دادگاه‌های صحرایی و نظامی می‌افتد که هیچ وکیل و وجود ندارد، یک نفر تصمیم می‌گیرد و موکل‌ها بدون داشتن حق دفاع در دادگاه حاضر می‌شوند. کم‌کم ممکن است وکیل تسخیری جایگزین وکلای حقوق بشری بشود و این دارد سیستم قضایی را به‌خطر می‌اندازد. بحث من موکل بی‌دفاع بی‌سلاح نیست، بحث من بی‌قانون شدن سیستم قضایی است».

حبس وکیل: بی‌دفاع کردن کل جامعه

محمدعلی دادخواه یکی از وکلایی که خود طعم حبس به دلیل دفاع از موکل را چشیده، دستگیری وکلا را نشانه‌ای از قانون‌گریزی دستگاه قضایی می‌داند. او می‌گوید: «من هر بار که این اتفاقات رخ می‌دهد، اعلام می‌کنم که اولین قربانی این وقایع، قانون است. چون قانون اعلام کرده که شأن وکیل دادگستری با شأن قاضی برابر است. قانون اعلام کرده که هیچ دادگاهی تشکیل نمی‌شود، مگر با حضور وکیل. قانون اعلام کرده که وکیل دارای مصونیت دفاع است. اصولاً مصونیت دفاع فقط برای وکیل است، نه برای قاضی. یعنی وکیل حق دارد در جهت روشن شدن پرونده، مبادرت به بیان هر مطلبی که در خصوص موضوع باشد، بنماید. متأسفانه این وقایع نشان می‌دهد که قانون‌گرایی از جامعه‌ی وکالت در موضع رسیدگی قضایی، رخت بر بسته است».

این عضو کانون مدافعان حقوق بشر که یک بار دیگر نیز به دلیل عضویت در این نهاد مدنی بازداشت شده، به تبعات خطرناک تهدید وکلا اشاره کرده و می‌گوید: «وکیل از حقوق خودش دفاع نمی‌کند؛ وکیل این کوله‌بار را بر کول خود گذاشته که از حقوق مردم دفاع کند. لذا اگر وکیل را مانع شدند که به دادگاه گام بگذارد، یعنی حقوق موکلین او، یعنی حقوق مردم و حقوق اجتماع نادیده گرفته شده است».

منصوره شجاعی نیز معتقد است با دستگیری وکلا، مفهوم "دفاع" در سیستم قضایی از بین می‌رود. او می‌گوید: «حمله به وکلا، حمله به حق قانونی دفاع در سیستم قضایی کشور است، حذف مفهوم دفاع، محو حق دفاع و در واقع جایگزین کردن نوعی بی‌قانونی و نوعی زورگرایی به جای روال قانونی است که همیشه جریان داشته؛ وکیل بوده، موکل بوده و دفاعی انجام می‌شده است. این روند دارد از بین می‌رود».

به عقیده‌ی این فعال حقوق زنان، ادامه این روند یعنی در بند کردن وکلا و یا اجبار آنان به خروج از کشور برابر است با بی‌دفاع کردن موکلین و خلع سلاح شدن مدافعان حقوق بشر و حقوق زنان و در تنگنا قرار دادن فعالان جامعه‌ی مدنی. محمد مصطفایی نیز هدف از این گونه اقدامات را "خفه کردن هرگونه صدای عدالت‌خواهی" می‌داند. این وکیل مجبور به ترک کشور شده می‌گوید: «هدف این است که تمام صداها سرکوب شود، هیچ وکیل دادگستری‌ای حق دفاع از موکل خود را، به نحو احسن، نداشته باشد و اگر بخواهد دفاع کند، هیچ حرفی نزند. هدف این است که کسانی که قانون را زیر پا می‌گذارند، به‌راحتی کارهای خلاف قانون خودشان را انجام بدهند. نمی‌خواهند که وکلای دادگستری اعمال خلاف قانون این آقایان را به گوش جهانیان برسانند. می‌دانند که صدای وکلای دادگستری، صدای حق است، صدای عدالت‌خواهی است و شنیدن صدای عدالت‌خواهی و صدای حق برای این‌ها خیلی سنگین است».

مصونیت قضایی وکلا، اصلی فراموش‌شده

گذشته از تأثیرات مخربی که تهدید وکلا بر کل جامعه می‌گذارد، محمدعلی دادخواه به قوانینی اشاره می‌کند که در این روند زیر پا گذاشته می‌شوند. وی

این بازداشت شدگان ترتیب داده خواهد شد، باید اعضای خانواده از عزیزانشان بخواهند که دست از عقاید مسیحی خود برداشته و به سوی اسلام برگردند آنها خواسته اند که خانواده های این افراد در مورد عواقب پافشاری بر سر اعتقادات مسیحی تذکرات لازم را بدهند.

مقامات قضایی و امنیتی مشهد هم چنین ضمن تهدید گفته اند که اگر شما نتوانید موفق شوید ما برای آنان جرم " ارتداد" را در نظر میگیریم و این سه تن با این اتهام در دادگاه مورد محاکمه قرار خواهند گرفت.

احسان بهروز، به همراه فردی به نام رضا که گفته می شود از خادمین یک کلیسای خانگی در مشهد است به همراه همسرش در روز 17 تیر ماه به همراه هشت تن دیگر از هموطنان مسیحی ساکن شهر مشهد که قصد شرکت در یک مراسم کلیسایی را داشتند توسط ماموران وزارت اطلاعات بازداشت و با دست بند و چشم بد به مکان نامعلومی منتقل شدند.

هشت تن از این افراد پس از گذشت یک هفته بازداشت آزاد شدند و سه تن از این افراد هم چنان در بازداشت بسر می برند.

معنی وارد آوردن رسمی اتهام " ارتداد" به يك نفر در ایران، درخواست "اعدام" برای اوست. چرا که همچنان بطور رسمی مطابق قانون تعزیرات جمهوری اسلامی که برگرفته از شریعت اسلام میباشد، مجازات کسی که اتهام ارتداد به او اثبات شود برای مردان مرگ تعیین شده است.

تجمع کارگران نساجی بابکان مقابل فرمانداری آمل

خبرگزاری هرانا

تعدادی از کارگران نساجی بابکان در مقابل فرمانداری شهرستان آمل تجمع کردند.

کارگران شرکت نساجی بابکان که تعدادشان به حدود 50 نفر می رسد از صبح امروز سه شنبه، با حضور در مقابل فرمانداری این شهر به نداشتن امنیت شغلی در این شرکت عنوان می کردند، اعتراض کردند.

به گزارش شمال نیوز، تعدادی از این کارگران در گفتگو با خبرنگار فارس با اعلام اینکه این واحد تولیدی از سال 59 آغاز به کار کرده است، گفتند: مدیران این واحد تولیدی که هیئت مدیره ای 10 نفره را تشکیل می دهند، اقدام به اخراج بی رویه کارگران این کارخانه می کنند.

این کارگران گفتند: در گذشته يك هزار و 500 کارگر در این واحد تولیدی مشغول به کار بودند که اکنون تعداد این کارگران به 360 نفر کاهش یافته است. این افراد اظهار داشتند: 49 درصد سهام این شرکت از سوی دولت به این افراد واگذار شده است و 51 درصد سهام این شرکت متعلق به دولت است.

به گفته این کارگران مدیران این شرکت از عید امسال تاکنون 150 کارگر را اخراج کرده اند و تا 20 روز آینده نیز قصد دارند 150 کارگر دیگر را اخراج کنند.

این کارگران افزودند: کارگران این شرکت 14 تا 15 سال در شرکت سابقه کار دارند و چون سن آنها از 35 سال تجاوز کرده اگر اخراج شوند دیگر نمی توانند در جای دیگر مشغول به کار شوند.

به گفته کارگران نساجی بابکان دستگاه های این شرکت قابل استقاده و نو بوده اما مدیران به بهانه های واهی سعی در تجهیز و نوسازی تجهیزات این کارخانه دارند و آن را زمینه ای برای اخراج این کارگران قرار داده اند.

آنها افزودند: مدیران شرکت قراردادهای يك ماهه با کارگران این مجموعه می بندند و در فرم قراردادهای نامی از کارفرما نیست.

بحران و رکود در واحدهای تولیدی نساجی مازندران منحصر به يك یا دو کارخانه نیست و این واحدها با وجود نیروهای شاغل با بحران های مدیریتی و تولیدی دست و پنجه نرم می کنند و واحدهای باقیمانده نیز حتی با 10 درصد ظرفیت واحد تولیدی نیز کار نمی کنند.

اخراج بی رویه، قراردادهای نامفهوم، مدیران سودجو و بدون تخصص و عدم نظارت بر مدیریت این واحدها از مهم ترین دلایلی است که موجب بیکاری هر روزه کارگران واحدهای نساجی مازندران شده است به طوریکه در 10 سال 12 هزار نیروی کار کارخانجات مازندران از کار بیگانه شده اند.

بازداشت یک درویش دیگر در گناباد

خبرگزاری هرانا

محمد مروی از درویش سلسله نعمت الهی گنابادی ظهر روز دوشنبه 15 شهریورماه به دستور دادستان گناباد به اتهام تمرد از دستور پلیس روانه زندان شد.

تجمع کنندگان همچنین با اعلام اینکه به ما اجازه شرکت در آزمون استخدامی امسال را نداده اند، اظهار کردند: این در حالی است افرادی را که رشته فنی دارند قبول کرده و برای آموزش ابتدایی فرستاده اند.

این تجمع کنندگان که از استان های اصفهان، مازندران، آذربایجان شرقی و خراسان رضوی هستند، خاطر نشان کردند؛ با توجه به تجربه 4 تا 7 سالی که داریم آموزش و پرورش اعلام کرده که به شما نیازی نداریم.

ایشان پارچه نوشته های بیشتری با خود حمل می کنند و هر از گاهی شعارهایی مبنی بر حمایت مجلس از این افراد سر می دهند.

"نمایندگان مجلس حمایت حمایت" و " حفظ شان معلمی حذف معلمی نیست" از جمله شعارهایی است که این معلمان خرید خدمت سر می دهند.

این در حالی است که تجمع کنندگان در روزهای گذشته بدون سردادن شعار و در آرامش خواستار حمایت مجلس شده بودند.

در هفته گذشته و روز یکشنبه نیز تعدادی از این معلمان خرید خدمتی از استان های مختلف در مقابل مجلس تجمع کرده بودند.

شرایط نامناسب احمد کریمی در پی تبعید به زندان گنبد کاووس



خبرگزاری هرانا

احمد کریمی، از زندانیان سیاسی محبوس در بند 350 اوین که به تازگی به زندان گنبد کاووس تبعید شده است، شرایط فوق العاده نامناسبی را در این زندان دارد.

بنا به اطلاع گزارشگران هرانا، مادر و خواهر آقای کریمی روز گذشته مورخ پانزدهم شهریورماه علی رغم طولانی بودن مسیر به گنبدکاووس رفته تا با وی ملاقاتی کوتاه داشته باشند. در این ملاقات احمد کریمی ضمن نارضایتی از شرایط نگهداری و رفتار ماموران زندان در آنجا گفته است که این زندان فاقد هرگونه امکانات اتم از فروشگاه برای خرید و حتی یخچال برای نگهداری مواد غذایی شان می باشد.

مسئولان زندان کماکان از تحویل وسایل شخصی این زندانی به وی خودداری می نمایند.

بر اساس گفته ی یکی از مسئولان "مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران" احمد کریمی تنها زندانی سیاسی گنبد کاووس است.

شایان ذکر است احمد کریمی یکی از محاکمه شدگان در دادگاه های جمعی و نمایشی پس از انتخابات خرداد88 که توسط قاضی صلواتی به اعدام محکوم شد. این در حالی بود که وی پیش از انتخابات بازداشت شده بود.

حکم احمد کریمی در دادگاه تجدید نظر به 15 سال حبس تعزیری و تبعید به گنبد کاووس تقلیل یافت.

تهدید و اعمال فشار بر خانواده های بازداشت شدگان مسیحی در مشهد

خبرگزاری هرانا

دادگاه انقلاب اسلامی مشهد ضمن تهدید خانواده های بازداشت شدگان مسیحی به آنان گفته، در صورتی که این افراد به اسلام برنگردند برای آنان حکم "ارتداد" صادر خواهد شد.

بنا به اطلاع گزارشگران هرانا، قاضی شعبه 901 دادگاه انقلاب مشهد روز یکشنبه در ملاقات با خانواده بازداشت شدگان که به اتهام گرویدن به مسیحیت از هفدهم تیر ماه در بازداشت بسر می برند اعلام کرد با وجود 50 روز تلاش ماموران این افراد تعهدی مبنی بر خروج از دین مسیحیت نداده اند.

مسئولان دادگاه و ماموران اطلاعات بعد از گفتن این سخنان ضمن تهدید خانواده های آنان از ایشان خواسته اند که در جلسه ای که توسط دادگاه برای ملاقات با

در دانشگاه های انتخابی، مردود اعلام شده است.

هم چنین سیامک میرزایی فارغ التحصیل مهندسی تولیدات دامی از دانشگاه رشت که در آزمون کارشناسی ارشد رشته توسعه روستایی شرکت کرده بود پس از مراجعه به سایت سازمان سنجش برای دریافت نتایج اولیه با نقص در پرونده مواجه شده است. پس از پیگیری های این فعال دانشجویی مسئولین سازمان سنجش به وی گفته اند که او فاقد صلاحیت سیاسی برای ورود به مقطع کارشناسی ارشد است.

علاوه بر این سیما دیدار، هاجر کبیری و مجید ماکویی زاد دیگر فعالین مدنی آذربایجانی هستند که پس از شرکت در کنکور سراسری سال 89 با محرومیت از ادامه تحصیل در مقطع فوق لیسانس مواجه شده اند.

محرومیت از تحصیل فعالین دانشجویی و فشار بر آنها در حالی صورت می پذیرد که حکومت ایران طبق ماده 26 اعلامیه جهانی حقوق بشر و دیگر کنوانسیونهای بین المللی حق برخورداری مساوی همه انسانها از حق تحصیل را به رسمیت شناخته است.

قتل یک زندانی در زندان کارون اهواز

خبرگزاری هرانا

شاهین رجبی مورکائی، زندانی محبوس در زندان کارون اهواز بر اثر شکنجه، در یکی از سلول های انفرادی این زندان به قتل رسید.

شاهین رجبی مورکائی 28 ساله، در سال 1381 بدلیل درگیری با نیروی انتظامی در اهواز دستگیر و به زندان کارون منتقل شد و از آن زمان تاکنون به اتهام "سرقت مسلحانه" در زندان نگهداری می شود.

به گزارش وبلاگ فعالین حقوق بشر و دموکراسی، رجبی مورکائی حدود 8 ماه پیش بطور ناگهانی به زندان رجایی شهر کرج منتقل شد و مسئولان مجدداً وی را قریب به سه هفته قبل به زندان کارون اهواز منتقل کردند که خانواده ی وی از این انتقال هیچ اطلاعی نداشتند.

گفته می شود خانواده ی این زندانی برای تحویل گرفتن جسد فرزندشان مجبور به امضای نامه ای شدند که بر اساس آن شاهین رجبی مورکائی بر اثر تصادف کشته شده است.

نزدیکان این زندانی پس از دیدن جسد وی که روز چهارشنبه دهم شهریورماه در قبرستان اهواز به خانواده تحویل داده شده است، گفته اند که آثار شکنجه از قبیل شکستگی و کیبوی دست ها و پاها و وجود زخم های عمیق بر روی بدنش مشهود بوده است.

شاهین رجبی مورکائی در بندی به نام "عملیات کارون اهواز" که دست نیروی انتظامی است به قتل رسیده است.

درگیری شدید و خونین در بند یک زندان رجایی شهر کرج

(گوهردشت)

فعالین حقوق بشر و دموکراسی

بنابه گزارشات رسیده به "فعالین حقوق بشر و دموکراسی در ایران" صبح روز دوشنبه ۱۵ شهریور ماه در طی یک درگیری خونینی که در بند ۱ زندان گوهردشت کرج روی داد. حداقل ۷ نفر از زندانیان بشدت زخمی شدند. چهار نفر از زخمی شدگان به دلیل شدت جراحات و قرار گرفتن در شرایط حاد جسمی به بیمارستانهای خارج از زندان منتقل شدند.

یکی از زندانیان بنام جواد زارع بر اثر وارد شدن ضربه شمشیر بصورتش پس از انتقال به بهداری زندان یکی از چشمان او را تخلیه کردند. یکی دیگر از زندانیان سر او زخم عمیقی برداشته بود که به خارج زندان منتقل شد.

درگیریهای که در بندها روی میدهد به تحریک و تشویق اطلاعات زندان صورت می گیرد و افرادی را که در این درگیریها شرکت می کنند و به زندانیان یورش می برند از عوامل اطلاعات زندان می باشند که در پخش مواد مخدر و سرکوب زندانیان بکار برده می شوند.

هنگامی که در بند درگیری روی میدهد پاسدار بندها دربهای بند را می بندند و به باند های مافیایی اجازه می دهند با دست باز به قربانیان خود حمله کنند این

حملات به قصد کشت و یا از دور خارج کردن قربانی صورت می گیرد. پاسدار بندها پس از پایان درگیری دخالت می کنند و اقدام به تخلیه زخمی شدگان می نمایند و در اکثر مواقع حمله کنندگان مورد بازخواست قرار نمی گیرند و به جنایتهای خود در بند ادامه می دهند

سازمان دهندگان درگیریهای خونین در بندهای مختلف زندان گوهردشت کرج کرمانی و فرجی رئیس و معاون اطلاعات زندان می باشند.

به گزارش مجذوبان نور، صبح دوشنبه تعدادی از مأمورین اداره اماکن پلیس امنیت عمومی شهرستان گناباد به دفترکار آقای مروی مراجعه کرده و خواستار برداشتن عکس های مربوط به رهبران سلسله نعمت الهی گنابادی از این محل شدند که به دلیل غیرقانونی بودن خواسته آنها، این درویش گنابادی حاضر به تمکین نشد و این امر منجر به درگیری با مأموران و نهایتاً بازداشت وی شدند. پس از انتقال محمد مروی به دادستانی و تفهیم اتهام ترمرد از دستور پلیس، برای وی قرار بازداشت موقت صادر و روانه زندان گناباد شد و مأمورین مجدداً به محل کار این درویش گنابادی بازگشته و با قهر و غلبه و شکستن درهای ورودی به این مکان وارد شده و اقدام به جمع آوری عکس های موجود در آن کردند. گفته می شود این اقدام مأمورین مورد اعتراض شدید درویش و اهالی گناباد که در محل حاضر شده بودند قرار گرفت.

دو تن بر اثر انفجار مین در شهر دیواندره کشته شدند

خبرگزاری هرانا

دو نوجوان کرد اهل شهر دیواندره روز شنبه مورخ 13 شهریور بر اثر انفجار مین باقی مانده از جنگ کشته شدند.

بنا به اطلاع گزارشگران هرانا، روز شنبه هفته جاری چندین نوجوان کرد در منطقه شهرک پاسداران شهر دیواندره در حین بازی در این منطقه که قبلاً محوطه نظامی بوده، یک مین به جای مانده از جنگ را پیدا می کنند و به داخل یکی از خیابانهای این شهر انتقال می دهند، لحظاتی بعد در حین دستکاری، مین منجر شده و دو نوجوان به نامهای آکام و کوروش مرادی در این انفجار کشته شده و چندین نفر دیگر که در اطراف این حادثه بوده اند مورد اصابت ترکش این مین قرار می گیرند.

لازم به ذکر است وجود محوطه های نظامی متروکه قدیمی در حریم شهرها و روستاهای مناطق کردنشین که مملو از مین ها و گلوله های به جای مانده از جنگ است سالیانه دهها کشته و زخمی برجای می گذارد و مسئولین نسبت به پاکسازی این مناطق خطرناک بی توجه هستند.

تبدیل حکم اعدام عبدالرضا قنبری به زندان

خبرگزاری هرانا

حکم اعدام عبدالرضا قنبری، معلم دبیرستان یکی از مدارس پاکدشت و استاد دانشگاه، به زندان تبدیل شد.

قاضی صلواتی، قنبری را تحت عنوان محاربه از طریق ارتباط با گروه های معاند که از مصادیق این موضوع داشتن ایمیل های مشکوک و ارتباط با یکی از رسانه های تلویزیونی خارج از کشور، به اعدام محکوم نموده بود. بر اساس گزارش وبلاگ فعالین حقوق بشر و دموکراسی، خانواده های زندانیان سیاسی که در حال ملاقات با عزیزان خود بودند با شنیدن خبر لغو حکم اعدام آقای قنبری بسیار خوشحال شدند.

این معلم که بیش از 14 سال در مدارس و دانشگاه سابقه تحصیل دارد، روز 24 دی سال گذشته توسط نیروهای امنیتی بازداشت شده است.

شایان ذکر است که در حال حاضر بسیاری از زندانیان سیاسی منجمله فرح واضحان، علی صارمی، جعفر کامظمی، جواد لاری، محمد علی آقایی، احمد و محسن دانشپور که به تازگی توسط دادگاه های انقلاب به اعدام محکوم شده اند در معرض جدی خطر اجرای حکم قرار دارند.

محرومیت از تحصیل در مقطع کارشناسی ارشد برای دو فعال دانشجویی



خبرگزاری هرانا

سیامک میرزایی و حافظ سردارپور از فعالین دانشجویی، که در کنکور ورودی مقطع فوق لیسانس شرکت کرده بودند از ورود به دانشگاه محروم شدند.

به گزارش ساوالان سسی، بدنبال اعلام نتایج نهایی آزمون فوق لیسانس دانشگاه های دولتی کشور در هشتم شهریور ماه، حافظ سردارپور رتبه 500 کنکور کارشناسی ارشد در رشته تولیدات دامی علی رغم کسب رتبه لازم جهت قبولی

هتک حرمت شما و خانواده محترمان که اینک به عنوان یکی از رهبران جنبش سبز مردم ایران محسوب می شوید، نمایانگر رفتار خشونت آمیز و وحشیانه از سوی کسانی است که در این روزها به اسم حمایت از ولایت و دفاع از نظام، هرگونه برخورد و عمل غیرقانونی، غیر انسانی و غیر شرعی با مخالفین خویش را مجاز می شمارند و به آن مبادرت می ورزند. عده ای خشونت طلب که همانند گروه های فشار عمل می کنند و متأسفانه اکنون از حمایت قاطعانه نهادهای نظامی، انتظامی و امنیتی نیز برخوردارند؛ و لذا می توانند بدون هیچ گونه ترس یا مانعی، شب هنگام به منزل یکی از روحانیون سرشناس و یکی از یاران وفادار امام و انقلاب یورش برده و به هر نحو ممکن قصد تعرض و هتک حرمت ایشان و بیت محترمشان را در سر ببروراند. تأسف بار اینکه در سال های گذشته هم شاهد تکرار آن با روحانیون مستقل و مراجع عالی قدر بوده ایم.

آقای کربوی کارنامه درخشان حضرت عالی در دفاع از آزادی و جمهوریت نظام بر کسی پوشیده نیست و همگان به روشنی از سابقه شما در مبارزات حق طلبانه مردم ایران در قبل از انقلاب و بعد از آن آگاهند. تأسف بیشتر بنده که خود را فرزند انقلاب می دانم اینجاست که دستاوردهای گرانقدر آن را توسط عده ای انحصار طلب و خودکامه روز به روز کم رنگ تر شده و رو به انزوا می رود. چگونه می توانیم از حکومت عدل علی یاد کنیم و همزمان شاهد باشیم هنگامی که در جامعه چند نفر بخواهند در منزلی به ذکر دعا و نیایش بپردازند، بلافاصله به فتنه گری و مزدوری برای آمریکا و اسرائیل متهم می شوند و عده ای بدون هیچگونه دغدغه و آزادانه بیت شریف شما را محاصره کرده و آن را به آتش می کشند، چگونه است که نیروهای امنیتی و انتظامی که مسئولیت دفاع از حقوق مسلمانان جامعه را به عهده دارند؛ در مقابل اینگونه حرکات سکوت کرده و به این طریق عمل آنان را مباح جلوه می دهند.

جناب کربوی بنده به عنوان یکی از دوستان و علاقه مندان به شما که اکنون در زندان به سر می برم، معتقدم که امروز حضرت عالی و جناب میرحسین موسوی و خانم رهنورد که به انواع و اقسام گوناگون با محدودیت ها و تعرض ها و توهین ها مواجه می شوید؛ در واقع تاوان سنگین وفاداری و پایبندی به اصول اساسی انقلاب و دفاع از حقیقت روشن، حمایت از خواسته های قانونی و مشروع ملت ایران را می پردازید.

من نیز که ناحق در حبس گرفتار شده ام به خدا شکوه می برم و به ایمان و عمل شما در نیل به اهداف مقدس انقلاب اسلامی و شکل گیری جامعه مردمسالاری اعتقاد راسخ دارم و امیدوارم به یاری خداوند روز به روز در اهداف خویش توفیق یابید.

مسعود باستانی/ روزنامه نگار/ 14 شهریور 1389 زندان رجایی شهر گفتنی است طی روز گذشته نیز، چند تن از زندانیان سیاسی محبوس در زندان گوهردشت کرج، با ارسال پیامی خطاب به مهدی کربوی، از وی بابت پایداری در دفاع از حقوق مردم و تداوم راه، تشکر و دلجویی کردند.

زندانیان سیاسی مهدی محمودیان، عیسی سحرخیز، داود سلیمانی، احمد زیدآبادی، مسعود باستانی و مجید توکلی، در پیام خود خطاب به مهدی کربوی، ضمن تقدیر از پایداری وی طی ماههای اخیر در برابر مسائل و اتفاقات پیش آمده، خاطر نشان کرده بودند: "از زحمات شما در راه دفاع از حقوق ملت و هزینه هایی که بابت این دفاع و ایستادگی پرداخته اید و متحمل می شوید، سپاسگذاریم."

گفتنی است طی روزهای اخیر و به دنبال شکسته شدن محاصره منزل مهدی کربوی، شخصیت های مختلف سیاسی با حضور در منزل کربوی و همچنین تماس های تلفنی، از وی دلجویی کردند.

شبه نظامیان و لباس شخصی های حامی رهبر جمهوری اسلامی، طی روزهای آخر هفته اخیر، پس از آنکه مهدی کربوی از تصمیم خود برای شرکت و دعوت از مردم برای شرکت در تظاهرات روز قدس خبر داده بود، با تجمع در مقابل مجتمع مسکونی وی، ضمن ایجاد مزاحمت برای خانواده او و مردم آن منطقه، شروع به فحاشی، سنگ پرانی، شعار نویسی، پرتاب گاز اشک آور، شلیک گلوله و شکستن درب و پنجره ها و دیوارها نمودند و پس از آنکه ساعت ها آزادانه به اقدامات خود ادامه دادند، بدون هیچ مشکلی محل را ترک کردند.

جمعی از زندانیان سیاسی رجایی شهر:

آقای کربوی مقاومت و پایداری شما ستودنیست

سحام نیوز:

پنج تن از زندانیان سیاسی دربند در زندان رجایی شهر در تماس هایی جداگانه با مهدی کربوی گفتگو کردند. به گزارش خبرنگار سحام نیوز، صبح امروز احمد زید آبادی، عیسی سحرخیز، داوود سلیمانی و مسعود باستانی و مهدی محمودیان و مجید توکلی هر یک در تماس هایی جداگانه ضمن محکوم نمودن این اقدامات آرزوی سلامتی و توفیق روز افزون را از خداوند متعال برای کربوی خواستار شدند.

همچنین این فعالان سیاسی ایستادگی مهدی کربوی برای دفاع از حقوق مردم، با وجود تمام توهین ها، ترورها و تهدیدها را ستودند.

مهدی کربوی نیز ضمن آگاهی از وضعیت این زندانیان آرزو کرد هر چه زودتر این عزیزان به آغوش خانواده بازگردند.

طی روزهای اخیر و به دنبال شکسته شدن محاصره منزل مهدی کربوی، شخصیت های مختلف سیاسی با حضور در منزل کربوی و همچنین تماس های تلفنی، از وی دلجویی کردند.

شبه نظامیان و لباس شخصی های حامی رهبر جمهوری اسلامی، طی روزهای آخر هفته اخیر، پس از آنکه مهدی کربوی از تصمیم خود برای شرکت و دعوت از مردم برای شرکت در تظاهرات روز قدس خبر داده بود، با تجمع در مقابل مجتمع مسکونی وی، ضمن ایجاد مزاحمت برای خانواده او و مردم آن منطقه، شروع به فحاشی، سنگ پرانی، شعار نویسی، پرتاب گاز اشک آور، شلیک گلوله و شکستن درب و پنجره ها و دیوارها نمودند و پس از آنکه ساعت ها آزادانه به اقدامات خود ادامه دادند، بدون هیچ مشکلی محل را ترک کردند.

مسعود باستانی:

چگونه می توانیم از حکومت عدل علی یاد کنیم و بدون هیچگونه دغدغه بیت شما را محاصره کرده و آن را به آتش می کشند



سحام نیوز:

در ادامه واکنش ها نسبت به هتاک ها و خشونت لباس شخصی ها در حمله به منزل مسکونی مهدی کربوی، یکی از زندانیان سیاسی - مطبوعاتی محبوس در زندان گوهردشت کرج، با ارسال نامه ای به کربوی، ضمن ابراز تأسف از وقایع پیش آمده، حمایت کامل خود و هم بندان خویش را از وی اعلام نمود.

مسعود باستانی بعنوان یکی از روزنامه نگاران جنبش سبز، که در زندان گوهردشت کرج محبوس می باشد، خطاب به دبیرکل حزب اعتماد ملی خاطر نشان کرده است "بنده به عنوان یکی از دوستان و علاقه مندان به شما که اکنون در زندان به سر می برم، معتقدم که امروز شما و میرحسین موسوی و خانم زهرا رهنورد که به انواع و اقسام گوناگون با محدودیت ها و تعرض ها و توهین ها مواجه می شوید؛ در واقع تاوان سنگین وفاداری و پایبندی به اصول اساسی انقلاب و دفاع از حقیقت روشن، حمایت از خواسته های قانونی و مشروع ملت ایران را می پردازید."

بنا به گزارش منبع خبری جرس، متن نامه مسعود باستانی به شرح زیر می باشد:

شنیدن اخبار مربوط به حوادث و اتفاقاتی که در شب قدر، 23 ماه مبارک رمضان در حمله و تعرض به منزل حضرت تعالی رخ داد، بسیار دردناک و تأسف آور بود.

سید محمد خاتمی در دیدار جمعی از جوانان و دانشجویان تصریح کرد: آفت جامعه امروز؛ دروغ و ناسزاگویی از سوی دستگاههای رسمی



کلمه:

باید استواری نظام را به میزان نزدیکی به راستی و عدالت و دوری از دروغ بسنجیم

رئیس دولت اصلاحات با تاکید بر اینکه باید خردمندان خیرخواه جایگزین متوهمان خشونت‌گرا شوند، گفت: «در آستانه عید سعید فطر همگی بنا را بر این بگذاریم راه درست را ببیماییم، چرا باید وقتی سخن از وحدت و جذب حداکثری است که می‌تواند باعث امید شود شاهد رفتارهایی هستیم که وضع را بدتر کند؟ چرا باید با بخشنامه‌های کذابی باز هم محدودیت بیشتر برای مطبوعات و رسانه‌ها ایجاد شود؟»

به گزارش کلمه به نقل از روابط عمومی دفتر حجت الاسلام و المسلمین سیدمحمد خاتمی، جمعی از جوانان و دانشجویان و فرزندان شهیدان با حجت الاسلام و المسلمین سید محمد خاتمی دیدار و گفت و گو کردند.

رئیس‌جمهور سابق کشورمان در این دیدار ضمن خوش‌آمدگویی، با اشاره به اهمیت مطالب مطرح شده در این نشست از سوی جوانان به برخی سئوالات آنها پاسخ داد.

وی گفت: «آنچه من می‌خواستم و می‌خواهم نه تصدی مسئولیت‌های رسمی است بلکه وجود فضای امن و آزاد است که بتوان این بحث‌ها را مطرح کرد. کار فکری و فرهنگی از نیازهای مبرم زمانه است.»

رئیس بنیاد باران ادامه داد: «ابتدا از خداوند می‌خواهم که طاعات و عبادت شما را بپذیرد و به همه توفیق برخورداری از برکات ماه مبارک رمضان عنایت فرماید.»

وی افزود: «ماه مبارک رمضان که روزهای آخر آن را طی می‌کنیم بهترین فرصت را برای خودسازی انسان فراهم می‌آورد، ماه رمضان ماه تسویه درون و هم‌ماه آراستن جان با فضائل است، روزه تنها امساک از آنچه مقتضای هوا و هوس آدمی نیست بلکه مقدمه‌ای برای بالابردن درجه ایمان میزان آگاهی و نیرومندتر کردن اراده انسانی و خداوند هم هدف روزه را تقوای آدمی بیان کرده است.»

به گفته رئیس دولت اصلاحات، پیراستن جان از دروغ، کبر، خودبینی، بدخواهی و... و آراستن آن به راستی، خیرخواهی، عدالت و تقویت اراده برای مقابله با ناراستی و بیدار و آنچه موجب حقارت و تحقیر انسان می‌شود اینهاست از جمله اموری که در ماه مبارک رمضان باید به آن برسیم.

خاتمی تصریح کرد: «یکی از آفات‌های بزرگی که جامعه ما گرفتار آن است، دروغ و ناسزاگویی به خصوص از زبان افراد دستگاه‌های رسمی است.» وی یادآور شد: «ما باید میزان مطلوب بودن جامعه و میزان استواری نظام خودمان را با همین معیارهای نزدیکی به راستی و عدالت و دوری از دروغ و بی‌عدالتی بسنجیم.»

رئیس‌جمهور سابق کشورمان با بیان اینکه «معتقدیم انقلاب اسلامی هم هدفش رفتن به سوی چنان وضعیتی بود»، اظهار داشت: «امروز هم اگر میزانی برای سنجش هست همان است که در انقلاب ما تجلی داشت و اگر اعتراض و انتقادی هست برپایه همین ارزش‌هاست، دشمن واقعی همین دروغ‌گویی‌ها و ناسزاگویی‌هاست که اگر در درونمان بود دشمن خارجی موفق می‌شود و اگر نبود توطنه بیگانه هم کارگر نیست.»

وی ادامه داد: «در این جا و با احترام به دل پاک و صفای باطن شما جوانان عزیز دوست دارم گلایه‌ای را که بارها بیان کرده‌ام و نگرانی اصلی خود را تکرار کنم؛ با این پرسش که آیا در جامعه ما به خصوص سوی مسوولان و نهادهای رسمی بیشتر راستی را می‌بینیم یا دروغ را؟»

رئیس بنیاد باران تاکید کرد: «امروز بیشتر نشر و رواج فضائل مورد پیگیری قرار می‌گیرد یا اگر هم رداییل ترویج نمی‌شود (که احیانا می‌شود) (لااقل حساسیت لازم را علیه آن نمی‌بینیم؟»

آیت الله دستغیب:

حمله‌کنندگان به مسجد قبا، تهدید به قتل کرده بودند



کلمه:

آیت الله دستغیب، مرجع تقلید ساکن شیراز، در تازمترین سخنرانی خود با اشاره به اینکه طلاب و نمازگزاران مسجد فقط قصد دفاع از خود در برابر مهاجمان را داشته‌اند و حمله‌کنندگان تهدید به قتل کرده بودند، به دادستان شهر در خصوص بازداشت مدافعان مسجد قبا در جریان حمله‌ی روز قفس هشدار داد و گفت: مظلومها دست و پا بسته‌اند، ولی ظالم‌هایی که با شما ارتباط دارند، آزاد هستند.

به نوشته سایت حدیث سرو، آیت الله دستغیب گفت: بنده در همین جا با احترام و بدون توهین از آقایانی که در دادگاه ویژه روحانیت و دادستانی و اطلاعات هستند، می‌خواهم که توجه داشته باشند، در روز قفس به این مسجد حمله شد و دوستان ما کاری نداشتند و کسی هم در مسجد نبود بجز بیست نفر. و قبلا هم مسئولین مربوطه تذکر دادند که یک عده ای می‌خواهند حمله کنند و گفتند که می‌خواهیم بیاییم اطراف مسجد را با داربست مسدود کنیم تا جلوی حمله به مسجد گرفته شود.

ایشان افزود: بعد از نماز جمعه بود که مهاجمان به مسجد حمله کردند و همه کسانی که آنجا بودند به این مطلب شهادت می‌دهند و خودتان مقدماتش را هم می‌دانید. مسئولین دادگاه ویژه، جناب استاندار و فرماندار، ریاست اطلاعات، خودتان می‌دانید که نقشه‌هایی از قبل طراحی شده بود برای حمله به این مسجد، که چرا سید علی محمد دستغیب اینطور گفته که البته بنده بارها عرض کردم که چرا شما از صحبت‌های بنده برداشت غلط می‌کنید و آن را به خودتان می‌گیرید؟! چرا خوب را به خودتان نمی‌گیرید!؟

وی با تاکید اینکه هیچ وقت در صحبت‌ها نامی از کسی نبرده است، اضافه کرد: ولی متأسفانه آقایان قبول نکردند و گفتند اینطور نمی‌شود بهر صورت آنوقت آمدند و این اوضاع را پیش آوردند.

آیت الله دستغیب خاطر نشان کرد: وقتی این افراد با این وضع به مسجد حمله کردند آن بیست نفری که در مسجد بودند، از شدت ناراحتی می‌لرزیدند که نقل شده است یکی از این مهاجمین گفته است ما می‌خواهیم هر بیست نفر را به قتل برسانیم. خوب این طلبه‌های ما باید چکار کنند و به کجا پناه برند؟ آن آقایان مهاجم بنا بر نقلی در دستشان هم قلم بوده و هم باتوم و... و پشت سرشان هم از خود آقایان بودند. بالاخره طلبه‌های ما مظلوم هستند. بنده به شما مسئولین مربوطه نصیحت می‌کنم که: شما مهاجمین را مواظب باشید، دوستان ما بر عکس این افراد کسی را ندارند که حامی آنها باشد غیر از خدایتعالی و با این اعمال و رفتار آخرت خودتان را نسوزانید و متوجه عالم مرگ و قیامت باشید. وی خطاب به دادستان شیراز نیز گفت: آقای دادستان شما نگوئید که من این گزارش را دارم می‌نویسم که از تهران که آمدند بیایند و حکم کنند، خوب شما همه مقدمات را اطلاع دارید و شما آقای اطلاعات متوجه هستید و می‌دانید که ۵ نفر از طلبه‌های ما را احضار کردید و چند نفری را هم قبلا گرفتید و حالا هم می‌خواهید که بقیه را از روی عکسها بگیرید، خوب مظلومها دست و پا بسته ولی این ظالم‌هایی که با شما ارتباط دارند آزاد هستند. و ما هیچ چیزی نداریم نه تفنگ و نه شمشیر و نه هیچ چیز و از کجا ما تفنگ بیاوریم خود شما که تمام سوراخ فیتله‌ها را اطلاع دارید. پس حواستان باشد که به داد دین خودتان برسید که خدا می‌فرماید: من ظالم هستم اگر به نفع مظلوم انتقام نکشم. میل خودتان است.

این مرجع تقلید در نهایت تاکید کرد: من الان عرض می‌کنم که مهاجم غیر از کسی است که بخواهد از خودش دفاع کند. طلبه‌های ما هیچ راهی نداشتند غیر از دفاع از خودشان؛ خوب معنی ندارد در روز قفس فلان روزنامه نوشته است که یک عده ای از طلاب مسجد قبا حمله کردند به راهپیمایان روز قفس؟! خوب این چه دروغ بزرگی است که می‌گویید؟! و چه کسی همچین چیزی را باور می‌کند. شبیه‌هایی که شکسته شده است را نگاه کنید و عکسهای مجروحان را هم مشاهده کنید. خوب این دوستان ما چکار کنند وقتی می‌بینند مهاجمین آمده‌اند آنها را به قصد کشتن بزنند، خوب باید از خود دفاع کنند. البته بنده هدفم از این حرفها نصیحت این آقایان بود؛ البته ما خدایتعالی را داریم و اوست که پشتیبان ما است.

رئیس بنیاد باران ادامه داد: «باید ارزیابی ما و حرکت ما بر مبنای قانون اساسی باشند البته با توجه به استبداد زندگی تاریخی اهتمام و فصل سوم و حقوق اساسی مردم و ملت از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و اصلاحات به همه قانون اساسی به عنوان یک کل جامعه و به هم پیوسته به ویژه حقوق اساسی مردم اهتمام ویژه دارد حالا همین را هم می‌گویم راه درست هم همین است».

وی تاکید کرد: «شما جوانان عزیز پندارید و انشاالله نمی‌پندارید که آن سوی نظام، رهایی و بهروزی است. نه ما خیر جامعه را در همین نظام می‌جوئیم و می‌گوئیم به نام نظام و انقلاب هم نباید نظام و انقلاب را خدشه دار و خدای ناخواسته بدنام کرد».

خاتمی با بیان اینکه «من آینده کشور را روشن می‌بینم»، گفت: «مردم ما رسیدند و هرگز از خواسته‌های اساسی خود منحرف نمی‌شوند و فشارها و مشکلات آنان را از هدف اصلی منحرف نمی‌کند و اصلاحات می‌گوید اگر اشکالاتی در روابط و ضوابط موجود و نحوه اداره کشور است با همین میزان‌ها و معیارهایی که در انقلاب و اسلام و قانون بوده است باید اصلاح شود و پرفایده‌ترین راه تدوام انقلاب و ثبات جامعه و پیشرفت کشور و جلوگیری از انحراف و تأمین منافع ملی هم همین است».

وی تصریح کرد: «ما چهره انقلاب و نظام را زیبا می‌خواهیم و می‌گوئیم رضایت مردم پایه استوار نظام است؛ کسانی بر علیه انقلاب و نظام خواسته یا ناخواسته عمل می‌کنند که اعتنایی به نظر و رضایت مردم ندارند و خیال می‌کنند به هر وسیله‌ای و به هر طریقی می‌شود جامعه را اداره کرد».

رئیس بنیاد باران با اشاره به درستی اظهارنگرانی‌ها در خصوص مسائل پیش آمده بعد از انتخابات اظهار داشت: «بعد از انتخابات جامعه با لاف‌بازان بخش مهمی از آنچه گفت و چه می‌خواست اگر اعتراضی داشت به چه بود؟ به اصل نظام که اعتراض نداشت و اعتراض را هم با شیوه‌های مدنی و پرهیز از خشونت مطرح کرد. راه کار منطقی مساله چه بود؟»

وی افزود: «این مردم صاحب کشور و انقلابند هزینه‌های را هم آنها پرداخته‌اند اگر مطالبی دارند و درست است باید به آن تمکین کرد و اگر هم درست نیست باید آنان را محترم‌مانه قانع کرد».

رئیس‌جمهور سابق کشورمان اظهار داشت: «اینکه گفته می‌شود هر کس حرفی و اعتراضی دارد اغتشاشگر و خس و خاشاک است، فتنه گر است؛ وابسته به اجانب است بی‌دین است و ده‌ها اتهام دیگر و برخوردهای خشن هم صورت گیرد مساله را حل نمی‌کند بلکه مشکل را مزمن می‌کند که کرده است و حل آن دشوارتر است».

وی یادآور شد: «چه اهانت‌ها که رسمی و غیر رسمی به شخصیت‌ها و گروه‌ها و افراد نشد و چه نسبت‌هایی که برای توجیه رفتارهای نادرست ندادند و چه چهره ناپسندی که از امام و انقلاب نشان داده شدند. اینها است که به انقلاب و امام و رهبری لطمه می‌زند؛ ما این را نمی‌خواستیم و نمی‌خواهیم».

خاتمی تصریح کرد: «الان هم می‌گوئیم در آستانه عید سعید فطر همگی بنا را بر این بگذاریم راه درست را بیابیم، چرا باید وقتی سخن از وحدت و جذب حداکثری است که می‌تواند باعث امید شود شاهد رفتارهایی هستی که وضع را بدتر کند؟ چرا باید با بخشنامه‌های کدایی باز هم محدودیت بیشتر برای مطبوعات و رسانه‌ها ایجاد شود؟»

وی همچنین تاکید کرد: «چرا باید بعضی آزادی‌های نیمی بند که نسبت به پاره‌ای از عزیزان در بند اعمال شده است به همه تعمیم نیابد بلکه بالعکس دوباره آزاد شدگان به بند برگردند؟ چرا باید محافل و رسانه‌ها و نهادهای خاص بر تهمت زنی و ناسزاگویی بیفزایند و چرا باید شاهد برخوردهای تخریبی، خشن و هتاکانه علیه شخصیت و کسانی باشیم که به هر حال نظری مخالف با نظر رسمی رایج دارند؟ چنانکه نمونه هایش را این روزها در تهران و شیراز دیدیم».

رئیس دولت اصلاحات ادامه داد: «پیدا است که کسانی که جز خشونت راهی نمی‌شناسند و برایشان قانون و ارزشهای اصیل اسلامی و ملی مهم نیست و نمی‌خواهند از التهاب جامعه کاسته شود».

سیدمحمد خاتمی در پایان خاطر نشان کرد: «ما اگر به آینده بنگریم و شاهد تلاش باشیم که برای آزادی کسانی که گرفتار شده‌اند صورت می‌گیرد فضای امن و آزاد برای همه افراد و تشکل‌ها و گروه‌ها ایجاد می‌شود و "خردمندان خیرخواه" به جای "متوهمان خشونت‌گرا" میدان دار می‌شوند به سوی وضعیتی می‌رویم که در آن انتخابات سالم و بی‌حرف و حدیث و آزاد برگزار خواهد شد و خواهیم دید که چگونه جامعه به سوی آرامش ثبات و امید پیش خواهد رفت و این است راه تقویت نظام و عمل به میزانهای درست انقلاب و تأمین مصالح ملی و پاسداشت حرمت مردم».

بر اساس این گزارش، در ابتدای این دیدار چند تن از جوانان با تاکید بر دلبستگی به جمهوری اسلامی دستاوردهای دوم خرداد و اصلاحات را یاد آوردند و

خاتمی با بیان اینکه «در میان ردایلی، دروغ شاید از همه بدتر باشد و بدتر از آن اینکه دروغ متضمن بهتان و افترا هم باشد»، اظهار داشت: «در روایات گاه دروغ سرچشمه همه مفاسد پنداشته شده است و نیز آمده است که بدی‌ها دارای قفل‌هایی است که دروغ مهم‌ترین کلیدی است که این قفل‌ها را باز می‌کند یا از معصوم نقد شده است که مومن ممکن است که بسیاری از گناهان نظیر زنا و دزدی انجام دهد ولی مومن هرگز دروغ نمی‌گوید».

وی سپس اظهار داشت: «من نمونه ای را ببآورم نه برای دفاع از خود بلکه برای دفاع از حقیقت و اظهار نگرانی نسبت به اصل انقلاب و سرنوشت جامعه».

رئیس‌جمهور سابق کشورمان یادآور شد: «شما هم شنیده‌اید که چه بی‌پروا و با آسودگی خاطر کسانی که از دریافت صدها میلیون دلار از خارجی‌ها توسط اشخاص خاص برای ضربه زدن به انقلاب سخن گفتند. من فعلا کاری ندارم که این ادعای مضحک که ظاهرش هم حکایتگر بطلان آن است از کجا و چرا مطرح شده است ولی می‌گویم باید نسبت به سرنوشت جامعه نگران بود و باید دلمان برای انقلاب مان بسوزد و ناراحتی ما از این است که این گفتارها و رفتارها پیش از هر چیز به نظامی لطمه می‌زند که برای آن، این همه هزینه پرداخت شده است».

وی تصریح کرد: «چرا باید کارهای نادرستی صورت گیرد و بعد برای توجیه آنها به چنین دروغ‌های بزرگی متوسل شوند البته این تنها مورد نیست؛ تهمت‌ها و ناسزاهای فراوانی نسبت به بسیاری از شخصیت‌ها زده و گفته شده است و حالا هم شب و روز تکرار می‌شود و با کمال تاسف کسی که با این دروغ پردازی‌ها و دروغ پردازان برخورد نمی‌کند».

رئیس بنیاد باران با بیان اینکه «گرچه اتهام زندگان در خور اعتنا نیستند و جامعه حرف‌های باطل و بی اساس را از آنان زیاد شنیده است»، اظهار داشت: «ولی دروغ و اتهام زنی آنها با این بی پروائی و لطمه‌ای که از ناحیه آن به نظام و جامعه می‌خورد، مهم است».

خاتمی سپس گفت: «چرا مدعی العموم به خاطر اهانتی که به انقلاب، اهانتی که به ده‌ها میلیون نفری که رای داده‌اند و به خاطر تشویش افکار عمومی و بدبین کردن جامعه به نظام برخورد نمی‌کند؟»

رئیس دولت اصلاحات هشدار داد: «اگر به سادگی شخصیت‌هایی که عمرشان را برای دینشان و انقلابشان و جامعه شان صرف کرده‌اند و همواره مورد اعتماد نظام و جامعه بوده‌اند به سادگی با دروغ متهم به چنین لغزش سنگینی شوند آیا طبیعی نیست که جامعه نسبت به همه کسانی که دیروز مسوول بوده‌اند؛ امروز مسوولند و فردا مسوول خواهند بود شک کند و به کلی اعتماد خود را از دست بدهد؟»

وی ادامه داد: «آیا چرخ یک جامعه بر اساس یک دروغ و ناسزا می‌چرخد؟ به هر حال این نمونه ای بود که سقوط اخلاقی را در بخش‌هایی از جامعه نشان می‌داد».

رئیس موسسه بین‌المللی گفتگوی فرهنگ‌ها و تمدن‌ها در بخش دیگری از سخنانش درباره اصلاحات گفت: «در این باب گرچه هنوز میدان بحث و گفت وگو باز است ولی الحمدالله کارهای خوبی هم شده است که توصیه می‌کنم شما عزیزان مباحثی که در تبیین اصول اصلاحات شده است بگیرید و به بحث بگذارید اگر نظری هم دارید بدهید».

وی افزود: «از اصول اصلاحات و وفاداری به انقلاب و دلبستگی به آن بوده و خوشحال بوده و هستیم که در مرحله ایجابی جمهوری اسلامی مطرح و مستقر شد که پاسخی به خواست تاریخی مردم بود».

خاتمی با بیان اینکه «آزادی، استقلال، پیشرفت و عدالت... خواست‌های مهم تاریخی ملت ماست»، گفت: «اکثریت قاطع جامعه هم تأمین اینها را هم همراه با احکام و ارزش‌های الهی می‌خواستند و حتی کسانی که در این کشورند و آیین گرایش دیگری دارند با تصویری که حضرت امام از جمهوری اسلامی دادند و بر اساس آنچه در انقلاب مطرح شد آنها هم به جمهوری اسلامی رای دادند و اسلامی هم که در انقلاب بود نه تنها با خواست‌های تاریخی مردم تعارضی نداشت بلکه کاملاً موید آن بود».

وی یادآور شد: «البته عدالت و اخلاق و ارزش‌های الهی هم نظام و جامعه که به برکت انقلاب بر سرنوشت خود حاکم شده بود را لطیف‌تر می‌کرد. یعنی علاوه بر مزایایی که مردم سالاری دارد؛ بسیاری از خلاهایی که در نظام‌های مردم سالار سکولار بود بر می‌گردد».

رئیس‌جمهور سابق کشورمان افزود: «قانون اساسی هم نظم‌پذیرفته شده معیار و رفتار و حکومت مردم است البته قانون اساسی هم امری بشری است و وحی منزل نیست نقد آن هم عیبی ندارد ولی مبنای نظم همین قانون اساسی است همه باید در چارچوب آن حرکت کنند؛ به خصوص حکومت که قدرت و امکانات دارد».

دارد که به وظایف قانونی خود در شناسایی و مجازات عاملین و آمران این حوادث تلخ اقدام نموده و با مسئولانی که با سوء استفاده از موقعیت و جایگاه خود، بجای انجام وظایف قانونی خود در این زمینه، با همراهی و یا سازماندهی اینگونه اقدامات تأسف بار موجبات مخدوش شدن چهره نظام و لطمه خوردن به اعتماد مردم را فراهم می‌نمایند برخورد جدی و مؤثر بعمل آید.

فراکسیون خط امام مجلس شورای اسلامی طی روزهای اخیر و به دنبال هتاک‌ها و محاصره منزل مهدی کروبی، شخصیت‌های مختلف سیاسی با حضور در منزل کروبی و همچنین تماس‌های تلفنی، از وی دلجویی کردند.

شبه نظامیان و لباس شخصی‌های حامی رهبر جمهوری اسلامی، طی روزهای آخر هفته اخیر، پس از آنکه مهدی کروبی از تصمیم خود برای شرکت و دعوت از مردم برای شرکت در تظاهرات روز قدس خبر داده بود، با تجمع در مقابل مجتمع مسکونی وی، ضمن ایجاد مزاحمت برای خانواده او و مردم آن منطقه، شروع به فحاشی، سنگ پرنی، شعار نویسی، پرتاب گاز اشک آور، شلیک گلوله و شکستن درب و پنجره‌ها و دیوارها نمودند و پس از آنکه ساعت‌ها از ادانه به اقدامات خود ادامه دادند، بدون هیچ مشکلی محل را ترک کردند. در شیراز نیز، موج جدید حملات بسیجیان به مسجد قبا و محل تجمع علاقه‌مندان و مقلدان آیت الله علی محمد دستغیب، از شامگاه پنجشنبه و بامداد روز قدس (جمعه) آغاز شد و در اواسط روز جمعه ۱۲ شهریورماه ۸۹ و بعد از مراسم روز قدس، به اوج خود رسید. بر اثر حملات بسیجیان و شبه نظامیان حامی رهبر جمهوری اسلامی، تعدادی از مردم، طلبه‌ها و مقلدین آیت‌الله دستغیب، مورد جراحت و خونریزی شدید و بعضاً بازداشت قرار گرفتند.

قیمت قبوض برق در تهران افزایش یافت

جرس :

قیمت قبوض برق، شهروندان تهرانی چون مردم شمال کشور افزایش پیدا کرده است.

به گزارش مهر کمتر از سه هفته قبل و 23 روز مانده به نیمه اول سال 89 یعنی همان موعد مقرر، قانون هدفمند کردن یارانه‌ها قبوض برق در استانهای شمالی کشور، با افزایش قیمت روبرو شد.

در حالی که نه قانونی اجرا و نه یارانه‌ای هدفمند شده است، قبوض برق این بار شهروندان تهرانی را شگفت زده کرده است و ارقامی نجومی در این قبوض به چشم می‌خورد.

اگرچه دلیل اصلی افزایش رقم درج شده در قبوض مشترکان شبکه برق، "کولرهای گازی" ذکر می‌شود اما برخی شهروندان تهرانی هم هستند که کولر گازی ندارند اما قبوض برقشان با رقم‌های نجومی مواجه شده است. قبوض برق 150، 200 و حتی بیش از 220 هزار تومان برای برخی مشترکان برق در شهر تهران آمده است.

در این میان، برخی شهروندان تهرانی هم هستند که همیشه قبض برق آنان به طور متوسط 10 هزار تومان می‌آمد اما این بار قبض برقشان بیش از 50 هزار تومان آمده است.

هم اکنون مطابق با قانون بودجه سال 89 کل کشور، قیمت تمام شده هر کیلووات 832 ریال است که به طور متوسط به ازای هر کیلووات ساعت از یک مشترک 160 ریال دریافت می‌شود.



پایبندی خود را به آنها اعلام کردند. آنها همچنین نسبت به لزوم سازمان دهی قانونی حرکت‌ها و تشکل‌های بنیاد و از برخورد‌های ناروا نسبت به یاران امام و نیز مشکلاتی که پس از انتخابات برای بسیاری از خانواده‌ها و به خصوص جوانان پیش آمده گلایه کردند.

این جوانان بر لزوم کار فکری بیشتر به خصوص در زمینه تبیین مبانی اصلاحات تأکید کردند و پرسش‌هایی را نسبت به آینده کشور اصلاحات و جنبش سبز مطرح کردند و خواستار تداوم نشست‌هایی از این نوع شدند.

فراکسیون اصلاحات مجلس، خواستار برخورد جدی و مجازات

عاملین و آمران وقایع اخیر شد



جرس:

در ادامه واکنش‌ها نسبت به حملات اخیر شبه نظامیان و لباس شخصی‌ها به منزل مهدی کروبی در تهران و مسجد قبا در شیراز، فراکسیون اقلیت (اصلاحات) مجلس شورای اسلامی، ضمن محکوم نمودن اقدامات اخیر، از دستگاه قضایی خواستار شناسایی و مجازات عاملین و آمران حوادث اخیر گردید و همزمان خواستار برخورد جدی با مسئولانی شد، که با سوء استفاده از موقعیت و جایگاه خود، به همراهی یا سازماندهی اینگونه اقدامات مبادرت می‌ورزند. به گزارش پارلمان نیوز، متن بیانیه فراکسیون اصلاحات مجلس شورای اسلامی پیرامون وقایع هفته گذشته تهران و شیراز، به شرح زیر می‌باشد:

ملت شریف ایران

شرایط کشور در طول یکسال گذشته بگونه‌ای رقم خورده است که برخلاف اصل نهم قانون اساسی، به نام حفظ استقلال، آزادی‌های مشروع شهروندان، آنهم نه از طرق و مجاری قانونی، بلکه به روش‌های غیرقانونی و توسط افراد غیرمسئول سلب گردیده و دولت و دستگاه‌هایی که طبق قانون اساسی مسئولیت تأمین آزادی‌های سیاسی و حقوق اساسی مردم را بر عهده دارند عملاً از ایفای مسئولیت خود در این زمینه سر باز زده‌اند.

در ادامه منزوی کردن و توهین به یاران و نزدیکان امام، آنچه در آستانه روز قدس و همزمان با شبهای قدر و ایام شهادت امیر مومنان و توسط تعداد اندکی افراد هتاک و خودسر در اطراف محل سکونت یکی از شخصیت‌های زجر کشیده انقلاب اسلامی و رئیس دو دوره مجلس شورای اسلامی اتفاق افتاد و موجبات هتاک حرمت ایشان و همسایگان‌شان را فراهم آورد و حوادث مشابهی که در شیراز موجب هتاک حرمت خانه خدا و آسیب دیدن عده‌ای از نمازگزاران مسجد قبا و توهین به مقام روحانیت گردید، نقض صریح حقوق اساسی و آزادی‌های مشروع مردم بود که با سکوت و انفعال دستگاه‌های مسئول تأمین امنیت و نظم جامعه و بعضاً همراهی و حمایت برخی از دستگاه‌های ذیربط این فرصت را برای تعداد اندکی اوباش هتاک و خودسر که ماهها است با احساس امنیت کامل و بدون پایبندی به موازین شرعی و قانون و با استفاده از امکاناتی که دسترسی به آنها برای مردم عادی غیرممکن و بعضاً ممنوع است فراهم آورد تا یکبار دیگر به تخریب اموال شخصی مردم و سلب آسایش و امنیت و هتاک حرمت آنان پرداخته و حتی خانه خدا را هم از تعرضات خود مصون نگذارند.

فراکسیون خط امام مجلس، این اقدامات خلاف شرع و قانون فرمایش مقام معظم رهبری مبنی بر توقف در اردوکنشی‌های خیابانی توسط عده‌ای خودسر که مستظهر به حمایت‌های آشکار و پنهان مراجع رسمی می‌دانند و در آستانه روز قدس بجای تحکیم وحدت و همدلی مردم در مقابله با اسراییل، دامن زدن به اختلاف و تفرقه در صفوف مردم را هدف گرفته است محکوم می‌نماید و از دولت و مسئولان تأمین امنیت کشور به ویژه قوه قضائیه مصرانه درخواست

تذکر نمایندگان به دولت در مورد «موازی کاری در سیاست

خارجی»



رادیو فردا:

پس از افشای تصمیم محمود احمدی‌نژاد به انتصاب دو نماینده ویژه دیگر در حوزه آفریقا و آمریکای لاتین، ۱۲۲ نماینده مجلس شورای اسلامی در تذکری که روز سه‌شنبه در مجلس قرائت شد، خواستار پرهیز از موازی‌کاری در حوزه سیاست خارجی شدند.

این نمایندگان همچنین به رئیس دولت توصیه کردند که از نظرات آیت‌الله خامنه‌ای در مورد تمرکز فعالیت‌های دیپلماسی در وزارت خارجه تبعیت کند. آیت‌الله خامنه‌ای در دیدار هشتم شهریور خود با اعضای هیئت وزیران، وزارت امور خارجه را مسئول هدایت منسجم و برنامه‌ریزی شده همه مسائلی دانست که به نوعی به سیاست خارجی و روابط با دیگر کشورها مربوط می‌شود و از رئیس دولت خواست تا با پرهیز از کارهای موازی در عرصه‌های مختلف از جمله سیاست خارجی، به وزیران در چارچوب اختیارات و وظایف‌شان اعتماد کند.

اما تنها چند روز پس از این اظهارات، حمید بقایی، رئیس سازمان میراث فرهنگی، که به تازگی از سوی محمود احمدی‌نژاد به عنوان نماینده ویژه در امور آسیا معرفی شده در گفت‌وگو با خبرگزاری ایلنا از تصمیم رئیس دولت برای انتصاب دو نماینده ویژه دیگر در حوزه آفریقا و آمریکای لاتین خبر داد و تأیید کرد که این نمایندگان از خارج از مجموعه وزارت خارجه انتخاب شده‌اند.

آقای بقایی که به تازگی سخنانش در مورد اختلافات ترکیه و ارمنستان جنجال‌آفرین شده، در گفت‌وگو با ایلنا به موضوع انتصاب نمایندگان جدید بسنده نکرد و افزود که به‌زودی «یکی از پیروزی‌های دیپلماتیک کشور در حوزه میراث فرهنگی» به اطلاع عموم می‌رسد. موضوعی که به توصیف وی، «سند محکمی در احراز شایستگی افرادی است که انتقاداتی نسبت به انتصاب آنها مطرح شده است.»

نماینده ویژه محمود احمدی‌نژاد در امور آسیا بدون ذکر جزئیات بیشتر در مورد این «پیروزی دیپلماتیک» تصریح کرد که «موضوع مورد نظر در حوزه سیاسی بوده است، اما ما توانستیم با هدایت آن به مسیر فرهنگی پیروزی چشمگیری را برای کشور رقم بزنیم.»

وی «پیروزی» مورد اشاره‌اش را «تلاش هشت‌ماهه» همکارانش در سازمان میراث فرهنگی خواند.

اما دستگاه دیپلماسی ایران که پیشتر از زبان سخنگوی وزارت خارجه گفته بود موضوع موازی‌کاری در سیاست خارجی را در درون خانواده دولت پیگیری می‌کند، این بار اظهارات حمد بقایی را تحمل نکرد.

منوچهر متکی، وزیر خارجه، روز دوشنبه در واکنشی صریح و کم‌سابقه به اظهارات نماینده ویژه محمود احمدی‌نژاد، سخنان وی را «نسنجیده» و «موجب تضعیف دستگاه دیپلماسی کشور» خواند.

آقای متکی به خبرنگاران گفت که «مشخص نیست آقای بقایی بر اساس کدام مسئولیت و از چه جایگاهی این گونه سخنان نسنجیده را بیان می‌کند؛ در حالی که هنوز آثار منفی اظهارات اخیر ایشان که موجب بروز مشکل در روابط خارجی گردید از بین نرفته است.»

رئیس دستگاه دیپلماسی ایران در سخنانش از مسئولان و مدیران قوه مجریه خواست تا «هزینه کشور را در اداره روابط خارجی با ناپخته سخن گفتن در این عرصه بالا نبرند» و تضعیف دستگاه دیپلماسی «توسط برخی از اعضای دولت» را به‌ویژه در شرایط کنونی مصداق «بر شاخه نشستن و بن بریدن» خواند. رامین مهمانپرست، سخنگوی وزارت خارجه، نیز در نشست هفتگی روز سه‌شنبه خود با صراحت بیشتری از تمرکز تصمیم‌گیری‌های سیاست خارجی در این وزارتخانه سخن گفت و تأکید کرد که «ممکن است مباحثی ابعاد مختلفی داشته باشد که لازمه آن هماهنگی و مشارکت برخی دستگاه‌های دیگر است، اما

چین و روسیه خواستار همکاری کامل ایران با آژانس شدند



رادیو فردا:

یک روز پس از انتشار گزارش جدید مدیرکل آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در مورد ایران و طرح این ادعا که ایران در فعالیت بازرسان آژانس ایجاد اختلال کرده است، چین و روسیه از مقام‌های جمهوری اسلامی خواستند تا ایران به همکاری با آژانس ادامه دهد.

بر اساس گزارش تازه آژانس بین‌المللی انرژی اتمی که خبرگزاری رویترز به نسخه‌ای از آن دست یافته، ایران از ورود برخی از بازرسان آژانس، که تا پیش از این به طور خاص پرونده ایران را زیر نظر داشتند، ممانعت کرده است. آژانس همچنین در همین گزارش با ابراز نگرانی از فعالیت‌های احتمالی ایران در زمینه توسعه موشک‌های هسته‌ای، از تهران خواسته است بدون معطلی با دسترسی بازرسان آژانس از تأسیسات مرتبط با فعالیت‌های هسته‌ای خود موافقت کند.

ایران موضوع ممانعت از ورود دو بازرس آژانس به خاک خود را از حقوق خود ارزیابی می‌کند و در این زمینه علی‌اکبر صالحی، رئیس سازمان انرژی اتمی ایران، گفته است که «دو بازرسی که ایران از پذیرش آنان خودداری کرد خلاف واقع گزارش کردند و آژانس هم به این نتیجه رسید، اما نمی‌خواهد بر این مسئله اذعان کند.»

با این حال که رویترز گزارش کرده است مقام‌های چین و روسیه، دو همپیمان اقتصادی که بیشترین تلاش را برای عدم اتخاذ یا تطبیف تحریم‌های تازه علیه ایران داشتند، روز سه‌شنبه در اظهار نظرهای جداگانه‌ای ایران را به همکاری با آژانس دعوت کردند.

سرگی لاوروف، وزیر خارجه روسیه، که اکنون در پاریس به سر می‌برد، در کنفرانسی خبری تأکید کرد که «آژانس باید به فعالیت خود [در ایران] ادامه دهد و ایران نیز باید به خواسته‌های آژانس پاسخ گوید.»

این اظهار نظر هم‌صدا با موضعی بود که ساعتی پیش از آن از سوی چین اعلام شد. سخنگوی وزارت خارجه چین روز سه‌شنبه در این زمینه گفت که کشورش در جریان گزارش آژانس قرار گرفته است و از ایران خواست که «همکاری کاملی» با آژانس داشته باشد.

خانم جیانگ یو در نشست خبری هفتگی‌اش به خبرنگاران گفت که «امیدواریم ایران و آژانس قادر باشند به طور کامل با هم همکاری کنند و مقام‌های ایرانی بتوانند در زمینه ماهیت صلح‌آمیز برنامه هسته‌ای خود به اعتمادسازی در جامعه بین‌المللی بپردازند.»

وی همچنین ابراز امیدواری کرد که طرف‌های دیگر هم بتوانند با افزایش تلاش‌های دیپلماتیک و تداوم گفت‌وگوها و مذاکرات، هر چه سریع‌تر به روش مؤثری برای دستیابی به نتیجه‌ای «درازمدت، فراگیر و مقتضی» در قبال برنامه اتمی ایران دست یابند.

هر دو کشور روسیه و چین به رغم مخالفت‌های اولیه با تحریم‌های جدید علیه ایران، با قطعنامه‌ای که دور چهارم تحریم‌ها را به جمهوری اسلامی تحمیل کرد موافقت کردند، اما با تلاش‌های دیگر کشورها با تحریم یک‌جانبه و مضاعف ایران همچنان مخالفند.

موضوع ممانعت جمهوری اسلامی از پذیرش دو بازرس آژانس، پیش از انتشار گزارش اخیر یوکیا امانو، مدیرکل آژانس، نیز خبرساز شده بود.

منوچهر متکی، وزیر خارجه جمهوری اسلامی، اوایل ماه گذشته میلادی، ممانعت تهران از ورود دو تن از بازرسان آژانس بین‌المللی انرژی اتمی به ایران را «تذکری آئین‌نامه‌ای» به یوکیا امانو، مدیرکل آژانس، خواند تا «مراقب باشد که بازرسان آژانس از اساسنامه این نهاد بین‌المللی تخطی نکنند.»

در واکنش به این اقدام ایران، گرگ وب، سخنگوی آژانس، با بیان این که گزارش پیشین آژانس «کاملاً دقیق» بوده تصریح کرد: «آژانس بین‌المللی انرژی اتمی به کار حرفه‌ای و بی‌طرفانه این دو بازرس اعتماد کامل دارد.»

پی. جی. کرولی، سخنگوی وزارت خارجه آمریکا، در آن زمان در این باره گفت: «این اقدام از سوی ایران نگران‌کننده است، اقدامی که نشانه و در راستای رسم دیرینه تهران در ارباب بازرسان است.»

با وجود اعتراضات درج شده در گزارش‌های آژانس نسبت به عملکرد ایران، رامین مهمان‌پرست، سخنگوی وزارت امور خارجه ایران، روز سه‌شنبه در واکنش به گزارش تازه آقای آمانو گفت: «در این گزارش برای بار بیست و سوم آقای دبیرکل بر این که انحرافی در فعالیت‌های صلح‌آمیز هسته‌ای ایران مشاهده نشده تاکید کرد.»

وی که در نشست هفتگی خود با خبرنگاران سخن می‌گفت افزود: «البته بخشی از این گزارش بعد غیرفنی دارد و جنبه‌های سیاسی پیدا کرده است. نقطه ضعف این گونه گزارش‌ها تأثیرپذیری آن از فشارها و مسائل سیاسی برخی از کشورهاست.»

ایران معتقد است که نگرانی قدرت‌های غربی از استفاده‌های احتمالی نظامی از برنامه هسته‌ای ایران «بی‌اساس» است و این ابراز نگرانی را مرتبط با «مسائل سیاسی دیگری» می‌داند.

منوچهر متکی، وزیر خارجه جمهوری اسلامی، اوایل ماه گذشته میلادی، ممانعت تهران از ورود دو تن از بازرسان آژانس بین‌المللی انرژی اتمی به ایران را «تذکری آئین‌نامه‌ای» به یوکیا آمانو، مدیرکل آژانس، خواند تا، مراقب باشد که بازرسان آژانس از اساسنامه این نهاد بین‌المللی تخطی نکنند.»

در واکنش به این اقدام ایران، گرگ وب، سخنگوی آژانس، با بیان این که گزارش ماه گذشته «کاملاً دقیق» بوده تصریح کرد: «آژانس بین‌المللی انرژی اتمی به کار حرفه‌ای و بی‌طرفانه این دو بازرسان اعتماد کامل دارد.»

پی. جی. کرولی، سخنگوی وزارت خارجه آمریکا، در آن زمان در این باره گفت: «این اقدام از سوی ایران نگران‌کننده است، اقدامی که نشانه و در راستای رسم دیرینه تهران در ارباب بازرسان است.»

اعتراض رئیس کمیسیون اروپا به حکم سنگسار در ایران



دو پیچه وله:

در تازمترین واکنش به حکم سنگسار سکینه آشتیانی، ژوزه مانوئل باروسو این حکم را نشانه‌ای از «بربریت» و غیرقابل توجیه خوانده است. در این میان روزنامه کیهان ایراد اتهام‌های غیرمتعارف علیه معترضان را شدت بیشتری بخشیده است.

ژوزه مانوئل باروسو، رئیس کمیسیون اروپا حکم سنگسار سکینه محمدی را «بربریت» خواند. او گفت: «برای (توصیف) سنگسار هیچ واژه‌ای پیدا نمی‌کنم.» باروسو این اظهارات را روز سه‌شنبه، ۷ سپتامبر، در سخنرانی در برابر پارلمان اروپا بیان کرد. او افزود: «ما سنگسار را محکوم می‌کنیم. هیچ قاعده‌ی اخلاقی، مذهبی و سنتی نمی‌تواند توجیه‌گر این گونه مجازات باشد.»

باروسو با تاکید بر این که حقوق بشر موضوعی نیست که بتوان بر سر آن مذاکره و چانه‌زنی کرد، از تعهد اروپا در حمایت از حقوق بشر سخن گفت:

«اروپا باید همچون یک کنشگر بین‌المللی برای حمایت از حقوق بشر و هنجارهایی اروپایی وارد عمل شود.» او از کشورهای عضو اتحادیه اروپا خواست که مشترکاً در گستره بین‌المللی علیه تبعیض و به حاشیه‌راندن انسان‌ها و اقلیت‌ها مبارزه کنند.

اظهارات باروسو تازمترین مخالفت در مقیاس بین‌المللی علیه حکم سنگسار برای سکینه محمدی آشتیانی است. سکینه محمدی آشتیانی از سال ۱۳۸۴ به اتهام «زنان محصنه» و قتل همسر، در زندان تبریز به سر می‌برد. خانم آشتیانی در سال ۸۵ از مجازات مربوط به قتل به دلیل فقدان مدارک و نبود شاکلی خصوصی نجات یافت، اما توسط شعبه ششم دادگاه کیفری استان آذربایجان به اتهام «رابطه جنسی خارج از ازدواج» محکوم به ۹۹ ضربه شلاق و سنگسار شد.

این حکم به تایید دیوان عالی کشور نیز رسید، اما در ۲۱ تیر امسال قوه قضاییه ایران در پی گسترده شدن اعتراض‌های بین‌المللی آن را به حال تعلیق درآورد، ولی لغو نکرد. رئیس‌جمهور برزیل، لویس ایناسیو لولا دا سیلوا، در اوایل ماه اوت به دولت ایران پیشنهاد پذیرفتن آشتیانی به عنوان پناهنده را داد، اما دولت ایران این پیشنهاد را رد کرد و لولا دا سیلوا را به عدم اطلاع از پرونده آشتیانی متهم نمود.

محل تصمیم‌گیری نهایی و اجرای مسائل سیاست خارجی دستگاه سیاست خارجی است.»

وی ابراز امیدواری کرد که با مباحثی که در درون دولت صورت خواهد گرفت و توجهی که نمایندگان مجلس داشتند، «اقدامی در جهت تضعیف دستگاه سیاست خارجی» صورت نگیرد.

علاوه بر حمید بقایی که محود احمدی‌نژاد به وی به عنوان نماینده ویژه در امور آسیا اختیار داده است، همزمان اسفندیار رحیم‌شاهی، محمد مهدی آخوندزاده و ابوالفضل ظهرونند نیز به عنوان نمایندگان ویژه در حوزه‌های خاورمیانه، دریای خزر و افغانستان برگزیده شده‌اند و این انتصاب‌ها بحث‌هایی را در میان موافقان و منتقدان دولت برانگیخت.

تازمترین واکنش به این انتصاب‌های جنجال‌برانگیز، گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس است که نحوه تعیین این نمایندگان ویژه را مغایر با اصل ۱۲۷ قانون اساسی ارزیابی کرده و این اقدام را به دلیل آن که از طریق تصویب هیئت وزیران نگرفته و نیز در احکام صادره موضوع خاص مأموریت و مدت زمان آن مشخص نشده، مورد انتقاد قرار داده بود.

علی اکبر صالحی: حق انتخاب بازرسان هسته‌ای را داریم



رادیو فردا:

ایران می‌گوید این حق را دارد تا بازرسان هسته‌ای آژانس بین‌المللی انرژی اتمی سازمان ملل را انتخاب کند.

علی اکبر صالحی، رئیس سازمان انرژی اتمی ایران، دوشنبه‌شب به خبرنگاران گفت: «این حق ماست که بازرسان را انتخاب کنیم و حق تمام کشورهای عضو آژانس است.»

اظهارات رئیس سازمان انرژی اتمی ایران واکنشی است به گزارش روز دوشنبه آژانس بین‌المللی انرژی اتمی که در آن نسبت به تصمیم ایران برای پذیرفتن برخی از بازرسان این آژانس هشدار داده شده است. در گزارش روز دوشنبه آژانس بین‌المللی آمده است که ایران از طریق «وتو کردن» برخی از بازرسان معرفی شده، مسئله تحقیق در مورد برنامه هسته‌ای خود را «پیچیده» می‌کند. گزارش اخیر آژانس بین‌المللی انرژی اتمی پس از آن منتشر شد که ایران اخیراً تصمیم گرفت تا حق ورود به تأسیسات خود را از دو تن از بازرسان هسته‌ای آژانس بگیرد.

این دو بازرسان اعلام کرده بودند که در تأسیسات ایران «آزمایش‌های هسته‌ای اعلام نشده‌ای» صورت گرفته است. ایران این دو بازرسان را متهم کرده است که گزارش آنها درباره مفقود شدن چند قطعه از تجهیزات هسته‌ای نادرست و خلاف واقع بوده است.

به گزارش خبرگزاری دانشجویان ایران، ایسنا، علی اکبر صالحی دوشنبه‌شب در این مورد اظهار داشت: «دو بازرسی که ایران از پذیرش آنان خودداری کرد خلاف واقع گزارش کردند و آژانس هم به این نتیجه رسید، اما نمی‌خواهد بر این مسئله اذعان کند.»

وی افزود: «ما گفتیم دو بازرسان دیگر معرفی کنند و آنها دو بازرسان جدید معرفی کردند و ما هم این دو بازرسان جدید را پذیرفته‌ایم.»

با این وجود آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در گزارش روز دوشنبه با اعتراض به حذف بازرسان باتجربه خود از سوی ایران می‌نویسد: «اعتراضات مکرر ایران به انتصاب بازرسانی که در زمینه چرخه سوخت هسته‌ای و تأسیسات هسته‌ای ایران تجربه دارند مانع از روند بازرسی می‌شود.»

این گزارش می‌افزاید: «این کار باعث کاهش توان آژانس برای به اجرا گذاشتن پادمان‌های مؤثر و کارآمد در ایران می‌شود.»

یوکیا آمانو، مدیرکل آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، در تازمترین گزارش خود که روز دوشنبه انتشار یافت، گفته است که به دلیل همکاری نکردن ایران، آژانس همچنان قادر نیست ماهیت برنامه هسته‌ای ایران را روشن کند.

موج مداوم اعتراض‌ها

روز دوشنبه (۶ سپتامبر) نیز برنار کوشنر وزیر امور خارجه فرانسه در کنفرانس مطبوعاتی مشترک با محمد مصطفایی و کیل اشتیانی که به نروژ پناهنده شده، گفت که حاضر است در صورت لزوم برای نجات جان سکینه محمدی به تهران سفر کند.

او سنگسار را نشانه‌ی وحشیگری و بازگشت به قرون وسطی خواند و گفت که صدور چنین حکمی برای سکینه اشتیانی قابل تحمل نیست. برنار هنری لوی فیلسوف فرانسوی نیز که در کنفرانس مطبوعاتی کوشنر حضور داشت، خبر داد که نامه اعتراضی او علیه حکم سنگسار سکینه محمدی تا کنون از سوی یکصد هزار نفر ظرف یک روز امضا شده است.

واتیکان، مقر رهبر کاتولیک‌های جهان نیز در روزهای گذشته به حکم سنگسار علیه سکینه اشتیانی اعتراض کرده است. فردریکو لومباردی، سخنگوی واتیکان روز یکشنبه (۵ سپتامبر)، ضمن محکوم کردن حکم یادشده گفت، «واتیکان روند پرونده‌ی زن محکوم به سنگسار ایرانی را با دقت دنبال می‌کند». او افزود که واتیکان با اعدام مخالف است و سنگسار را بی‌رحمانه‌ترین نوع اعدام می‌داند.

ادامه رویه‌ی کیهان در ایراد اتهام به معترضان

اعتراض مقام‌ها و شخصیت‌های بین‌المللی به حکم سنگسار برای سکینه اشتیانی با واکنش‌هایی در برخی رسانه‌های هوادار دولت در ایران روبرو شده که در عرف بین‌المللی بی‌سابقه است.

روزنامه کیهان که حسین شریعتمداری، به عنوان نماینده ولی فقیه هدایت آن را به عهده دارد، در روزهای گذشته کارلا برونو، همسر رئیس‌جمهور فرانسه را به دلیل اعتراض به حکم سنگسار در ایران "فاحشه" لقب داد. این روزنامه سیلویو برلوسکونی نخست‌وزیر ایتالیا را نیز به دلیل اقدامی مشابه "اداری بیماری جنسی" توصیف کرد.

کیهان روز سه‌شنبه (۷ سپتامبر) تبلیغات و اتهام‌پراکنی خود علیه مخالفان حکم سنگسار را وارد فاز جدیدی کرد و ۴ زن عضو کابینه ایتالیا را به دلیل حمایتشان از فراخوان به لغو حکم سنگسار در ایران "مخدراتی" خواند که برلسکونی "صرفاً از سر بیماری جنسی و اختلالات حاد اخلاقی به کابینه خوانده و در واقع نوعی حرمسرای دموکراتیک!؟ وسط کابینه ایتالیا دست و پا کرده است". گرچه در روزهای گذشته سخنگوی وزارت خارجه ایران نیز این گونه اظهارات را به دور از نزاکت و خارج از عرف بین‌المللی خوانده است، ولی به گفته تحلیلگران، کیهان موقعیت خود را در ساختار حکومتی محکم‌تر از آن می‌داند که به این انتقادهای روی خوش نشان دهد و عرف و اخلاق بین‌المللی را در واکنش‌های خود رعایت کند. برخی تحلیلگران واکنش‌هایی از نوع کیهان را نشانه‌ی شدت اعتراض‌ها و انتقادهای خالی بودن چهره موافقان سنگسار در دفاع منطقی از این گونه مجازات ارزیابی می‌کنند.

شکاف در دولت و مجلس در بحث نمایندگان ویژه



دووجه وله:

انتصاب نمایندگان ویژه رییس‌جمهور در چهار منطقه جهان با مقاومت جدی همراه شده است. بسیاری از دور زدن وزارت خارجه توسط رییس‌دولت می‌گویند. ۱۲۲ نماینده مجلس در اعتراض به موازی‌کاری در سیاست خارجی به احمدی‌نژاد تذکر دادند.

محمد احمدی‌نژاد با استناد به اصل ۱۲۷ قانون اساسی در احکامی جداگانه، نمایندگان ویژه‌ای را برای کار در چهار منطقه جهان منصوب کرده است. این نواحی شامل خاورمیانه، آسیا، حوزه خزر و افغانستان می‌شود و کار در آنها بر عهده رحیم مشایی، حمید بقایی، محمد مهدی آخوندزاده و ابوالفضل زهرموند سپرده شده است.

نخستین انتقاد مخالفان به این گزینه‌ها، سوابق و موقعیت این افراد در برابر دیگر اعضای هیات دولت است. آنها می‌گویند که از میان این چهارتن، دو نفر هیچ تجربه دیپلماتیک یا نقش‌آفرینی در حوزه‌های تعیین شده را ندارند (مشایی و بقایی) و کارنامه تجربی دو نفر دیگر در حوزه‌های محوله نیز چندان پر بار نیست.

پاره‌ای ناظران، تصمیم اخیر رییس‌جمهور را برگرفته از الگوهای موجود در سیستم سیاسی ایالات متحده آمریکا می‌دانند. به تاکید آنها، کشورهای معدودی دارای نماینده ویژه برای ماموریت‌های بین‌المللی هستند و این فرستادگان عموماً از سوی نهادهای جهانی چون سازمان ملل منصوب می‌شوند. آنها می‌گویند این نمایندگان هیچ تداخل و تزامنی با وزارت خارجه کشور متبوع خود ندارند و ماموریت‌شان اساساً، ماموریتی بین‌المللی است.

معتدین دولت در برابر وزارت خارجه؟



نمایندگان مجلس و محافل رسانه‌ای، ایجاد پست‌ها و ماموریت‌های هم‌عرض با وظایف سفارتخانه‌ها و میزهای تخصصی وزارت خارجه را پرسش‌برانگیز و چالش‌آفرین می‌دانند. مرکز پژوهش‌های مجلس روز سه‌شنبه ۱۵ شهریور گزارشی در خصوص انتصاب‌های اخیر منتشر کرد و از زمزمه دور زدن وزارت خارجه توسط آقای احمدی‌نژاد و بالا بردن حجم حضور معتدین وی در دستگاه سیاست خارجی نام برد. در این گزارش از جمله به اختلاف ابوالفضل زهرموند با منوچهر متکی در زمان سفارت در ایتالیا اشاره شده است. وزیر خارجه ایران نیز هم‌زمان با این گزارش در سخنانی صریح و بی‌سابقه از انتصاب‌های اخیر انتقاد کرد و لزوم پرهیز از موازی‌کاری در سیاست خارجی را یادآور شد. منوچهر متکی گفت: «تضعیف دستگاه دیپلماتی کشور به‌ویژه در شرایط کنونی آن هم توسط برخی افراد دولت مصداق بارز برشاخه نشستن و بن بریدن است».

روی سخن متکی با حمید بقایی، معاون رییس‌جمهور و یکی از چهار نماینده منصوب شده بود. حمید بقایی که چندی پیش با اظهار نظر در باره قتل‌عام ارمنه، تنش‌های سیاسی را میان ترکیه و جمهوری اسلامی دامن زد، روز دوشنبه ۱۴ شهریور اعلام کرد که به‌زودی نمایندگان ویژه رییس‌جمهور در حوزه‌های آفریقا و آمریکای جنوبی نیز معرفی می‌شوند. متکی از مسئولان و مدیران به ویژه در قوه مجریه خواست که هزینه کشور در اداره روابط خارجی را با سخنان ناپخته بالا نبرند.

بالا گرفتن مخالفت مجلس

غلامرضا کرمی، عضو کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس در گفتگو با خبرگزاری مهر خواسته که احمدی‌نژاد افراد منصوب شده را شخصاً عزل کند. وی با اتکاء به نهی آیت‌الله خامنه‌ای از موازی‌کاری در سیاست خارجی و با اشاره به دیدگاه‌های مخالفان تاکید کرده که این انتصاب‌ها در جهت تضعیف وزارت خارجه هستند.

در ادامه مخالفت‌های جاری، ۱۲۲ نماینده مجلس در روز سه‌شنبه ۱۵ شهریور به محمود احمدی‌نژاد تذکر کتبی دادند. آنها انتخاب نمایندگان ویژه را خلاف قانون دانسته و از رییس‌دولت خواسته‌اند از دوباره‌کاری در سیاست خارجی پرهیز کند. آقای احمدی‌نژاد پیش از این نیز از سوی سه نماینده از طیف اصولگرایان تذکری در همین خصوص دریافت کرده بود. آقایان دهقان، سبحانی‌نیا و بادامچیان از رییس‌دولت دهم خواسته بودند که ماموریت نمایندگان ویژه خود در سیاست خارجی را لغو کند.

آخرین اخبار از سرنوشت سه ماده جنجالی لایحه حمایت خانواده؛
مخبر کمیسیون حقوقی و قضایی: ماده ۲۲ و ۲۳ تغییر چندانی
نمی‌کند، ایسنا

ماده ۲۴ به احتمال زیاد حذف می‌شود

گویا نیوز:

عضو هیات رییس کمیسیون حقوقی و قضایی مجلس گفت: بر اساس مباحث و اظهار نظرهای مطرح شده در کمیسیون درباره مفاد ارجاع داده شده از لایحه حمایت از خانواده برای بررسی بیشتر بعید است که ماده ۲۲ و ۲۳ تغییر آن چنانی کنند اما ماده ۲۴ به احتمال زیاد حذف می‌شود.

امین‌حسین رحیمی در گفت‌وگو با خبرنگار خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا)، درباره روند بررسی مفاد مرعا گذاشته شده لایحه حمایت خانواده در کمیسیون حقوقی و قضایی گفت: این سه ماده در کمیسیون با حضور اعضای کمیسیون حقوقی و قضایی، اعضای فراکسیون زنان و نمایندگان قوه قضاییه در حال بررسی است.

به گفته نماینده مردم ملایر در خانه ملت، ماده ۲۴ راجع به مهریه متعارف و نامتعارف است که دوستان بر این باورند تشخیص مهریه متعارف خیلی کار سختی است، با توجه به این‌که باید جمیع جهات در نظر گرفته شود احتمالاً این ماده حذف می‌شود، اما دو ماده دیگر بعید می‌دانم تغییر آن چنانی کنند.

وی درباره اظهار نظر برخی از کارشناسان حقوق زن مبنی بر این‌که برای ماده ۲۲ تبصره‌ای در نظر گرفته شود که ازدواج موقت هم با اجازه همسر اول باشد، گفت: در نظام حقوقی جمهوری اسلامی و کلاً در نظام حقوقی اسلام اصل بر ازدواج دائم است که موجب تشکیل خانواده و تحکیم بنیان خانواده و تربیت فرزندان می‌شود، یعنی ازدواج دائم مورد تأکید اسلام است و ازدواج موقت به عنوان یک ضرورت در مواردی که امکان ازدواج دائم فراهم نیست در شرع و قانون آمده است.

مخبر کمیسیون حقوقی و قضایی همچنین خاطر نشان کرد: بالاخره در جامعه برای بعضی از افراد چه زن و چه مرد به علت‌های متعدد امکان ازدواج دائم فراهم نیست، لذا اسلام و نظام حقوقی این اجازه را داده که این افراد بتوانند به طور موقت ازدواج کنند؛ اما این مورد ترویج و تأکید نظام حقوقی ما نیست، بلکه به عنوان یک استثناء در موارد ضروری مطرح است و معمولاً برای مردان مجرد است نه متاهل.

رحیمی ادامه داد: متأسفانه یک اشتباهی صورت گرفته و تصور بر این است که مردهایی که زن دارند هم می‌توانند ازدواج موقت کنند در حالی‌که اصلاً چنین چیزی نیست، البته امکان دارد مردان متاهل هم این کار را انجام دهند. اما آن چه درباره ازدواج موقت مورد نظر قانون‌گذار است مربوط به افراد مجردی است که همسر ندارند، و امکان ازدواج دائم هم برایشان فراهم نیست، بنابراین موضوعی که کارشناسان مذکور مطرح می‌کنند خودبخود فلسفه اصلی ازدواج موقت را منتفی می‌کند.

عضو هیات رییس کمیسیون حقوقی مجلس هم چنین خاطر نشان کرد: اگر چنین تبصره‌ای در ماده ۲۲ می‌آوردیم انگار به مردهایی که زن دارند مجوز می‌دادیم ازدواج موقت کنند، در حالی‌که اعتقاد ما بر این است که مردهایی که زن دارند اصلاً نباید ازدواج موقت کنند، چون همسر دائم دارند، ازدواج موقت برای کسانی است که نمی‌توانند ازدواج دائم داشته باشند.

رحیمی در پاسخ به این پرسش که آیا امکان حضور کارشناسان و فعالان حقوق زن در کمیسیون و در حین بررسی لایحه حمایت خانواده وجود دارد یا خیر، گفت: به عنوان هیات رییس کمیسیون و مخبر کمیسیون تا جایی که اطلاع دارم چنین تقاضایی به کمیسیون نرسیده است؛ اگر چنین تقاضایی مطرح شود کارشناسان می‌توانند براضی در جلسات بررسی لایحه حضور یابند. گرچه کمیسیون از طریق مطبوعات و سایت‌ها در جریان نظرات کارشناسان قرار می‌گیرد، اما باز هم اگر کارشناسان واقعا می‌خواهند حضور یابند در صورت ارایه درخواست از حضورشان استقبال می‌کنیم.

گزارشگران بدون مرز بازداشت نسرين ستوده را محکوم کرد



راديو فردا:

سازمان گزارشگران بدون مرز روز سه‌شنبه در بیانیه‌ای ضمن محکوم کردن بازداشت نسرين ستوده، وکیل دادگستری و مدافع حقوق بشر، در تاریخ ۱۳ شهریور از «مدافعان حقوق بشر و همه انجمن‌های وکلا در سراسر جهان» خواست تا برای آزادی وی اقدام کنند.

در بیانیه سازمان که روز سه‌شنبه، ۱۶ شهریور، در وبسایت رسمی گزارشگران بدون مرز منتشر شده آمده است که نسرين ستوده به‌ویژه از پس از انتخابات ریاست جمهوری سال ۸۸ «سخن‌گویی قربانیان بی‌عدالتی رژیم» را بر عهده دارد که «سعی داشت حتی در زندان صدای معترضان را خاموش کند». این بیانیه در ادامه می‌افزاید: «مدافعان حقوق بشر و همه انجمن‌های وکلا در سراسر جهان باید برای آزادی این وکیل شجاع اقدام کنند».

پیش از این و در تاریخ ۱۴ شهریور نیز کمپین بین‌المللی حقوق بشر در ایران که مقر اصلی آن در نیویورک است، ضمن اعتراض به بازداشت خانم ستوده «خواهان آزادی فوری» وی شد.

آرون رودز، سخنگوی کمپین، در این زمینه گفت: «این دستگیری چیزی بیش از یک اقدام خام و خودسرانه سیاسی نیست که هدف آن بیشتر باز کردن راه ایدئولوژی و نژادپرستانه ایرانی توسط حکومت ایران است».

مأموران وزارت اطلاعات روز ششم شهریور به منزل و محل کار نسرين ستوده مراجعه کرده و پس از تفتیش منزل و ضبط پرونده‌های این وکیل دادگستری و حتی وسایل شخصی او، همسر و فرزندان خردسالش، در اخطارهای از خانم ستوده خواستند تا ظرف چند روز آینده برای پاسخ‌گویی به اتهامات «تبانی علیه امنیت کشور» و «تبلیغ علیه نظام جمهوری اسلامی» که علیه وی صادر شده به دادرسی مستقر در زندان اوین مراجعه نماید.

خانم ستوده در تاریخ ۸ شهریورماه در گفت‌وگو با راديو فردا اتهامات مطرح شده علیه خود را رد کرده و آنها را «مضحک» خواند. با این حال وی در تاریخ ۱۳ شهریور به بازپرسی دادرسی شعبه اوین مراجعه کرده و در همان‌جا توسط مأموران بازداشت و روانه زندان شد.

رضا خندان، همسر نسرين ستوده، در تاریخ ۱۴ شهریور به راديو فردا گفت که زمانی که با نسیم غنوی، یکی از وکلای پرونده، به بازپرسی دادرسی شعبه اوین مراجعه کرده‌اند، به آن‌ها گفته شده است که قرار بازداشت صادر شده و خانم ستوده در حال حاضر تحت بازپرسی قرار دارد و امکان ملاقات و تماس تلفنی با وی وجود ندارد.



Ahmadinejad, Fascist,
Polytechniker Universität
ist kein richtiger Platz für
dich“

رئیس جمهور فاشیست، پلی
تکنیک جای تو نیست

F
R
E
E
Y
o
s
e
f
R
a
s
h
i
d
i

مصاحبه ها و مقالات

اجتباب ناپذیری پدرکشی سیاسی در جنبش چپ ایران فرشین کاظمی نیا



منجیق:

اگر چریک های فدایی خلق ایران را چنان که متعارف است، نسل (یا خط) دو جریان چپ ایرانی بدانیم، ضرورتاً بر این راستا خواهیم بود که چریک ها از جریان انتقادی به حزب توده ایران (نسل قبلی) برخاسته اند. نقد به مفهوم مارکسی آن که تیغ جراحی نیست که اندکی به قصد ترمیم برود، بلکه به مثابه ساطور قصابی که کاملاً منتزع می کند! از این رو، می توان گفت نقد چریک ها به حزب توده چنان آمیخته با نفی بود که کلیت ساختاری آن را برنتافت. چنان که علیرغم هزینه های سنگین، جنبش چریکی ترجیح داد به کلی راه دیگری غیر از سوسیالیسم موجود اردوگاهی را برگزیند.

جز این، گروه های دیگری نیز در تاریخ چپ ایران و در درون حزب توده داشته ایم که به حزب انتقاد فراوان کرده اند و حتی از آن گسیخته اند (مانند سازمان انقلابی حزب توده)، اما جز چریکهای فدایی که در تفکر و عمل به انتزاع کامل رسیدند، سایرین حداقل در مبنای فکری و ارزشی جدا از حزب نبودند، بل که بیشتر به رهبران حزبی انتقاد داشتند تا شکلهای آن.

بدیهی است که نمی توان در بررسی تاریخی، مولفه های زمان را در نظر نداشت. آیا می توان حزب توده را از سال 1320 (بدو تولد) تا مقطع قیام 57، یک پارچه و حول یک محور تلقی کرد؟ هم چنین آیا چریک های فدایی از شروع حیات خود تا کنون یکسان بوده اند؟ پاسخ من به این پرسش ها منفی است. چه، اگر چنین نباشد، در واقع به تناقض می رسیم. همه می دانیم که چریک های فدایی (گیریم قسمتی از آن) در مقاطعی (بیش تر و بارز تر پس از قیام 57) به شدت متأثر از حزب توده بوده است و حتا بخشی از آن به اقدام در حزب رسید. بنا براین آن چه منطق این یادداشت را در بر می گیرد، تنها منحصر به آغاز حیات تاریخی جنبش چریکی است که بیش از نظرگاههای سیاسی به بایستگی تاریخ انتزاع یا نفی نسل قبل یا پدرکشی معطوف است.

باری، اگر اکنون این گزاره را بپذیریم که چریک ها مستقل از حزب توده، آزمون و خطای تاریخی خود را آغاز کرده اند، می توان چند محور موضوعی را در این گزاره جستجو کرد که هرکدام می تواند به بحث جامعی برسد

1/ آیا انتزاع (نفی / پدرکشی) نتیجه ی مستقیم تفاوت و اختلاف تئوری های سیاسی یا ایدئولوژیک بوده است؟ یا بیشتر به عملکرد حزب توده در مقولاتی چون کودتای 28 مرداد یا وابستگی و انطباق با سیاستهای اتحاد جماهیر شوروی برمی گشت؟

2/ آیا گسست چریک های فدایی، مقوله ایست از جنس روان شناسی اجتماعی که می توان در قالب بندی بلوغ اجتماعی روشنفکران رادیکال (پیشاهنگ انقلابی) به آن پرداخت؟

3/ آیا نفی گذشته و ظهور چریک های فدایی معطوف به بایستگیهای طبقاتی و ضرورت مبارزه ی رادیکال و مسلحانه بود؟ به دیگر سخن، آیا مشی و تئوری حزب توده دربرگیرنده ی نیاز مبارزه ی طبقاتی و عمل گرا در آن مقطع نمی توانست باشد و از آن جایی که ضرورت تحقق گفتمان قهرآمیز انقلابی از احتمال و امکان به عمل رسیده بود، گریزی چون تبلور یک سازمان انقلابی مسلح نمی توانست وجود داشته باشد؟

4/ آیا همان طور که پویان در رد تئوری بقا بدان پرداخته، سیاستهای محافظه کارانه (و شاید تجدید نظر طلبانه) چنان منجر به تغییر ماهیت جریانهای چپ در آن روزگار گردید که سازمان، ضرورتاً وجه انطباق تفکر انقلابی با عینیت اجتماعی واقع شد؟ (1)

5/ اصلاً جدا از همه ی اینها، آیا نمودار سینوسی سیاستهای اصلاحی و انقلابی که کم و بیش، وجه بارز جنبش های اجتماعی ایران در یکصد سال اخیر شده است، این بار به شکل رابطه ی قطبی حزب و سازمان خود را نمایانده است؟ نگارنده بر این باور است که پیرامون تک تک موضوعات ذکر شده می توان کاوش کرد و مستندات را برای هرکدام نشان داد. مقولات یاد شده، در بستر تکامل مناسبات اجتماعی ایران، جدا از هم نیستند و بنابراین سازوکار و تفکر نقد و نفی چریکهای فدایی به حزب توده شاید از دل مجموعه ی پاسخهای ممکن به این پرسشها برآید.

پر واضح است، این پرسشها همان گونه که در ابتدا آمد، پیش فرضی را دارد که همانا مقوله ی گسست است و چریکها را تالی ناخلف حزب می شمارد. این پیش فرض، با سابقه ی برخی رهبران سازمان (مانند جزئی و ضیا ظریفی) در حزب توده و هم عصری این دو جریان فکری - اجتماعی و نیز وجه امکان پذیری انتخابهای آن زمانی و همچنین تجارب تاریخی جهانی تقویت می شود. به هر روی، از دل آن چه نفی حزب توده خوانده می شود، جریانی خود را به تاریخ معاصر ایران باورانده است که ساختار منسجم خود را داراست. این گنج شایگان خوشنامی بسیار پر هزینه بوده است. روشنفکرانی که در جنبش چریکی جان بر سر اعتقاد دادند، بر این باور بودند که طرحی نو در قامت مبارزه ی این مرز و بوم انداخته اند.

اکنون پرسش این است آیا محور های چالشی یاد شده، (پدرکشی منکور) در مورد خود سازمان چریک های فدایی در سالهای بعد (به ویژه پس از قیام 57) صدق نمی کند؟ (2)

آیا سنت مالوف پدرکشی به سنتی معهود در سازمان بدل نشد؟ آیا انشعابهای بعدی نتیجه ی توطئه و انحصار طلبی بوده یا نفی اندیشه های اولیه ی سازمان (جزئی و ضیا ظریفی از یک سو و احمدزاده و پویان از سویی دیگر) که این بار در شرایط دشوار انقلابی و بعد سرکوب در حال تکامل بود در آن نقش اصلی را داشته است؟ و هم چنین، آیا می توان قطب بندیهای بعدی در سازمان را از جنس تقابل سازمان و حزب توده دانست؟

هرچند به دلیل عدم انتقال نسل در سازمان و کم بودن سیر تطور آن، مقایسه ی تطبیقی این دو فرآیند بسیار دشوار است، ولی گاه رگه هایی از تشابه در آن وجود دارد.

البته، بدیهی است که هدف از یک مطالعه ی تاریخی و مقایسه ای، بررسی پدیده های تکرار شونده، به منظور شناخت مناسبات اجتماعی در حال فراشدن باشد. به نظرم، چنین مطالعه ای می تواند به سهم خود در درک موضوعی مقوله ی جنبش چپ ایران مفید باشد.

حرف آخر این که آن چه را که جدا از نگره های سیاسی، بر این موضوع مترتب می دانم، روح مدرن آن است. به نظرم آن (نه) ی مدرن که برآمده از اومانیزم (و نه ایندیویجوالیسم) تاریخی است در جنبش چپ ایران، از دیرباز تا کنون، خود را نهادی کرده و کارکردهای بارزی داشته است. این (نه) ی مدرن را در صورت بندی نطه های دیگر فکری و اجتماعی در ایران نمی توان سراغ گرفت. به گمانم، همین خصلت، به باروری جنبش چپ ایران در دوره ی اخیر انجامیده که نفی تعصب ایدئولوژیک و رفتاری ثمران است. هرچند هیچ گاه بی نقص و اشکال نبوده و نیست.

پی نوشت

1- پویان می گفت اراده ی معطوف به بقا، امکان انقلابی را از جریانهای چپ غیر رادیکال ستانده است و آنها را به روندی در عکس جهت ابدی ی اولیه شان می کشاند. البته، او سازمان انقلابی کارگران ایران (ساکا) را به عنوان مصداق آشکار این فرآیند مثال زده است.

2- در درون سازمان چریک های فدایی خلق، از بدو پیدایش تا بعد، همواره گفت و گوهای انتقادی وجود داشته است. نقدی که مصطفی شجاعیان به سازمان داشت، یا نفی مبارزه ی مسلحانه از سوی برخی از اعضاء در زندان و مقولاتی از این دست را می توان به عنوان مثال طرح کرد. پس از قیام 57 نیز چند انشعاب و انشعاب در انشعاب مهم در تاریخ سازمان وجود دارد که همه آنها را می شناسیم.

استقلال دانشگاهها، همچنان آرزوی تحقق نیافته

فواد حقیقی



هرانا:

یکی از خواسته های آیت الله خمینی در دوران مبارزاتش بر علیه رژیم شاه، استقلال دانشگاههای ایران بود. انتقاداتی که رهبر سابق جمهوری اسلامی در زمان قبل از انقلاب به نحوه ی اداره و سیاستگذاریهای دانشگاهها وارد می ساخت، اکنون همان انتقادات حتی توسط طیفی از پیروان و همراهانش بر نحوه ی برخورد دولت با دانشگاهها و دانشگاهیان ابراز می شود. آیت الله خمینی که دانشگاهها را غریزه می پنداشت، از همان بدو انقلاب در راستای اسلامی کردن - یا همان چیزی که مدنظرش بود - گام برداشت و به همین منظور بود که طرح "انقلاب فرهنگی" به میان آمد. طرحی که از کمونیستهای چینی اقتباس شده بود.

آیت الله خمینی که علم را بر دو گروه اسلامی و غیره اسلامی تقسیم می کرد، در طی یک سخنرانی در اردیبهشت ماه 1359 "اسلامی شدن دانشگاهها" را "استقلال" توصیف نمود. او استقلال دانشگاهها را نه استقلال عمل آنها در حوزه های گوناگون آکادمیک، بلکه به زعم خود مراکز آموزش عالی ایران، چه از لحاظ فکری و چه از لحاظ دروسی که در آنها تدریس می شود، وابسته به غرب و نحوه ی نگرش و افکار غربی هستند، و مادامی که حکومت وابسته به غرب - حکومت محمدرضا شاه - برای همیشه از ایران رخت بر بسته است، بایستی نقطه ی پایانی بر وابستگیهای دانشگاههای ایران به غرب هم گذاشته شود. آقای خمینی در 29 فروردین 1359 تأکید می کند: "ما از محاصره ی اقتصادی و تجاوز نظامی نمی هراسیم. ما از دانشگاههای استعماری می هراسیم". نگرشی که اکنون هم دولت ایران دنبال می کند. حاکمیت کونی جمهوری اسلامی از حمله و تحریمهای دشوار جهانی بر علیه ایران نمی هراسد، اما از تدریس علوم انسانی در دانشگاهها سخت در هراس است.

نتیجه ی این طرز تفکر، تصفیه ی دانشگاهها از اساتید دگراندیش و تجویز ایدئولوژی، مبنی بر افکار آیت الله خمینی، در دروس دانشگاهی و حتی مقاطع پائین تر تحصیلی بود و هست. این مقطع حتی سرآغاز اعمال تبعیض آمیز در دانشگاههای ایران، بر طبق فرمان آیت الله خمینی، شد. او از سناد انقلاب فرهنگی خواسته بود که سابقه تک تک افراد اعم از استاد و دانشجو مورد بازبینی و زیر نظر گرفته شود. در واقع آیت الله خمینی، در عوض اعطای استقلال به دانشگاهها، سایه ایدئولوژی خود را بر آنها و دیگر مراکز آموزشی گسترش داد و با ایجاد شورای عالی فرهنگی تسلط حکومت و ایدئولوژی متعلق به هیئت حاکمه را بر دانشگاهها تثبیت نمود.

یکی از استادان دانشگاهی در ایران آذر ماه 1388 در یادداشتی راجع به بازنشستگی 80 استاد دانشگاه، می گوید: یکی از امیدها و انتظارات نسلی که انقلاب کردند استقلال دانشگاهها از وزارت علوم، از شورای عالی انقلاب فرهنگی و از هر نهاد، تشکیلات و سازمان دیگری برون از دانشگاه بود. امیدی که به گفته ی او تاکنون تحقق نیافته است. او می گوید: اگر در گذشته دانشگاه یک رئیس، یک بزرگ تر و یک آقا بالاسر داشت به یمن انقلاب دانشگاه چندین آقا بالاسر پیدا کرده.

دوران اصلاحات

در دوره ی اصلاحات تلاشهایی در راستای استقلال دانشگاهها برای محفوظ ماندن از مداخله ها و فشارهای سیاسی و رویکردهای امنیتی انجام پذیرفت. پیش از دولت اصلاحات که هیأت امنای دانشگاهها به پیشنهاد وزیر علوم یا وزیر بهداشت و حکم ریاست جمهوری به مدت چهار سال منصوب می شدند، پس از آن دوم خردادی ها سعی نمودند تا انتصاب مسئولین سطوح مختلف و حتی رؤسای دانشگاهها از راه انتخابات، صورت پذیرد. حتی در دوران اصلاحات تشکل های دانشجویی فعالتر و یا تشکیل شدند، دانشگاهها از حالت انفعال بیرون آمده، و فضائی انتقادی در دانشگاهها سایه می افکند، فضائی که 18 تیر را می آفریند.

مراسم تدفین زندگان ...

سعید ماسوری



امید به زندگی یا حداقل امید به فردا اصلی ترین انگیزه انسان در سپری کردن امروز است شاید این موضوع چندان توجهی را بر نینگیزد ولی تصور کنید که فردائی وجود ندارد و جز خروارها خاک که در زیر آن مدفون می شوید چیزی انتظارتان را نمی کشد حال برای شما انسان بودن، اخلاق، تندرستی، غذا خوردن و غیره چه معنایی دارد؟ به چه دلیل باید انسانی رفتار کنیم؟ به چه دلیل نباید از بدترین نوع مواد مخدر که حداقل تا فردا شما را از خود بی خود کند استفاده کنید؟ به چه دلیل باید به معنای زندگی ببینید و یا برای آن تفسیری بیابید؟ اگر جوان ۱۷-۱۸ ساله یا ۲۰ ساله که باید به حکم قانون خود را مقصر و گناهکار و مستوجب اعدام بداند و احتمالاً چیزی هم راجع به اخلاق کانتی نمی داند، برای درد دل و قدری تسکین یافتن به شما پناه آورد جهت تسکین و آرامش او چه می گوید؟ اصلاً تسکین چنین فردی به چه معناست و چه باید گفت؟ آیا باید گفت که اعدام و سنگسار و حلق آویز چند دقیقه بیشتر طول نمی کشد و ناراحت نباش!؟ و یا مانند کشیشی اعدام و حلق آویزش را وسیله پاکی گناهانش دانسته و تسلیش میدهد؟ به راستی وقتی جوانی که هنوز معنای زندگی را به تمامی درک نکرده که آنرا سراسر خالی از هر امید در انتظاری طولانی تنها منتظر آویخته شدن بر طناب دار یا فرو رفتن در چاله سنگسار است سرش را برای گریستن بر شانه های شما بگذارد برای تسکین او چه چیزی در گوش او می خوانید؟

ای آدمها!... به من بگوئید که چگونه باید جوانی را در رفتن بالای دار یا گودال سنگسار یاری دهم که وحشت زده نباشد؟ این تخیل نیست کابوس هم نیست و یا خوابی چنان آشفته، این اوضاعی است که ما روزانه با آن مواجهیم و ده ها تن از اینها روزانه در اطرافمان هستند که هیچگاه علت اینکه چرا روز بعد زنده اند و دست به خود کشی نمی زنند تا از این جهنم خالص شوند را نفهمیده ام، حال تصور کنید چنین مجازات وحشیانه ای جزو آئین و مراحل قانونی است یعنی در این ظلمت کده خوف انگیز بعد از اینکه فرد محکوم به اعدام و سنگسار شد ابتدا باید حکم اعدامش را امضا کند و بعد از چند هفته به شعبه اجرای احکام برده شده تا شناسنامه او را باطل کنند، یعنی در حالی که همان لحظه به لحاظ روح انسانی کاملاً مرده محسوب می شود و در بهت و حیرت انگشت خشک شده از ترسش را روی برگه ابطال شناسنامه اش چرخانده و مرده بودن او را با اثر انگشت خودش گواهی می گیرند و در حالی که دیگر رسماً و قانوناً مرده است او را به بند باز می گردانند تا در نوبت جوبه دار قرار گیرند...! زندگانی قانوناً مرده ولی محبوس در زندان... که جهنمشان در همین دنیا شروع میشود... تصور کنید پدر و مادری که باید شناسنامه را بیاورند و تحویل دهند چه احساسی دارند... و لایذ حقوق آنها هم لحاظ شده است!!! اینها که می گویم گرافه نیست کابوسهم نیست اینجا هم جهنم نیست دنیای دیگر هم نیست اینجا در همین دنیا هستیم، همین دنیا، زندان و رجائی شهر... ولی [آخر دنیا] هم که نگهبان جلوی درب زندان در بدو ورود گفت هم نیست بلکه خود جهنم است، که عذاب و زجر و شکنجه از همینجا شروع شده است و انسانها در احتضاری طولانی پس از اعدام و سنگسار کشته می شوند. قانون، لزوماً برای تنظیم روابط انسانهاست ولی در چنین مناسباتی کدام طرف مدعی انسان بودن است؟ من که اینها را می نویسم؟ آنهایی که اینها را می شنوند؟ کسانی که اعدام می شوند یا کسانی که این احکام را صادر یا چنین قوانینی را وضع می کنند؟؟؟ گویی طلسمی است از وحشت که حتی اندیشیدن به آن هم بیشتر به کابوس می ماند راستی حقوق بشر در مورد انسانهای نا موجود اینچنینی چگونه مصداق پیدا می کند؟ در همین زندان رجائی شهر با یک حساب سر انگشتی قریب به ۴۰۰ نفر (یا بیشتر) محکوم به اعدام وجود دارد که نیمی از آنها طی همان مراسم تدفین (مراحل قانونی) شناسنامه هایشان هم باطل شده یعنی رسماً و قانوناً مرده اند و هم از این روز که در چنین سیستمی صحبت کردن از حقوق شهروندی، حرف وکیل، اطاله دادرسی، و هرگونه حق و حقوق انسانی تنها یک شوخی بی مزه و البته تراژدیک است.

سعید ماسوری

شهریور ۱۳۸۹ / زندان رجائی شهر

دوران پس از اصلاحات

اما وقتی که دولت نهم بر سر کار می آید، با وجود آنکه در برنامه ی چهارم توسعه پیش بینیهای لازم برای استقلال دانشگاهها مدنظر قرار گرفته بود، روند تمرکزگرایی احیاء و بنا به گفته ی مصطفی معین "بی مهری نسبت به نهاد دانشگاه و دانشگاهیان مستقل و مسئول و دخالتهای غیر علمی و گسترده مقامات سیاسی و مذهبی در دانشگاهها، استقلال دانشگاه مخدوش، آزادی علمی به محدودیت و ارعاب، نشاط و تحرک دانشجو به رخوت و بی انگیزگی، منزلت و حرمت استاد به تحقیر و انفعال و پویایی و پاسخگویی دانشگاه به رکود و دنباله روی تبدیل می شود".

در دوران پس از اصلاحات "دستگاههای امنیتی تمامی تشکل های منتقد و مستقل دانشجویی در حوزه سیاسی، فرهنگی، علمی، هنری و صنفی را یا کاملا منهدم و یا ضربه مهلکی بر آنان وارد کرده است". دانشگاه از استادان دگراندیش و غیر همسو تصفیه شدند، تعداد دانشجویان ستاره دار افزایش یافت و نظارت بر گزینش دانشجو و همچنین استخدام استادان شدیدتر شد. کامران دانشجو، وزیر علوم، 19 مرداد ماه اعلام نمود که تنها اساتید معتقد به ولایت فقیه استخدام می شوند. او پیشتر هم گفته بود با اساتید سکولار بر خورد خواهد شد. تلاشهای دولت محمود احمدی نژاد برای کنترل دانشگاهها تنها به دانشگاههای دولتی محدود نبوده، بلکه دولت با ایجاد تغییر در اساسنامه دانشگاه آزاد اسلامی در سال 1385، که منجر به محدود نمودن اختیارات هیأت مؤسس، هیأت امانا و رئیس دانشگاه می شد، کوشش کرد تا این دانشگاه را نیز تحت سلطه ی خود قرار دهد.

این مسئله کشمکش های زیادی را بر سر وضعیت این دانشگاه به دنبال داشت. از همان اوایل اختلافات میان شخص رئیس جمهوری و رئیس دانشگاه آزاد بالا گرفت. سالهای بعدی و بالاخص بعد از انتخابات ریاست جمهوری 1388 که آقای احمدی نژاد آستین را برای یکسره کردن کار دانشگاه آزاد بالا زده بود و از دیگر سو مقاومتی طرفداران استقلال این دانشگاه، که موجب تشدید مناقشات میان این دو طیف شده بود، بارها آیت الله خامنه یی را مجبور به دخالت و پایان دادن به اختلافات کرده است.

آقای احمدی نژاد که در اولین دوره ی ریاست جمهوری نتوانسته بود کنترل کامل خود را بر دانشگاهها اعمال کند، این تلاشها را در دومین دوره از سر گرفت و با توجه به اتفاقات پس از انتخابات، این روند را تشدید نمود. این روند اعتراضات زیادی را در پی داشت، و همین موجب شد تا وزارت علوم در واکنش به برکناری شمار زیادی از رؤسای دانشگاهها با صدور اطلاعیه ای اعلام کند: که "16 درصد از روسای دانشگاهها تغییر کرده اند که این تغییرات بنا به گفته ی وزارت علوم - به دلایل سیاسی نبوده است".

اکنون با گذشتن بیش از سه دهه از عمر جمهوری اسلامی دانشگاههای ایران نه به سوی استقلال گام بر نداشته اند، بلکه روند کاملا معکوسی را در پیش گرفته اند یا روندی معکوس بر آنها تحمیل شده است. و با انتقاداتی که آیت الله خامنه یی بر دروس علوم انسانی وارد ساخت، که گویا اشاعه دهنده ی افکار غربی هستند و این با مبانی ایدئولوژیک سیستم ولایت فقیه در تضاد قرار می گیرد، طرح کنترل بر دانشگاهها و اسلامی نمودن واحدهای درسی دانشگاهی با آب و تاب بیشتری توسط دولتیهای طرفدار رهبر مذهبی ایران دنبال شد. تا جایی که وزیر علوم اعلام نمود دانشگاهی که اسلامی نباشد با خاک یکسان خواهد شد.

صادق زیباکلام:

بهترین بچه های انقلاب را مثل آب خوردن فتنه گر نامیدیم



کلمه:

پیشنهاد وحدت یا آشتی ملی و آنچه از سوی بخشی از حاکمیت، بازگشت منتقدان به دامن نظام! توصیف می شود، به تازگی در محافل رسانه ای و سیاسی مطرح شده است. دکتر زیباکلام یکی از صاحب نظران بدبین به ایده آشتی ملی است. او وقتی مقابل این سوال قرار می گیرد که نظراتان درباره بازگشت سران سبزها به نظام چیست می گوید سران سبزها برخی خود عین نظام هستند و اساسا آنها چه زمانی از نظام بیرون رفته اند که حالا بخواهند برگردند. زیباکلام با انتقاد از واژه هایی چون "فتنه" و "فتنه گر" می گوید اگر واقعا اعتقاد داریم کسانی فتنه گر و مخالف نظام هستند اصلا چه اصراری به بازگرداندن آنان به نظام است؟ متن زیر حاصل پرسش و پاسخ خبرنگار یکی از سایت های وزین خبری با زیباکلام می باشد. از آنجا که این سایت خبری برای نشر آن با معذوریت هایی مواجه بود آقای زیباکلام این مصاحبه را در اختیار کلمه قرار دادند. پرسش و پاسخ های طرح شده در زیر حاوی نظرات خبرنگار و مصاحبه شونده پیرامون موضوع مورد بحث است که برای اطلاع مخاطبان منعکس می شود.

آقای دکتر زیبا کلام، نظراتان در خصوص پیشنهاد بازگشت کسانی که از آنان به عنوان جریان فتنه یاد شده به درون نظام چیست؟
 منظورتان پیشنهادی است که حجت الاسلام صدیقی در نماز جمعه مطرح کردند؟ بله، شما اطلاع دارید که برخی از رهبران جامعه روحانیت مبارز همچون حجت الاسلام اکرمی و مصباحی مقدم هم از آن استقبال کردند و نام آن در محافل سیاسی به سرعت تبدیل شده به طرح بازگشت مخالفین یا منتقدین یا همان جریان فتنه به درون نظام. به نظر شما آیا این کار شدنی است و می شود یا می توان کادرها، رهبران و در مجموع نیروهایی که به عنوان جریان فتنه ظرف ۱۵ ماه گذشته نام گرفته اند را مجددا به درون نظام بازگرداند؟

و الله یک شعر است که من الان آن را به یاد نمی آورم ولی مفهومی این است که شب تمام شد، باده تمام شد، جام تهی و شکسته شد، ساقی و یار رفته اند ولی ما هنوز در اول وصف تو مانده ایم. حکایت این طرح به قول شما بازگشت جریان فتنه به درون نظام، حکایت همان شعر است که ما هنوز در اول وصف تو مانده ایم، من فی الواقع با این طرح یکی دو مشکل اساسی دارم.

چه مشکلاتی؟

خوب اول از همه همان اطلاق لفظ فتنه و فتنه گر به این نیروها یا جریانات است. دوم اینکه اساسا اطلاق لفظ فتنه به مجموعه حوادث تلخ و ناگوار بعد از اعلام نتایج انتخابات ۲۲ خرداد سال گذشته است. سوم اینکه اگر این ها واقعا فتنه گر هستند بایستی همان بیرون نظام بمانند و برگشتن آنها به درون نظام غلط است.

ببینید جناب دکتر ما نمی خواهیم تجزیه و تحلیل حوادث بعد از انتخابات سال گذشته را بنماییم. حالا هرچه بوده تمام شده. صحبت امام جمعه موقت تهران ایجاد یک فکر و حرکت جدید است یک طرح ملی، یک طرح ایجاد وفاق و یک تلاش و حرکت جدید برای بازگرداندن نیروهای مخالف، منتقد، اصلاح طلب یا سبز، بالاخره می دانیم در خصوص کدام جریانات صحبت می کنیم. حالا به قول شما نامشان را فتنه یا جریان فتنه نگذاریم. سوال اساسی این است که آیا این کار شدنی است و آیا واقعا می شود این جریانات را مجددا به درون نظام بازگرداند؟ چه مقدماتی برای اینکار لازم است؟ خود این جریانات چه نقشی در ایجاد آشتی ملی و بازگشت به نظام به عهده دارند؟ آیا اساسا می خواهند به سمت آشتی ملی بروند؟ آیا اساسا می خواهند مجددا به درون نظام بازگردند؟ بحث ما بر سر این نکات است.

ببینید من هم نمی خواهم به تجزیه و تحلیل حوادث ناگوار بعد از انتخابات بپردازم. ولی سوال این است که اگر ما معتقدیم این ها فتنه گر هستند که اساسا دیگر بحثی نمیماند و جای این ها در درون نظام نیست.



مثل آب خوردن فتنه گر نامیده ایم و بدترین و موهن ترین نسبت ها را به آنان ظرف ۱۵ ماه گذشته اطلاق کردیم ، چگونه در خط مقدم به دفاع از نظام خواهند ایستاد. و از خیلی های دیگر صادقانه تر و استوارتر جانشان را فدای بقاء نظام خواهند کرد. حالا ما با اوها چگونه رفتار کردیم مسئله دیگری است.

پس مسئله بازگرداندن آن ها به درون نظام منتفی است؟

اصلا بسیاری از آن ها نظام اند و نظام یعنی آن ها.

یعنی اختلافی نیست؟

چرا اختلاف هست و زیاد هم هست. بسیاری از آن ها محاکمه شده اند ، در زندان بوده اند و هنوز هم هستند.

بسیار خوب مسئله بازگرداندن به نظام را میگذاریم کنار همین مسئله اختلاف که می گوئید اختلافاتی میان آنان و جناح پیروز در انتخابات پیش آمد خوب پیشنهاد آقای صدیقی در نماز جمعه هم دقیقاً متوجه همین اختلافات است که یک انسجام و اتحادی میان نیروهای درون نظام ایجاد شود. ایشان به درستی احساس می کنند که مصلحت نظام و کشور است که از ابعاد رقابتها، رویاروییها و دشمنیها کاسته شود و در شرایطی که کشور مصادف با تهدیدات نظامی، تحریمها و مشکلات است، یک انسجام و یکپارچگی میان نیروهای نظام به وجود آید. احساس آقای صدیقی و بسیاری از اصولگرایان دیگر این است که ابعاد تنشها کاسته شود. حالا ایشان حلول ماه مبارک رمضان و نخستین خطبه نماز جمعه در این ماه را به عنوان یک جور خانه تکانی و کنار گذاشتن کدورتها و به اصطلاح آشتی ملی مطرح کرده اند. پرسش من از جنابعالی به عنوان یک استاد علوم سیاسی و تحلیلگر مسایل سیاسی ایران این است که ارزیابی شما از این طرح یا ایده چیست؟ اولاً موفقیت آن را چقدر می دانید، ثانیاً فکر می کنید واکنش طرف مقابل چگونه باشد؟ ثالثاً فکر می کنید که این طرح چرا در چنین مقطعی مطرح می شود؟ آیا تغییر و تحولی میان اصولگرایان رخ داده یا اینکه بیشتر بحث شرایط خارجی و مسئله تحریمها و احتمال حمله نظامی است؟

خوب ببینید شما چند نکته کلیدی مهم در خصوص ایده آشتی ملی از ناحیه برخی از اصولگرایان که از جانب آقای صدیقی عنوان شده را مطرح کردید. اولاً ایده آشتی ملی حرف جدیدی نیست و اولین بار در نماز جمعه تاریخی شان در ۲۶ تیر سال گذشته، آقای هاشمی رفسنجانی این اندیشه را مطرح کردند و پیشنهادات عملی و اجرایی هم دادند که این ایده از قوه به فعل در بیاید.

که البته نتایج زیادی هم به بار نیامد.

فی الواقع نتایج کمی هم به بار نیامد چه برسد به زیاد. هیچ نتیجه ای بار نیامد.

اگر اشتباه نکنم جدای از آیت الله هاشمی رفسنجانی، شمار دیگری از بزرگان نظام هم آشتی ملی را به دنبال حوادث پس از انتخابات مطرح کردند. اینطور نبود؟

بله جدای از آقای هاشمی، آیات علامه امینی، جواد آملی، مهدوی کنی، ناطق نوری و برخی از چهره های شاخص موفتقه، چند تن از اعضا روحانیت مبارز و دیگران هم در جریان تلاطم های سال گذشته، مسئله آشتی و وحدت ملی مطرح کردند.

پس چرا این طرح به سر انجام نرسید؟

به دلیل آنکه جناحی که خود را پیروز انتخابات می دانست، با اتکا به مجموعه ای از امکانات، نیروهایی که در اختیار داشت و بعلاوه با در اختیار داشتن بنبیه مالی و سایر بخش های قدرت نیازی به وحدت یا آشتی ملی نمی دید. بنابراین چه در پاسخ به پیشنهاد آشتی ملی آقای هاشمی رفسنجانی و چه در پاسخ به پیشنهاد رایزنی و حرکت در جهت وفاق و مصالحه از سوی دیگران همواره به سردی و از سرگیری پاسخ منفی داد و حاضر به مصالحه و آشتی نشد. برخی از چهره های رادیکال آن نیز خیلی صریح در پاسخ به پیشنهاد آشتی ملی گفتند که آشتی با چه کسی؟ با فتنه گران؟ با عمال آمریکا و انگلیس؟

الان چطور؟ آیا هنوز هم فکر می کنید که آنها حاضر به مصالحه نباشند؟ یا توجه به اینکه مسئله این بار نه از سوی آقای هاشمی یا مهدوی کنی بلکه از سوی آقای صدیقی که رابطه نزدیکی با اصولگرایان دارد مطرح می شود.

البته مسئله اینبار فقط این نیست که آشتی ملی یا به قول شما بازگشت مخالفین یا معترضین به درون نظام دارد از جانب یک چهره اصولگرا مطرح می شود. واقعیت این است که ظرف این ۱۵ ماه به هر حال تغییر و تحولاتی در کشور اتفاق افتاده است.

به نظر شما این تغییر و تحولات احتمال موفقیت آشتی ملی را بیشتر کرده است؟

لژیوما نه. من بیشتر دارم می گویم که این تغییر و تحولات باعث این شده که یک چهره اصولگرا مانند آقای صدیقی این فکر را مطرح کنند و شماری از اعضا و رهبران جامعه روحانیت مبارز که به هر حال یکی از ستون های طیف اصول گرایان است هم از آن استقبال کند. اینها لزوماً به معنای آن نیست که احتمال

به هر حال جناب دکتر عده ای به آن ها فتنه گر می گویند. ما که نمی خواهیم حالا بحث کنیم که آیا اطلاق لفظ فتنه بر آن ها درست بوده یا نه؟ آیا آنها می خواسته اند انقلاب مخملی انجام دهند یا نه؟ آیا آنگونه که برخی می گویند با انگلستان یا آمریکا در ارتباط بوده اند یا نه؟ ما نمی خواهیم وارد این بحث ها شویم، واضح است که ما داریم در خصوص مجموعه ی نیروها، جریانها، شخصیت ها و چهره هایی صحبت می کنیم که به نتایج انتخابات ۲۲ خرداد پارسال متعرض بودند یا هنوز هستند. حالا نام آن ها را سبز بگذاریم ، یا فتنه گران یا معترضین ، یا مفسدین یا طرفداران آقایان موسوی یا کروبی، فرقی نمی کند ما میدانیم راجع به چه جریانی داریم صحبت می کنیم، یا دست کم آقای صدیقی، مصباحی مقدم، اکرمی و دیگران می دانند و خواهان بازگرداندن آنها به درون نظام شده اند، خوب این شدنی ست؟

من هم می فهمم که ما داریم راجع به کدام جریان و شخصیت ها صحبت می کنیم. اما من هم با خود طرح و هم با پیش فرض های آن مشکل دارم.

بسیار خوب ما هم اتفاقاً می خواهیم در این حوزه ها با جنابعالی مصاحبه داشته باشیم.

در این طرح فرض گرفته شده که عده ای از چهره ها و شخصیت های سیاسی که حالا آن ها را فتنه گر یا سبز بنامیم به دور از نظام هستند و حالا ما بایستی کاری بکنیم که آن ها را مجدداً به درون نظام بیاوریم.

حداقل فرض امام جمعه موقت تهران که از چهره های شاخص اصولگرایان است چنین است.

خوب من اشکالم دقیقاً در همین جاست؟

چه اشکالی؟

چه کسی گفته که این ها بیرون نظام اند و به نظام اعتقاد ندارند و حالا جناب صدیقی و اصولگرایان دیگر می خواهند آن ها را به نظام بازگردانند؟

مگر نیستند؟ خودشان از ۲۲ خرداد به این سو بارها و بارها اعلام کرده اند. بارها و بارها را ولش کنید شما یک بار، و فقط هم یک بار، نقل از آنچه که به قول شما سران فتنه می گویند بیاورید که گفته باشند ما نظام را قبول نداریم و خروج کرده ایم.

خوب اگر نظام را قبول دارند پس این طرح یا ایده بازگرداندن آنان به درون نظام چه ضرورتی پیدا می کند؟

من منظور جناب صدیقی و سایر رهبران اصولگرا را که پشت این جریان یا طرح هستند را می دانم. مراد آنان یک آشتی ملی است.

آشتی ملی میان اعضا و اجزاء یک مجموعه صورت می گیرد ولی در طرح جدید صحبت از بازگرداندن مخالفان به درون نظام است.

حکایت بیرون از نظام پنداشتن خیلی از معترضین و منتقدین ۱۵ ماهه اخیر حکایت زبان حال حضرت باری تعالی با مجنون است:

یک شبی مجنون نمازش را شکست

بی وضو در کوچه لیلا نشست

عشق، آن شب مست مستش کرده بود

فارغ از جام الستش کرده بود

گفت با رب از چه خارم کرده ای

بر صلیب عشق دارم کرده ای

خسته ام زین عشق ،دل خونم نکن

من که مجنونم، تو مجنونم نکن

مرد این بازچه دیگر نیستم

این تو و لیلائی تو، من نیستم

گفت ای دیوانه، لیلائی منم

در رگ پیدا و پنهانتم منم

سالها با جور لیلا ساختی

من کنارت بودم و نشناختی

این افرادی که قرار است به نظام بازگردانده شوند حکایت خونی است که سال ها در رگ و پی مجنون بوده است. این ها کی به دور از نظام بوده اند؟ بسیاری از آنان در زمره ی صادق ترین، وفادارترین، مومن ترین با ایمان ترین بچه های انقلاب بوده اند. حالا یک جریانها، اختلافات و منازعه سیاسی پیش آمد و آن مسائل بعد از انتخابات اتفاق می افتد و برخی از چهره هایی که خود را در آن انتخابات پیروز می دانستند، به این بچه ها و شخصیت ها لقب فتنه گر میدهند، آنان را متهم به دست داشتن در دست آمریکا و انگلستان می کنند و آن ها را متهم می کنند که می خواسته اند یک انقلاب مخملی به راه بیندازند. من دعا می کنم به حق این ماه مبارک که هیچ خطر و تهدیدی متوجه این مملکت و نظام نشود. اما من مرده و شما زنده، اگر روزی روزگاری خدای ناکرده تهدیدی متوجه ایران و این نظام شود، شما خواهید دید که خیلی از همین افرادی که من و شما آن ها را

اعتقادی به کنار گذاردن آن‌ها ندارد چه رسد که آن‌ها را خواسته باشند به غل و زنجیر بکنند. این بخش از اصول‌گرایان بیش از آن‌که نگران سبزه‌ها و اصلاح‌طلبان باشند، نگران عملکرد و بسیاری از سیاست‌های ناپخته دولت در حوزه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و بین‌المللی است.

ما تا به حال مشکلات و باید و نبایدهای اصول‌گرایان را در رسیدن به وحدت یا طرح آشتی ملی از ناحیه امام جمعه موقت تهران گفتیم. حالا فرض بگیریم که جناح میانه‌رو اصولگرا بتواند رهبری این طیف را بر عهده بگیرد و به دنبال طرح آشتی ملی برود. واکنش طرف مقابل چگونه خواهد بود؟ اگر قرار شود آشتی ملی یا هر اسم دیگری که بر آن بگذاریم صورت بگیرد، طرف مقابل هم می‌بایستی خواهان آن باشد. قبول دارید که تندروری که در این طرف اشاره می‌کنید در آن طرف هم کاملاً مشهود است؟ سوال بسیاری آن است که چه انتظار و توقعی از طرف مقابل دارید؟ طرف مقابل چه قدم‌هایی باید بردارد؟

درست می‌گویید تندروری و افراطگرایی فقط در میان اصول‌گرایان نیست. در میان سبزه‌ها هم تندروری و رادیکالیسم وجود دارد. هم‌چنان که برخی اصول‌گرایان سبزه‌ها را فتنه‌گر می‌دانند، برخی از سبزه‌ها هم به جز برکناری حکومت و اساساً تغییر نظام به راه حل دیگری اعتقاد ندارند. بسیاری از تندروری‌های این طرف، از یکسو نظام را اصلاح‌ناپذیر میدانند و از سوی دیگر قانون اساسی را ناقص تر از آن می‌دانند که بتوان در چارچوب آن یک سری اصلاحات و تغییرات دمکراتیک درون نظام بوجود آورد. در عین حال بدنه سبزه‌ها را عمدتاً کسانی تشکیل می‌دهند که این نگاه افراطی را ندارند و اصالتاً به اصلاح‌پذیر بودن نظام باور دارند.

ولی به نظر می‌رسد که تندروری در جریان مقابل بیشتر از تندروری در جناح حاکم است

نمی‌دانم من خیلی به آنچه می‌گویید باور ندارم. اشکال این جاست که اصول‌گرایان چون قدرت را در دست دارند، خیلی راحت می‌توانند هر چه می‌خواهند بگویند و هر چه می‌خواهند بکنند. هیچ حرفی و عملی نبوده که اصول‌گرایان حاکم خواسته باشند در این ۱۵ ماه گذشته انجام دهند ولی نتوانسته باشند. یا مثلاً بگویند که قانون نمی‌گذارد و قانون دست و بال ما را بسته. این کار با آن اتهام خارج از چارچوب قانون است و ما نمی‌توانیم و نمی‌شود این کار را کرد. هر چه خواستند کردند و هر اتهامی که خواستند به مخالفینشان وارد کردند و هر طور هم که به عقشان رسید با مخالفین برخورد کردند. خیلی راحت به فرزندان صادق و سینه‌سوخته انقلاب، به کسانی که در گذشته‌شان به جز خدمت و خدمت و باز هم خدمت به انقلاب و نظام نقطه دیگری نیست هر چه خواستند گفتند و هر کار که خواستند کردند. اما در طرف مقابل این گونه نیست. آن‌ها امکانات ندارند و الا خیلی از افراطیون و تندروری‌های آن‌ها از تندروری‌های اصول‌گرایان تندروتر و افراطی‌ترند. منتهی فضا برای نشان دادن احساسات سیاسی‌شان وجود ندارد. تندروری، مخالفت و بغض و کینه در آن طرف خیلی زیاد هست و همچون آتشی به زیر خاکستر است. اما در پاسخ به این سوالات که سبزه‌ها چه گامی را می‌توانند در جهت تحقق آشتی ملی بردارند، به نظر من آن‌ها گام اصلی را برداشته اند.

کدام گام؟

به رسمیت شناختن نتایج انتخابات و در نتیجه به رسمیت شناختن دولت دهم.

ولی خیلی از سبزه‌ها این را نپذیرفته اند.

مهم رهبران سمبلیک مخالفین است که مهندس موسوی و کروبی هستند. هر دو آنان دولت احمدی‌نژاد را به رسمیت شناخته اند که به معنای پذیرش **دوفاکتو** نتیجه انتخابات دهم می‌باشد.

چه اقدامات دیگری در جهت آشتی ملی باید به عمل بیاورند؟

ببینید اولاً مخالفین و معترضین به نتیجه انتخابات نه قدرتی دارند، نه تشکیلاتی، نه روزنامه ای دارند، نه رسانه ای و نه از هیچ امکانات دیگری برخوردارند. بنابراین از یک مجموعه‌ای که هیچ چیز ندارد و صرفاً از یک محبوبیت گسترده برخوردار است خیلی نمی‌توان انتظار داشت که بگیریم آن‌ها این گام را بردارند یا آن یکی را. به علاوه من خیلی مطمئن نیستم که اساساً آشتی ملی یا طرح بازگشت به نظام و از این دست مفاهیم خیلی مباحث و مقوله‌های جدی و عملی باشد. یا اساساً این اقدامات خیلی ضرورتی داشته باشد.

یعنی انسجام و همدلی میان جریان‌های سیاسی جامعه مهم نیست؟

نه مهم نیست.

این را جدی می‌فرمایید؟

کاملاً. بسیاری از اصطلاحات و مفاهیمی که ما در گفت‌وگوهای سیاسی مان به کار می‌بریم و مطرح هستند نه این که درست نباشند، بلکه بی‌معنا و بی‌بهره هستند. منظوری از معنا آن است که کاربرد عملی ندارند. از جمله اینها همین اصطلاحات اتحاد، انسجام، همدلی، وفاق، آشتی ملی، یکرنگی و این حرف‌هاست

شکل گیری آشتی ملی اینبار بیشتر از سال گذشته شده باشد. برای اینکه چهره‌های رادیکال و تندروری همچنان متکی به قدرت هستند و همچنان نیازی به تقسیم قدرت با دیگران نمی‌بینند و همه قدرت را برای خود می‌خواهند.

پس چرا آقای صدیقی این فکر را مطرح کرده‌اند؟

ببینید من بیشتر بر روی آن تغییر و تحولات تاکید دارم تا انگیزه جناب آقای صدیقی یا دیگران.

بسیار خوب. پس بحث را درباره همان تغییرات ادامه دهیم.

ببینید وقتی یک جایی آتش می‌گیرد همه می‌دوند که آتش را خاموش کنند. پس از اطفای حریق آدم‌ها فرصت و مجال پیدا می‌کنند که از خود بپرسند که چه شده و چه نشده و خسارت آتش چقدر بوده. پس از اعلام نتایج انتخابات ۲۲ خرداد سال پیش ایران آتش گرفت. طبیعی است که طیف پیروز در انتخابات می‌دوید که آتش را خاموش کند. در آن شرایط خطب و خطاهای زیادی صورت گرفت و جور و جفاهای زیادی اتفاق افتاد که نه ضرورت داشت و نه انصاف بود. حالا که آب‌ها از آسیاب افتاده و آتش خاموش شده یا به تعبیر من بحران فروکش کرده، بسیاری از اصول‌گرایان وقتی به عقب باز می‌گردند شاید احساس کنند که خیلی از اقدامات لازم هم نبود.

آیا این احساس در میان طیف اصول‌گرایان عمومیت دارد؟

خیر بهیچ وجه. صرفاً در برخی از آنها این احساس به وجود آمده است که تندروری‌ها و اقدامات.....

ولی هنوز هم برخی از اصول‌گرایان خیلی قرص و محکم صحبت از انقلاب مخملی، کودتا و فتنه و یک میلیاری که سعودی‌ها به نیابت از آمریکا داده‌اند، می‌کنند.

من همیشه صحبت از طیف اصولگرا می‌کنم. چون اصولگرایی در بر گیرنده افکار و عقاید و چهره‌های متفاوت و بعضاً متضادی است. دکتر احمد توکلی، دکتر خوش چهره، دکتر علی مطهری، مهندس باهنر، الیاس نادران، قالیباف، دکتر افروغ، مهندس چمران و دهها نام دیگر را ما اصولگر می‌دانیم. در عین حال، حاج حسین شریعتمداری، حاج منصور ارضی، دکتر مهدی کوچک زاده، حمید رسایی، حجت الاسلام آقاآرانی، حجت الاسلام علیرضا پناهیان، آیت الله جنتی، دکتر الهام، جناب روح الله حسینیان به همراه شماری از مسئولین و فرماندهان نظامی و انتظامی هم اصولگرا هستند. کمتر موردی را می‌توان سراغ گرفت که این چهره‌ها دارای نقطه اشتراک باشند. فی الواقع اگر ضدیت با جریان اصلاح طلب را مستثنی کنیم، در کمتر موردی جریان اصولگرا می‌تواند به اجماع برسد. در همان فردای اعلام نتایج انتخابات این تکرر در نگاه و فقدان اجماع وجود داشت. منتهی فشار جبهه گسترده مخالفین و معترضین آنها را در کنار هم قرار می‌داد. حالا که آن فشار از میان رفته یا به شدت کاهش پیدا کرده است، یواش یواش اصولگرایان لایه به لایه می‌شوند و دیگر آن نیروی خارجی که آنها را کنار هم قرار می‌داد، وجود ندارد.

پس این رویارویی میان مجلس و دولت و برخی از اصول‌گرایان را اجتناب

ناپذیر می‌دانید؟

این تازه شروع است. هر قدر که حضور مخالفین کم رنگ تر می‌شود به همان میزان شکاف میان اصولگرایان عمیق‌تر و آشکارتر خواهد شد. بنابراین من معتقدم که افق و عرصه سیاسی کوتاه مدت ایران خلاصه می‌شود در دست اصولگرایان و اصلاح طلبان خیلی نقشی ندارند؛ یعنی اثری و حضوری و تأثیری خیلی جدی نخواهند داشت. برای مثال، در انتخابات مجلس نهم و ریاست جمهوری یازدهم رقابت اصلی میان چهره‌های اصولگرا خواهد بود. یا اگر انتخابات شوراهاست، رقابت اصلی میان اصولگرایان خواهد بود. هم‌چنان که امروزه شاهد هستیم کل اخبار و مسائل مربوط به سبزه‌ها محدود شده به این که فی‌المثل مهندس موسوی چه گفته و کدام انتقاد را کرده و آقای کروبی چه شکایتی داشته و کی از زندان آمده به مرخصی و مسائلی از این دست. اما مسائل و رویدادهای مهم سیاسی در اردوگاه اصولگرایان است.

و شما معتقدید همه اصول‌گرایان از طرح آقای صدیقی حمایت نمی‌کنند؟

همین طور است. طیف تندروری اصولگرا هم‌چنان به دنبال همان حرف‌ها، تهمت‌ها و تئوری‌های توطئه سال گذشته است. این که حوادث سال گذشته فتنه بوده، فتنه‌گران با آمریکا و انگلیس در ارتباط بوده اند، از آن‌ها پول گرفته اند، می‌خواسته اند انقلاب مخملی کنند، سران فتنه را بایستی دستگیر کرد و مردم می‌گویند که چرا این‌ها هنوز دستگیر نشده اند و ... این نوع نگاه. در نقطه مقابل تندرورها، طیف میانه‌رو، تعقلگرا و باحساب و کتاب‌تر و واقع‌بین‌تر اصولگرا قرار دارد. این طیف اگرچه ممکن است که ظاهر هم نکند، اما علیرغم انتقاداتش به عملکرد مهندس موسوی و آقای کروبی خیلی به دنبال تئوری‌های توطئه و فرضیه‌های دایی جان ناپلونی نیست. بسیاری از نیروها و چهره‌های اصلاح‌طلب و چپ را فرزندان خلف انقلاب و نظام می‌دانند و

به نظر می‌رسد مطرح شدن چنین سنوالی پس از این همه تحولات نظری و شواهد تجربی در مقیاس جهان مایه شگفتی باشد به دلیل اینکه در حوزه نظر هم اکنون ما بیش از صد سال از دورانی که نخله خاصی از فیلسوفان علم ادعا می‌کردند که شرط اعتبار علمی داشتن گزاره‌ها این است که ارزش‌ها و اعتقادات پژوهشگر در آن پژوهشی راه پیدا نکند فاصله گرفته ایم و الان به ندرت شما فرد صاحب صلاحیتی در حوزه فلسفه علم پیدا می‌کنید که در این زمینه به خودش تردیدی راه بدهد که دیدگاه‌های پوزیتیویست‌ها مدت‌هاست که در این زمینه از اعتبار افتاده است.

تا آنجایی که به حوزه اقتصاد مربوط می‌شود دستاوردهای نظری جدید از این هم خیلی فراتر رفته است به گونه‌ای که بسیاری از نظریه‌پردازان و فیلسوفان علم امروز دقیقاً در نقطه مقابل تصورات پوزیتیویست‌ها قرار گرفته‌اند. یعنی ما الان با رویکردهای جدیدی روبه‌رو هستیم که از نظر ثمر بخشی و پیشگام بودن و پر دستاورد بودن در حدی هستند که کسانی که در این حوزه و با این رویکرد کار می‌کنند بیشترین جایزه‌های نوبل اقتصاد طی دو دهه گذشته را دریافت کرده‌اند. آن‌ها معتقدند که نقش ایندولوژی به دلایل گوناگون آن قدر بزرگ و تعیین‌کننده است که در غیاب یک نظریه برای ایندولوژی اساساً امکان فهم چند و چون عملکرد اقتصادی میسر نیست. همچنین از زوایای بشمار دیگری هم می‌شود این مسئله را نشان داد و کم و بیش هم نشان داده شده است که راجع به اصل این مسئله یعنی امکان پذیر یا اجتناب ناپذیر بودن حضور ملاحظاتی ایندولوژیکی چه در ارائه تبیین‌های روشمند و چه حتی ارائه پیش‌بینی‌های روشمند و همین‌طور ارائه تجویزهای روشمند تردیدی نیست. آن چیزی که منشا این تردیدهایی است که جسته و گریخته و اخیراً خیلی بیشتر مطرح می‌شود به چگونگی وارد کردن این ملاحظاتی در فهم نظری ما از مسائل مبتلا به و نیز نسبت نظر و عمل در عرصه‌های مختلف علوم اجتماعی بر می‌گردد. در اینجا به نظر می‌رسد که باید از کانال جامعه‌شناسی علم وارد شویم و ببینیم که چه شده که چنین تردیدهایی به وجود آمده است. یکی از آن وجوهی که می‌تواند مطرح باشد این است که کسانی ممکن است گمان بکنند که مثلاً به دلیل آن که سه دهه از انقلاب اسلامی می‌گذرد و ما کارنامه عملکرد چندان متناسب با وعده‌ها و آرمان‌ها نداشته‌ایم این تفکر باید مورد تخطئه قرار بگیرد. شاید جنس تردیدها و تزلزل‌ها بیشتر از این موضع ایراد شود و نه راجع به اصل امکان‌پذیری مسئله بلکه راجع به چگونگی اجرای آن تردیدهایی پیش بیاید. در حالی که مخاطب‌ها باید هوشمندانه و منصفانه به این سؤال پاسخ دهند آن چه که در جمهوری اسلامی به قاعده هر نظام دیگری که داعیه ایندولوژیکی دارد اتفاق افتاده آیا به صورت دقیق و کامل و با انسجام کافی آن چیزی بوده که مکتب یا تجلی‌گاه برنامه عملیاتی آن یعنی قانون اساسی گفته بوده و ما چون تمام و کمال به آن عمل کردیم با مشکل روبه‌رو شدیم یا نه به دلیل اینکه در مقام شعار به نکاتی اشاره کردیم و در مقام عمل کارهای دیگری انجام ندادیم تعارض و شکنجگی‌هایی در کارنامه ما به وجود آمده است. برای کمک به همه کسانی که چنین دغدغه‌ای در جامعه ما دارند خیلی خوب است که رسانه‌های ما کمک بکنند که آن چه که در دنیای

خارج از اسلام اتفاق افتاده با دقت و منصفانه مرور گشته و سپس برجسته بشود و اگر چنین بشود ما متوجه خواهیم شد که موضع اصلی مشکلات ما کجاست و ریشه‌های واقعی آنها هم چیستند و می‌توانیم بهتر مسئله را پیش ببریم و گرنه این بذر تردید پاشاندن نه کمکی به پیشرفت علم و نه کمکی به پیشرفت کشور می‌کند.

در چارچوب تجربه‌های خارج از جهان اسلام، طی دو دهه گذشته دو تجربه بسیار مهم و قابل پیگیری در جهان رخ داده که ردگیری عمیق و موşkافانه آنها به کار این بحث می‌آید و مسئله را با وضوح بیشتری مشخص می‌سازد. تجربه اول، به فروپاشی بلوک شرق سابق مربوط می‌شود و تجربه دوم، بحران بزرگ مالی بلوک غرب در سال ۲۰۰۸ است که از آمریکا شروع شد و همه جهان را کماشیش در نور دید. در مورد این پدیده اخیر یعنی بحران در بازارهای مالی جهانی شده فوکویاما به عنوان یکی از قطب‌های نظر به‌پردازی نوکان‌ها و به عنوان یکی از پدران معنوی نئولیبرال‌ها دقیقاً از همین موضع به ریشه‌یابی این مشکل وارد شده و نشان داده بود که دولت جورج بوش به واسطه عدول از آن چه که او اصول آموزه نئولیبرالی معرفی می‌کرد اعتماد مردم را از دست داد و همین امر است که در حوزه سیاسی موجب شکست حزب جمهوری خواه و در حوزه اقتصاد نیز به گمان او موجب آن بحران بزرگ مالی شده و در عرصه بین‌المللی هم به تعبیری که او در آن مقاله به کار می‌برد نه حیثیتی برای آمریکا و نه عقاید نئولیبرالیسم باقی ماند. به نظر می‌رسد فوکویاما در آن مقاله ارزشمند که متأسفانه در ایران به اندازه اهمیت که داشت مورد توجه قرار نگرفت و به بحث هم گذاشته نشد اتفاقاً راه نجات آمریکا و بلوک غرب را در چهارچوب آموزه

ما از اول انقلاب مدام گفته ایم که ید واحده باشیم، اختلافات را کنار بگذاریم و قس علیهدا بدون آنکه این حرفها کوچکترین فایده و اثر عملی تا به امروز داشته باشد.

چرا؟

چون ضرورت نداشته. چون اساساً فایده‌ای نداشته. مگر احزاب، آدم‌ها و جریان‌های سیاسی در کشورهای دیگر با هم منسجم‌اند؟ هر وقت ما ۷۰ میلیون ایرانی از نظر شکل، تحصیلات، گرایش‌های دینی، پایگاه طبقاتی و اجتماعی و خیلی چیزهای دیگر یک شکل و یک دست شدیم، انوقت از لحاظ سیاسی هم متحد خواهیم شد. مگر می‌شود یک جامعه مدرن امروزی را پیدا کرد که همه شهروندان و مردمانش، همه احزاب سیاسی و گروه‌های اجتماعی اش مثل هم باشند؟ این که گرایش‌های مختلف و جریان‌ها و نگاه‌های مختلف داریم، بدیهی‌ترین و طبیعی‌ترین مسئله است. مگر می‌شود یک آدم ثروتمند در همان حزبی فعالیت کند که آدم فقیر؟ مگر می‌شود آدمهای تحصیل‌کرده یا شهر نشین در یک آدم با اعتقادات دینی محکم در همان تشکلی باشد که سایر اعضایش سکولار یا لائیک هستند؟ مگر می‌شود کارگران در همان حزبی باشند که کارخانه‌داران هم در آن هستند؟ جامعه که گونی سبب‌مینی یا برنج نیست که همه‌اش برنج یا سبب زمینی باشد. جامعه دربرگیرنده اقشار و لایه‌های مختلف و متضاد است. چه از منظر اندیشه، چه از منظر اعتقادات، چه از منظر منافع اقتصادی و چه از منظرهای دیگر.

با این تحلیل که هیچ وقت آشتی ملی اتفاق نمی‌افتد؟

نباید هم اتفاق بیافتد. آن چه که لازم است حاکمیت قانون است که همه این متفاوت‌ها بتوانند در یک شرایط طبیعی سیاسی و اجتماعی به حیثشان ادامه دهند. آن چه که لازم است به رسمیت شناختن حقوق مدنی افراد جامعه است نه این که با هم به اتحاد و انسجام برسند که گفتیم نشدنی است. آن چه که جوامع را حفظ می‌کند و مانع از فروپاشی‌شان می‌شود به رسمیت شناختن حقوق مدنی و قانونی شهروندان است.

پس شما نه از منظر عملی و نه از منظر جامعه‌شناختی به طرح وحدت ملی اعتقادی ندارید؟

نه ندارم و معتقدم بزرگترین خدمتی که اصول‌گرایان و غیر اصول‌گرایان می‌توانند به ایران بکنند تلاش در جهت دفاع از حقوق مدنی شهروندان است و نه آشتی ملی و نه طرح بازگرداندن مخالفان به نظام.

فرشاد مومنی:

آزمون و خطا، اقتصاد ملی را نابود می‌کند



کلمه:

دکتر فرشاد مومنی استاد دانشگاه علامه طباطبایی از اقتصاددانانی است که نگاهی متفاوت به مسائل اقتصادی دارد و علاوه بر تسلط و آگاهی از مکاتبات اقتصادی از ایده اقتصاد اسلامی نیز دفاع می‌کند. او در نظریات اقتصادی اش از پیروان مکتب نهادگرایی و منتقد سیاست‌های اقتصاد بازار است. مطالعه در اندیشه‌های اقتصادی نظریه پردازان اسلامی نظیر شهید بهشتی، شهید مطهری و شهید محمدباقر صدر و تلاش برای تطابق مبانی تفکر اسلامی با تئوری‌های اقتصادی از وی چهره‌ای ویژه ساخته است.

آنچه در ادامه می‌خوانید، مشروح مصاحبه سابت جماران با این استاد دانشگاه است. این مصاحبه که در دفتر موسسه دین و اقتصاد که دکتر مومنی مدیریت آن را بر عهده دارد صورت گرفته، بنا بوده به بانکداری بدون ربا یا بانکداری اسلامی بپردازد اما دغدغه مباحث اقتصادی روز و آن چه که دکتر مومنی آن را ربوی تر شدن اقتصاد ایران می‌نامید بحث را به مباحث روز و چالش‌ها و بحران‌های پیش رو کشانده است.

با توجه به شرایط و قواعد جدید حاکم بر علم اقتصاد و پیچیدگی‌هایی که در دوران مدرن در اقتصاد جهانی به وجود آمده است آیا می‌توان از اصول کلی به عنوان اقتصاد اسلامی سخن گفت و دفاع کرد؟

افزوده را کار مولد نیروی انسانی می دانند. در اسلام هم که کوبنده ترین عبارات در مذمت ربا به کار گرفته شده و صراحتاً در قرآن می گوید که اگر می خواهید اقتصادی ربوی داشته باشید پس یکبار به خداوند و پیامبرش اعلام جنگ بکنید. در مضموم دانستن اقتصادی که چنین وضعیتی دارد البته با مبانی متفاوت و با سطوح سخت گیری متفاوت هیچ نخله فکری در علم اقتصاد تردید به خود راه نمی دهد اما برای نشان دادن موضع اصلی مشکل در کشورمان به عنوان یک نمونه توجه شما را جلب می کنم به گزارشی که بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران در اسفند ماه سال ۱۳۸۳ تحت عنوان بررسی امکان سنجی کاهش نرخ های سود بانکی در شرایط تورمی منتشر کرده است. در این گزارش به صراحت گفته شده است که نرخ سود تسهیلات در بازار غیر متشکل پولی تهران بین حداقل ۳۶ درصد و حداکثر ۷۲ درصد در نوسان است. در ادامه این گزارش نیز نرخ سود این تسهیلات در شهرهای بزرگ و شهرهای کوچک و سایر مناطق بین حداقل ۳۰ درصد و حداکثر ۹۶ درصد برآورد شده است.

خوب دقت کنید که این گزارش رسمی از مقام پولی کشور است و می گوید که ما به خاطر برخورد های سهل انگارانه در عرصه سیاست گذاری و از طریق اعمال سیاست های تورمزا که ثبات اقتصاد کلان را به چالش کشیده چه بازار پر رونقی برای رباخواران تدارک دیده ایم. آن هم در سطحی که با کمال تأسف باید گفت در طول تاریخ اقتصادی ایران کم سابقه است مثلاً گزارش های تاریخی که از دوره قاجار در اختیار داریم تصریح می کند در بدترین شرایط نرخ متداول بهره در بازار آزاد ایران که همان بازار نزول خوری است بین ۱۸ تا ۴۰ درصد در نوسان بوده است. طبیعی است که یک اقتصاد نفتی با آسیب پذیری های خاصی که دارد از ناحیه رانت جویان در معرض فشار های خیلی شدیدتری در مقایسه با یک اقتصاد معیشتی و ساخت مسلط روستایی آن هم از نوع قرن نوزدهمی باشد و بنابراین حساسیت سیاست گذاری اقتصادی در این شرایط با هر مقیاسی که سنجیده شود و البته آسیب پذیری ها نیز در غیاب سیاست گذاری های دقیق و اندیشیده به دلایل گوناگون به شدت بیشتر است.

وجه دیگر اهمیت این گزارش زمانی انتشار آن است. نکته کلیدی آن است که اشتباهات فاحش در زمینه تحمیل شوک به قیمت ارز در سال های اولیه دهه ۱۳۷۰ اتفاق افتاده است. اما این گزارش نشان می دهد که تا ده سال پس از آن هم نظام ملی از ناحیه آن اشتباه پر خسارت همچنان در حال پرداخت تاوان آن اشتباهات است این مسئله به وضوح نشان می دهد که در یک ساخت توسعه نیافته که از قدرت انعطاف ساختاری و نهادی بسیار ناچیزی برخوردار است تنظیم مجدد عدم تعادل های جدید و تشدید عدم تعادل های پیشین حتی در یک دوره ده ساله نیز به انتها نمی رسد و نظام ملی همه آن عوارض را به صورت مستمر پرداخت کرده است. بنابراین، همه آنهایی که همچنان با به فراموشی سپردن آن اشتباهات فاحش و پر خسارت بر طبل شوکدرمانی می کوبند باید تصور کنند که تاوان سیاست گذار مربوط به بحران بدهی های معوقه ناشی از سیاست گذاری نادرست درباره زودبازده ها و تحمیل خرید دستوری اوراق مشارکت انتشار یافته

و به فروش نرفته به بانک ها و ناگزیر کردن بانک ها به خرید آن اوراق را اقتصاد ایران تا چند سال دیگر باید بدهد. همه ما می دانیم که اشتباهات سال های اولیه دهه ۱۳۷۰ به گونه دیگری در نیمه اول دهه ۱۳۸۰ به واسطه افزایش چشمگیر قیمت نفت و از طریق افراط در انبساط مالی باز هم منشأ تحمیل پارادوکس نقدینگی در اقتصاد ایران شد. به این معنا که دقیقاً در دوران هایی که بالاترین سطوح نرخ رشد نقدینگی در این اقتصاد تجربه شده است مهم ترین و خسارت بارترین مشکل بخش های مولد ما کمبود نقدینگی بوده است. در دهه ۱۳۷۰ گزارش های رسمی نشان می داد که بالغ بر یک سوم ظرفیت های بلا استفاده بنگاه های تولیدی به واسطه کمبود نقدینگی بوده است. آیا امروز و قبل از آنکه دو شوک بزرگ قیمتی جدید به اقتصاد ما تحمیل شود سیاست گذاران اقتصادی کشور فریاد بنگاه های تولیدی را در زمینه کمبود نقدینگی نمی شنوند؟ آیا جز آن است که ستادهای بحران تشکیل شده در بخش صنعت مهم ترین دغدغه و دل مشغولی خود را حل و فصل مستقیم و غیر مستقیم کمبود نقدینگی بنگاه ها قرار داده اند؟ آیا کسی هست که یک ارزیابی کارشناسی درباره چشم انداز بحران های جدید نقدینگی در بنگاه ها و آثار غیرقابل جبران آن بر تشدید رکود تورمی در اثر تحمیل شوک های قیمتی جدید به نرخ ارز و قیمت حامل های انرژی بتواند ارائه دهد و باز هم بر طبل شوکدرمانی با توجیه های بسیار سطحی بکوبد؟ آیا کسی هست که این واقعیت را نادیده گرفته یا فراموش کرده باشد که در تمامی نزدیک به دو دهه گذشته همواره یکی از مشکلات بنیادی بخش های مولد ما بحران نقدینگی بوده و بخش بزرگی از نارسایی ها و ورشکستگی ها و اشتغال زدایی ها در بخش های مولد ریشه در همان شوک نرخ ارز داشته و خدا می داند که چه بر سر اقتصاد ما آورده؟ بنابراین، باید مشخص کنیم که وقتی قدرت انعطاف اقتصاد

ایدئولوژیکی خود برگشتن به اصول و صادقانه و نه فرصت طلبانه عمل کردن نسبت به آن ها اعلام می کند و تصریح می نماید که نتولیر الیسم موضع اصلی مشکل نیست بلکه جورج بوش که میان قول و فعلش شکاف وجود داشت هم به خودش و هم به جامعه آمریکا و جامعه جهانی لطمه هایی وارد کرد. عینا این بحث دو دهه پیش در زمان فروپاشی بلوک شرق سابق هم مطرح شد. در مجله "مانتلی ریو ریو" از جمله معتبر ترین نشریه های تنوریک مارکسیست هاست در اولین شماره پس از فروپاشی شوروی پل سوئیزی که از برجسته ترین نظریه پردازان اقتصاد مارکسیستی بود مقاله ای تحت عنوان "سوسیالیسم همزاد سرمایه داری" نوشت و گفته بود آنهایی که برخورد سیاسی می کند و تحت عنوان شکست مارکسیسم جشن و پایکوبی راه انداخته اند باید ببینند که آیا اتحاد جماهیر شوروی صادقانه بر اساس اصول و موازین سوسیالیستی عمل کرد و شکست خورد یا این که برای حفظ قدرت و تقویت مافیاهای اقتصادی که به هیئت حاکمه وصل بودند کسانی همه اصول و موازین را تعطیل کردند که منافع مافیاهای را حداکثر بکنند و اگر این گونه باشد این شکست ربطی به مارکسیسم ندارد و برای اینکه خیال مخاطبینش را راحت بکند تصریح کرده بود که حداکثر این است که ما می توانیم بگوئیم فرانت استالینی یا لنینی از مارکسیسم شکست خورد. در اینجا هم بحث دقیقاً همان است. با همان منطقی که ما در دنیا اقتصاد نتولیرالی و مارکسیستی داریم و در دانشگاه ها تدریس هم می شود ما می توانیم اقتصاد اسلامی داشته باشیم یعنی به لحاظ متولوژیکی منعی برای این قضیه وجود ندارد و به محض این که ما تئوری اقتصادی مبتنی بر آموزه های اسلام ارائه دادیم سنجش صدق و کذب و میزان اعتبار این تئوری ها بر اساس قواعد و معیار های دانش تجربی صورت می پذیرد و به لحاظ نظری در این زمینه ما با مشکلی روبه رو نیستیم. اما باید ببینیم میان آن چه که در باره اش حرف زده می شود و آن چه که در عمل پی گرفته می شود و اتفاق می افتد چه نسبتی وجود دارد.

بنابراین در پاسخ شما باید بگویم که ما فی حد ذاته و بالقوه می توانیم یک دانش اقتصادی تاثیر پذیرفته از اصول موضوعه اندیشه اسلامی داشته باشیم اما ما چه کنیم که مسلمان ها در قیاس با طرفداران لیبرالیسم و مارکسیسم هنوز آن همت والا و کفایت نظری را از خودشان نشان نداده اند و ما خلأها و کاستی های جدی و کارهای بسیار ضروری اما انجام نشده در این زمینه داریم. واقعیت این است که ما به ویژه در زمینه اقتصاد نسبت به آن چه که در اسلام و حتی در چهار چوب اصول اقتصادی قانون اساسی مطرح شده و جمعی از برجسته ترین و بزرگترین اسلام شناسان تاریخ اسلام از جهاتی روی آن صحنه گذاشته اند آن قدر به لحاظ نظری کمکاری و به لحاظ عملی ضعف داریم به گونه ای که در بسیاری از مواقع آن قدر از آن اصول فاصله گرفتیم که متأسفانه چنین تردیدهایی هم امکان بروز پیدا کرده است.

چنانچه بخواهیم برای اقتصاد اسلامی اصول و مبانی کلی را تبیین کنیم چه مواردی را می توان بر شمرد؟

در این زمینه به اندازه کافی بحث شده است و امروز دیگر لاف لاق روی اصول و مبانی کمبودی نداریم چه از طریق کار ارزنده و پیشگام آیت الله شهید سید محمد باقر صدر که بیش از چهل سال پیش کتاب ارجمند و کم نظیر اقتصاد ما را صورتبندی و به جهان اسلام عرضه کردند و چه در کادر کارهای بسیار درخشانی که اخیراً هم از شهید مطهری و هم شهید بهشتی منتشر شده است. در این زمینه ابهامی وجود ندارد من فکر می کنم آن چیزی که محل این تردیدها و ابهام ها است عدول از موازین در عمل با توجهیات مختلف و متفاوت است. من مثالی را مطرح می کنم که با مناسبت هفته بانکداری اسلامی نیز در تناسب است و چالش عمده اقتصادی امروز و فردای ما را نیز شکل می دهد. در مورد مساله ربا شاید این قدر ماجرا آشکار و بدیهی و مسلم است که می شود ادعا کرد در مورد کمتر مساله تخصصی اقتصادی در دنیا میان همه نخله های فکری اتفاق نظر وجود داشته باشد. اگر به کتاب نظریه عمومی کینز مراجعه بکنید-کینز کسی است که از تحولات نظری که او در علم اقتصاد پدید آورد در ادبیات این علم با عنوان انقلاب یاد می شود و به او به عنوان منجی بزرگ سرمایه داری نگاه می کنند- به صراحت در کتاب نظریه عمومی خود می گوید اگر می خواهید اقتصادی داشته باشید با رشد مستمر اقتصادی، توزیع عادلانه درآمدها و ثروت ها و اشتغال کامل عوامل تولید و... کاری کنید که اقتصاد در سطح کلان به قاعده متغیرهای بخش حقیقی اش به شرایطی متمایل بشود که نرخ بهره به سمت صفر حرکت می کند.

این یافته بزرگترین منجی جهان سرمایه داری در قرن بیستم است. در مورد مارکسیست ها هم می دانید که درباره سوددهی و اصولاً حاکمیت سرمایه سخت گیری می کنند و سرمایه را عقیم دانسته و منبع منحصر به فرد خلق ارزش

آشفته‌گی و عدم تعادل بوده است. آن چه موجب شگفتی است این است که در شرایطی که اقتصاد ایران آن تجربه را مشاهده کرده و همه دیده‌اند که با همه دلبستگی عمیقی که مدیریت اقتصادی وقت به برنامه تعدیل ساختاری داشت، وارد کردن آن شوک بزرگ به نرخ ارز که قیمت آن را تا مرز حدود ۱۵۰۰ درصد یکباره افزایش داد چه بر سر اقتصاد ایران آورد؟ باز هم کسانی با تعابیر و توجیه‌های دقیقاً شبیه به همان زمان در شرایط کنونی اقتصاد ایران مجدداً در حال زمینه‌چینی برای تکرار آن اشتباه بزرگ به صورتی مضاعف هستند. از نظر من خسارت‌های بسیاری طی دو دهه اخیر به اقتصاد ایران تحمیل شده که منشا آن به برنامه تعدیل ساختاری و اصراری که در آن برنامه به وارد کردن شوک‌های قیمتی به قیمت‌های کلیدی هست بر می‌گردد. در آن شرایط کار به جایی رسید که در اواخر سال ۷۳ و اوایل ۷۴ حتی آن‌هایی که باور ایدئولوژیک به برنامه تعدیل ساختاری و شوک‌درمانی را منشا دستاورد مثبتی برای اقتصاد می‌کند در ایران وجود نداشته و ما در آن شرایط به تورم تا آستانه ۵۰ درصد رسیدیم و از طرف دیگر با یک شرایط رکودی سنگین هم روبه‌رو شدیم به خصوص روندهای نزولی رشد تولید در بخش‌های مولد اتفاق افتاد آن‌ها را ناگزیر کرد که با پرداخت هزینه‌های سنگینی آن برنامه مخرب را متوقف کنند.

سیاست‌های فعلی اقتصادی که در دست انجام است را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ آیا در مدیریت اقتصادی کشور به این تجربیاتی که اشاره فرمودید توجه می‌شود؟

بحث بر سر این است که در شرایط فعلی ایران که شکنندگی‌هایی که در اقتصاد کشورمان وجود دارد به مراتب بیشتر از شکنندگی‌هایی است که در سال‌های ۷۰-۶۹ وجود داشته با کمال شگفتی دیده می‌شود که به عنوان مثال یک مقام پولی مصاحبه می‌کند و می‌گوید در اثر تحمیل کردن شوک‌های قیمتی بزرگ به قیمت‌های کلیدی مشکل خاصی در اقتصاد پدیدار نخواهد شد. من می‌خواهم بگویم لابد ایشان تعریف خاصی از "مسئله خاص" دارند وگرنه در تمام کشورهای در حال توسعه که این نوع کارها را انجام داده‌اند حتی یک مورد نیست که ما با بی‌ثباتی‌های گسترده در مقیاس اقتصاد کلان روبه‌رو نشده باشیم و در تجربه خود ایران هم در سال‌های اولیه دهه هفتاد این اتفاق افتاده است. در دو سال اخیر هم تقریباً تمام کسانی که از شوک‌درمانی در مورد یارانه‌ها انتقاد می‌کردند روی ابعاد نگران‌کننده تورم آفرینی آن هشدار داده‌اند و تقریباً تمامی کسانی که از این سیاست دفاع کردند نیز بر اصل تورم‌آفرینی این سیاست اذعان دارند و تردیدی به خودشان راه نداده‌اند و اختلاف نظرها در باره میزان تورم‌آفرینی این سیاست است نه اصل تورم‌آفرینی آن که تقریباً مورد اتفاق نظر قرار دارد.

نکته کلیدی این است که هر شوکی که به قیمت‌های کلیدی وارد می‌شود بلافاصله اولین اثر خود را در بازار پول منعکس می‌کند به این معنا که یک اضافه تقاضای پیش‌بینی نشده برای پول پدید می‌آورد و این اضافه تقاضای پیش‌بینی نشده به آن میزان که از طریق بازارهای رسمی و غیر رسمی پول پاسخ داده می‌شود منشاء امواج تورمی و دامن زدن به فضای ربوی در اقتصاد ملی می‌شود و آن قسمت‌هایی که پاسخ داده نمی‌شود در بالاترین سطح دودش به چشم بخش‌های مولد می‌رود و بنابراین اقتصاد ملی را در مقیاس کلان با شرایط تورم رکودی مواجه می‌کند خوب است مقامات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آن دوره صادقانه به سیاست‌گذاران فعلی یادآوری کنند که در آن دوران بخش اعظم زندانی‌های کشور را کسانی تشکیل می‌دادند که به واسطه بحران نقدینگی و ناتوانی در بازپرداخت به موقع بدهی‌های خود روانه زندان شدند در حالی که اکثر آنها انسان‌های شریف، پاکدامن و مولدی بودند. آیا کسی می‌تواند محاسبه کند که آثار فرهنگی این ضربه‌ای که به بخش‌های مولد از این ناحیه وارد شد چگونه می‌تواند قابل جبران باشد و قرار است تا چه زمان این ذهنیت در میان بازیگران صحنه اقتصاد ایران آثار تخریبی خود را استمرار بخشد؟

به نظر می‌رسد به واسطه همه آن تجربیاتی که گویی فراموش شده و از ناحیه همان فراموشی کسانی هوس تکرار آزمون و خطاهای خسارت‌بار پیشین را پیدا کرده‌اند باید یک بار برای همیشه یک سلسله بحث‌ها در مقیاس ملی برای ارتقا سطح شناخت علمی سیاست‌گذاران و استراتژیست‌ها و کارشناسان از مضمون و محتوای برنامه تعدیل ساختاری و نسبت آن با مصالح اقتصاد ملی راه بیانداریم. به واسطه این که در غیاب چنین شناختی ما در طی بیست و چند سال گذشته مرتباً شاهد این هستیم که بحث‌های ناظر بر شوک‌درمانی برنامه تعدیل ساختاری در اقتصاد ایران به تناوب پدید می‌آید. در طی هفته‌های اخیر با وجود آن که پس از ماه‌ها بحث و زحمتی که در کمیسیون تخصصی مجلس شورای اسلامی کشیده شد و دست اندرکاران پیشبرد شوک‌درمانی در زمینه حامل‌های انرژی نتوانستند حتی به یکی از سوالات و اشکالات منتقدین برای بی‌تناسبی شرایط موجود ایران با اجرای آن سیاست پاسخ دهند یک موج جدیدی هم راه افتاده که گویی

ایران به اندازه‌های اندک و نازل است که با گذشت نزدیک به دو دهه هنوز شوک اولی نرخ ارز را در خود هضم نکرده با توصیه وارد شدن دو شوک بزرگ قیمتی جدید به صورت هم‌زمان قرار است تا چند دهه دیگر بخش‌های مولد خود را درگیر در بحران سازیم و از طریق آن انبوه بحران‌های کوچک و بزرگ جدید را نیز شاهد شویم؟

نکته حیاتی دیگری که در این گزارش دیده می‌شود و به گمان من درک درست آن، سطح بسیار بالایی از هوشمندی را آن هم در شرایط خطیر فعلی اقتصادی ما می‌طلبد این است که در این گزارش تصریح شده که تنها بخشی از اختلاف میان نرخ رایج در سود تسهیلات بازار غیر متشکل پولی با میانگین موزون انواع تسهیلات بانکی مربوط به ریسک مستتر آن است و در ادامه گفته است بخش عمده این شرایط بسیار مخرب و نابودکننده فعالیت‌های سالم و مولد اقتصادی مربوط به تقاضای مازاد غیر متعارفی است که در بازار پول به وجود آمده و چون سیستم رسمی پولی یعنی نظام بانکی ما قادر به پاسخگویی به این مازاد تقاضا نیست بازیگران عرصه اقتصاد ناگزیر و از سر ناچاری به بازار غیر متشکل پولی یا همان بازار نزول خواری کشیده می‌شوند و بنابراین، ابعاد خسارت‌بار شوک‌درمانی مزبور از جنبه صرفاً اقتصادی خارج شده و جنبه‌های اخلاقی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی هم پیدا می‌کند.

این در حالی است که اسلام حساسیت فوق‌العاده‌ای به اقتصاد ربوی نشان داده است و در سطح دنیا هم کسی که از حداقل صلاحیت‌های علمی در حوزه علم اقتصاد برخوردار باشد راجع به اصل درستی و صحت این سمت‌گیری تردیدی به خود راه نمی‌دهد. شواهدش را هم از نمایندگان فکری بزرگترین مکاتب رقیب اسلام مطرح کردم که راجع به اصل این جهت‌گیری کوچکترین تردید ندارند.

در تجربه جمهوری اسلامی آیا قانون عملیات بانکداری بدون ربا که در سال ۶۲ به تصویب رسید مناسب بوده است و آیا در حال حاضر نیاز به اصلاح دارد؟

اسلام شناسانی که در آن زمان مطرح بودند و متخصصانی که برای تهیه این قانون زحمت کشیدند همگی روی این مسئله اتفاق نظر داشتند که این قانون ایده‌آل نیست و لیکن برای دوره گذار مناسب است و اگر خوب عمل شود ما می‌توانیم به تدریج آن را ارتقا کیفی دهیم و به سمت شرایط آرمانی حرکت کنیم. اما سؤال این است که آیا همین چیزی که ایده‌آل هم نبوده در چهار چوب عملکردهای واقع شده مراعات شد؟ یا با توجه‌های مختلف و با شیوه‌های متفاوت همان قانون حداقلی نیز با بی‌توجهی‌ها و نقض قانون‌های فاحش مواجه شد؟ پاسخ من این است که ما در دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه طباطبائی حداقل پنج رساله خیلی ارزشمند داریم که هر کدام از آن‌ها از زوایای خاصی نشان داده‌اند که میان آن چه که قانون مطرح کرده و آن چه که عملاً دارد اتفاق می‌افتد شکاف‌های بسیار بزرگی هست، بنابراین، وقتی این شکاف واقع می‌شود اگر ما بخواهیم ناهنجاری‌های ناشی از این شکاف را به اصل ایدئولوژی نسبت بدهیم چنین کاری نه اعتبار علمی دارد و نه نسبتی با انصاف. همان‌طور که در گزارش بانک مرکزی هم به درستی مطرح شده است که موضع اصلی ماجرا سیاست‌های نادرست برهم زنده تعادل نیم‌بند موجود در بازار پول بوده، ولی متأسفانه مقامات پولی ما یا نمی‌خواهند یا توجه ندارند و با دلایل دیگری وجود دارد که نمی‌توانند کاری انجام دهند که این عدم تعادل‌ها مهار شود و اقتصاد به سمت شرایط نگران‌کننده‌ای نرود.

راه حلی که شما برای این معضل ارائه می‌دهید چیست؟

خاطر من هست که در سال‌های اولیه دهه ۱۳۷۰ نام‌ای برای مسوولان درجه یک کشور نوشتم و به قاعده این مسأله که بیشترین حساسیت در اسلام به مسأله ربا وجود دارد و بالاترین سطح اتفاق نظر هم در ادبیات علم اقتصاد بر سر آن که نرخ‌های نامتعارف بهره نابودکننده همه فعالیت‌های سالم و دامن‌زننده به همه فسادها و آلودگی‌ها در اقتصاد است پیشنهاد کردم بر اساس ملاک و محک دلایل علمی و شواهد تجربی رخ نموده مربوط به ربوی شدن اقتصاد ایران سیاست‌های اقتصادی که بازار پول کشور ما را از تعادل خارج کرده است و حتی می‌تواند امنیت ملی ما را هم به خطر بیاندازد مورد واکاوی قرار دهیم. چرا که مسأله ربا مسأله‌ای است که از هر نظر که حساب کنیم به راحتی می‌شود روی آن اتفاق نظر پیدا کرد و به همین خاطر پیشنهاد کردم، ببایم و از این زاویه سیاست‌های اقتصادی مورد اجرا در اوایل دهه ۱۳۷۰ را مورد ارزیابی انتقادی قرار دهیم و در هر سیاستی که تعادل بازار پول را برهم زده و سیستم اقتصادی را به سمت سیستم غیر اسلامی یعنی دامن‌زننده به ربا هدایت کرده تجدید نظر کرده و آنها را اصلاح کنیم.

تقریباً تمامی تحقیقات جدی که در دهه ۱۳۷۰ در زمینه ریشه‌یابی آن شرایط ناهنجار صورت گرفته اتفاق نظر دارد که اتخاذ رویه شوک‌درمانی در باره یکی از مهم‌ترین قیمت‌های کلیدی در اقتصاد ایران یعنی نرخ ارز منشاء آن

عمل داشته باشد و بی خبر باشد که تفاوت ما و اقتصاد های صنعتی به ده ها و بلکه صد ها مولفه بر می گردد و محدود و منحصر کردن همه ماجرا به تغییرات نرخ ارز هم فاقد اعتبار علمی است و هم از نظر اجرایی می تواند فاجعه آفرین باشد. در اقتصاد ایران ساختار هزینه بنگاه ها را که نگاه می کنیم، می بینیم که به طور متوسط حداقل ۶۰ درصد هزینه های آنها به هزینه های تهیه مواد اولیه و کالاهای واسطه ای که بخش اعظم اینها هم وارداتی است، مربوط می شود. آیا ایشان نمی دانند که با ارائه دادن چنین پیشنهادهایی که ظاهر می تواند یک آسوده خاطری موقت و موضعی برای غیر مولدها و مسائل مربوط به کسری مالی دولت پدید بیاورد چه بر سر بخش های مولد و فقرای این جامعه می آورد؟ به طور مشخص این پیشنهاد را مجدداً مطرح می کنم که با استناد به این گزارش رسمی که بانک مرکزی منتشر کرده و به درستی اذعان کرده که نرخ های بسیار وحشتناک موجود برای بهره پول در بازار نزول خوار می تواند ناشی از سیاست هایی است که شکاف بین عرضه و تقاضای پول را به نفع تقاضا به طرز وحشتناکی افزایش می دهد و به قاعده این که چه از نظر دینی و چه از نظر کارشناسی نرخ های نجومی بهره منشا فلاکت اقتصاد ملی و به خطر افتادن زندگی شرافتمندانه بخش اعظم جمعیت کشور هست، باب بحث هایی را درباره مجموعه سیاست هایی که پتانسیل و ظرفیت این را دارند که اقتصاد ایران را به سمت ربوی تر شدن پیش ببرند باز بکنیم. شرافتمندانه و به قاعده منطق کارشناسی باید این تعهد وجود داشته باشد که هم به اعتبار ملاحظات نظری و هم به اعتبار شرایط تجربی جهانی و هم شرایط تجربی ایران اگر محرز شد شوک درمانی چه در مورد نرخ ارز و چه حامل های انرژی اقتصاد ایران را به سمت ربوی شدن به طرز وحشتناک تری از آن چه تا حالا تجربه کرده رهنمون خواهد شد و به قاعده ایمان قلبی که راجع به حرمت ربا در این جامعه وجود دارد، این تعهد در نظام تصمیم گیری به وجود بیاید که هر سیاستی که منشا تشدید فضای ربوی در اقتصاد ایران می شود متوقف بشود. فکر می کنم اگر این مبنا مورد پذیرش قرار بگیرد می توان با هزینه خیلی کمتر و با سرعت به مراتب بیشتری اشتباهات فاحشی که بخش هایی از آن ها اتفاق افتاده و بخش هایی بزرگتری از آن هم در موردش حرف زده می شود متوقف خواهد شد و این بی ثباتی و ناهنجاری هایی که می تواند نظام ملی را با تهدید های جدی در حوزه عملکرد اقتصادی روبه رو بکند متوقف شود. در ادبیات برنامه تعدیل ساختاری کسی از زاویه ربا درباره آثار و پیامدهای تحمیل شوک به قیمت های کلیدی صحبت نمی کند. در ادبیات موضوع می آیند رابطه شوک درمانی با از بین رفتن اعتماد به سیستم بانکی و تعداد وقوع بحران های بانکی را می سخنند ولی بحث ما این است که در ایران این فرصت و موقعیت را داریم که با یک معیار خیلی متعالی تر و مشخص تری مسئله نرخ های نامتعارف بهره در بازار غیر متشکل پولی را به عنوان امری که همه اسلام شناسان و کارشناسان اقتصادی روی نادرست و مذموم بودنش اتفاق نظر دارند به عنوان معیار و محکی قرار دهیم و بر اساس آن بحث هایی بکنیم که انشاءالله خیری برای امروز و فردای اقتصاد این ملت داشته باشد.

مجدداً تکرار می کنم که ریشه و منشأ اصلی همه این سوءسیاست گذاری ها و سوء عملکردها به فقدان تسلط کافی به کاستی های نظری و ریشه یابی دلایل تجربی شکست برنامه تعدیل ساختاری باز می گردد. این دور باطلی که اقتصاد ایران دچار آن شده که افراد بر علیه سیاست های تعدیل ساختاری شعار می دهند و در هنگام عمل تسلیم آن می شوند و در این ماجرا تقریباً همه جناح های فکری و سیاسی کشور هم سرنوشته هستند تنها هنگامی گشوده خواهد شد که بازنگری عمیق و بنیادی درباره این برنامه داشته باشیم و یک بار برای همیشه پرونده این دور باطل را مختومه اعلام کنیم. شاید این لطف و عنایت خداوند به ما باشد که می توانیم بر اساس قاعده حرمت ربا و اتفاق نظری که درباره آن وجود دارد و به برکت رهنمودهای قرآن باب این آزمون و خطاهای نافرجام و پرهزینه را ببندیم و راه را برای اعتلای نظام ملی و عبور از شرایط خطیر اقتصادی کشور هموار سازیم.

برای اقتصاد ایران شوک ناشی از افزایش قیمت حامل های انرژی کافی نیست و لازم است که مثلاً همزمان با این سیاست تجربه شوک درمانی در مورد نرخ ارز هم تجربه بشود. برای من واقعا مایه شگفتی است که بدون توجه به آن همه تجربه ها در مقیاس کشور های در حال توسعه و به ویژه آنچه بر سر اقتصاد ایران آمد و به گواه گزارش رسمی مورد اشاره بانک مرکزی اقتصاد ایران هنوز کمر خود را نتوانسته راست کند از گوشه و کنار مطالبی در این زمینه هم شنیده می شود. بحث می کنند از این که در طی چندین ساله گذشته رقابت ما با رقبای صنعتی مان در کشورها پیشرفته به واسطه این که ما تجربه تورمی در سطح بالاتری نسبت به آن ها داشتیم و این تجربه اقتضای بالا بردن نرخ ارز را داشته تا رقابت معنی دار شود ما یک شوک جدید به نرخ ارز هم وارد کنیم. واقعا مایه شگفتی است اگر شما می پذیرید که تورم بالاتر توان رقابت ما را دچار اختلال کرده چرا سیاستی پیشنهاد می کنید که می تواند جهش های جدید و خیلی بزرگ در نرخ تورم را به اقتصاد ایران تحمیل کند و این پیشنهاد در ذات خود تناقض آلود است و نقض کننده غرضی است که به واسطه آن پیشنهاد مطرح می شود و اگر کسی مطالعه جدی در باره مبانی نظری و تجربه های عملی برنامه تعدیل ساختاری کرده باشد، نیک می داند که یکی از مهم ترین انتقادها به این برنامه آن است که توصیه های سیاستی آن حاوی تناقض های درونی بشمار است و به همین خاطر اقتصادهای در حال توسعه را در معرض دور های باطل جدید یا تشدید یافته قرار می دهد. آیا کارشناسان و صنعتگران و سیاست گذاران ما نمی دانند که برای تعیین یک نرخ منطقی برای ارز و ارتقاء توان رقابت بنگاه های صنعتی تفاوت های میان اقتصادهای صنعتی پیشرفته و اقتصادی در حال توسعه مثل اقتصاد ایران فقط در نرخ های متفاوت تورم خلاصه نمی شود؟ این افراد باید پاسخ بدهند که چرا هیچکس برای بهبود اوضاع واحدهای صنعتی بحثی در زمینه ضرورت ارتقاء بنیه تکنولوژی یک ارائه نمی دهد؟ آیا با نرخ های بالاتر ارز امکان دسترسی سهل تر به ماشین آلات پیشرفته تر و تکنولوژی برای این اقتصاد فراهم می شود؟ چرا هیچکس در مورد تفاوت های وحشتناک میان بهره وری در اقتصاد ایران و اقتصاد های پیشرفته صنعتی صحبت نمی کند؟ آیا وقتی توان رقابت ما در اقتصاد جهانی دچار تزلزل شده فقط باید به صورت دوپینگی و از طریق فشارهای طاق فرسا به اقتصاد ملی و توده های فقیر مردم این شکاف پر شود؟ هیچ کس نباید در زمینه ارتقای علمی، فنی و افزایش بهره وری، کاهش هزینه های مبادله، بهبود فضای کسب و کار و از این قبیل هم سخنی به میان آورد؟

طی یکی دو هفته اخیر برای جا انداختن ضرورت تکرار این آزمون و خطای پرخسارت واردی در روزنامه ها مشاهده شده که کارشناسی در راستای توجیه این توصیه نادرست تا آنجا پیش می رود که به صورت تکسید بیبانه و با فراموش کردن انبوهی از متغیرهای اقتصادی و غیراقتصادی و البته در کمال شگفتی کل تجربه موفقیت چین را در کاهش ارزش یوان خلاصه کرده است. تمام کسانی که اینگونه فکر می کنند باید به ما بگویند در طی ۳۰ ساله گذشته که چین این کارنامه را رقم زده کل مجموعه تغییر اتفاق افتاده در رابطه با برابری نرخ یوان با دلار چه قدر بوده است؟ آیا به اندازه ای بوده که مثلاً در فاصله ۳ ساله سال های اولیه ۱۳۷۰ ما نرخ ارز را ۵۰۰ درصد افزایش دادیم و به هیچیک از دستاوردهای اقتصاد چین نیز نائل نشدیم؟ فراموش کارانی که الان از ضرورت جهش در قیمت ارز صحبت می کنند نظرشان این است که این بار قیمت دلار را چه قدر بالا ببرند؟ تجربه خسارت بار قبلی به ما می گوید که چه قدر توانستیم از قبیل این سیاست توان رقابت اقتصاد ملی مان را ارتقا دهیم؟! که الان پیشنهاد می کنند آن سیاست به صورت ترکیبی با شوک درمانی مربوط به حامل های انرژی همراه بشود. می توان ساعت ها در رابطه با نامربوطی این تصور و خسارت بار بودن این سیاست صحبت نمود و امیدوارم که چنین فرصتی فراهم شود و با حضور کسانی که فکر می کنند تکرار آن تجربه پرخسارت خیری برای ما خواهد داشت این بحث ها ادامه یابد اما به همین اندازه بسنده می کنم که در یک اقتصاد رانتی با کمال تاسف منافع کوتاه مدت مالی دولت با منافع غیر مولد ها گره می خورد و هر دوی این گروه ها در کوتاه مدت از طریق پافشاری بر این سیاست تجربه شده و تحمیل انواع عدم تعادل های جدید و تعمیق بسیاری از عدم تعادل های موجود و از همه مهمتر افزایش سطح عمومی قیمت ها می توانند درآمدهای ناپایداری کسب کنند که از طریق امواج تورمی تبعی آن، درآمدها نیز قربانی خواهد شد در حالی که از منظر اقتصاد سیاسی منافع فقرا و مولدها در ایران هم جهت هستند و هر دو از ناحیه شوک درمانی به ویژه شوک ناشی از قیمت ارز در کنار افزایش قیمت حامل های انرژی و وضعیتی به مراتب شکننده تر از شرایط موجود پیدا خواهند کرد.

من فکر نمی کنم هیچ کس دستنی در اقتصاد چه در حوزه نظر و چه در حوزه

گفتگوی پویا عزیزی با شیرین عبادی

همان اندازه که سکینه را حمایت کردند زندانیان سیاسی را

هم حمایت کنند!



شیرین عبادی قاضی سابق دادگاه، نویسنده و مدرس ایرانی است. او از نخستین قاضیان زن در ایران و تنها ایرانی است که جایزه صلح نوبل را در سال 2003 به دلیل تلاش برای ترویج مردم سالاری و رعایت حقوق بشر و به ویژه حقوق کودکان و زنان در ایران دریافت کرد.

وی در طول دوران کاری در ایران، دفاع از پرونده‌های بسیاری از جمله تعدادی پرونده‌های ملی را پذیرفت، از آن جمله می‌توان به وکالت خانواده مقتولین قتل‌های زنجیره‌ای (فروهرها)، همین‌طور عزت‌الله ابراهیم‌زاد که در حمله به کوی دانشگاه تهران کشته شد و زهرا کاظمی عکاس تبعه کانادا که در ایران به قتل رسید را مورد اشاره داشت. او در جریان ناآرامی‌های دانشجویی در سال ۱۹۹۹، شواهد و مدارکی دال بر دست داشتن برخی مقامات حکومتی در قتل دانشجویان دانشگاه تهران ارائه داد که منجر به بازداشت و حبس او برای سه هفته در سال ۲۰۰۰ شد. عبادی وکیل تعدادی از چهره‌های سرشناس فرهنگی و مطبوعاتی بوده است. وی هم‌چنین تعداد کثیری از پرونده‌های اجتماعی نظیر موارد کودک‌آزاری را وکالت کرده‌است و در بحث پرونده بین المللی ایران نیز فعال است.

عبادی تاکنون فعالیت بسیاری را برای احقاق حقوق بشر در ایران و در سطح بین‌الملل انجام داده است و توانسته است از دانشگاه‌های معتبر دکترای افتخاری دریافت کرده و شهروند افتخاری شهرهایی چون پاریس و جنواست. قرار گفت‌وگویی با خانم عبادی تنظیم کردیم تا از این طریق نظراتشان در مورد مسایل مطرح و گاه مورد مناقشه روز بشنویم. از آنجایی که ایشان دارای مشغله‌های بسیار است همکار ما پویا عزیزی به مصاحبه کوتاه تلفنی با وی اکتفا نمود.

روز و شب

شیرین عبادی در گفت و گو با پویا عزیزی:

همان اندازه که سکینه را حمایت کردند زندانیان سیاسی را هم حمایت کنند!

خانم عبادی حساسیت جهان این‌روزها نسبت به مسایل ایران، از گذشته بسیار بیش‌تر شده‌است تا جایی که می‌بینیم، فارغ از نهادهای حقوق بشری گاهی دولت‌ها هم مستقیماً در این رابطه دخالت می‌کنند.

یکی از موضوعات مطرح امروز که بخش بزرگی از تبلیغات را هم به خود اختصاص داده است مساله حکم سنگسار سکینه محمدی آشتیانی و مواضع حکومت ایران و مواضع جهانی در برابر اوست. به نقل از شما در جایی خواندم که جلو انداختن این مساله توسط سرویس امنیتی و قضایی ایران برای کم‌رنگ شدن مساله زندانیان سیاسی ایران در سطح جهان هست.

حال با توجه به این که این مساله خودش یک رسوایی بزرگ برای حکومت ایران به وجود آورده آیا طرح این بازی [اگر قابل به وجودش باشیم] حکومت ایران را چه قدر به مقصودش رساند؟

من به استناد گفته‌ها و نوشته‌هایی که از بیش از 26،27 سال پیش منتشر کردم همواره با سنگسار و مجازات‌هایی از این قبیل مخالف بودم و هم‌چنین از حامیان کمپین علیه سنگسار هستم. همین‌طور من سکینه محمدی را فردی می‌دانم که می‌بایست آزاد بشود، برای این‌که هیچ دلیلی که اتهام سنگین او را ثابت بکند به میزان کافی وجود ندارد. در مورد اتهام دیگر او باید بگویم پرونده طبق استناد گفته‌های وکیل او مختومه شده و بنابراین دلیل، سکینه باید فوراً آزاد بشود. من این‌جا از حامیان کمپین برای آزادی سکینه تشکر می‌کنم که به این چنین مواردی حساس هستند. مساله مهم این است که هم‌زمان هفته زندانی‌سیاسی در شرایط بسیار دشوار زندان‌سیاسی اعتصاب‌غذا کردند و من از وجدان بشری درخواست می‌کردم همان گونه که نسبت به سکینه حساس هستند نسبت به زندانیان دیگر هم حساس باشند و این حساسیت به میزان کافی از ناحیه نهادهای بین المللی صورت گرفت. متأسفانه صدای زندانیان سیاسی که تا پای مرگ بر خواسته‌های دموکراتیک‌شان هستند آن چنان که باید و شاید شنیده نشد و این مساله باید مدنظر

قرار داده شود که متأسفانه فقط سکینه محمدی نیست که در معرض چنین حکم‌های ناعادلانه‌ای است. طبق اطلاعات واصله حدود 15 پرونده با چنین اتهامات و مجازاتی رو به رو هستند و به طور ناغافل و ناگهانی این پرونده تأیید و برای اجرا ارسال شد و به خاطر آن وزارت اطلاعات همسر بی‌گناه آقای مصطفایی را گروگان گرفت که تمام این‌ها خلاف قانون هست و همین‌طور رفتارهای با زندانیان سیاسی. از همه نهادها و حامیان باید خواست همان اندازه که برای سکینه حساس هستند برای زندانی‌سیاسی هم حساس باشند و به همان اندازه که سکینه را حمایت کردند زندانیان سیاسی را هم حمایت کنند.

فکر می‌کنید این فشارهای جهانی در نهایت تا کی و چقدر روی حکومتی مثل جمهوری اسلامی تأثیر خواهد گذاشت و این تأثیرگذاری‌ها به چه شکلی است؟ چون تا امروز حکم‌های سنگین و تحمل رنج‌های فراوان از سوی متهمین برون ده دستگاه قضایی ایران علیرغم این فشارها بوده است

فشارهای بین المللی تا کنون مانع از بدتر شدن اوضاع شده است یعنی اگر این فشارها نبود مانند سال‌های ۶۱ و ۶۷ ناگهان با اعدام تعداد کثیری از زندانیان مواجه می‌شدیم. بنا بر این فشارهای بین المللی موثر بوده اما بایستی وجدان عمومی را حساس تر کنیم تا مردم دنیا هر چه بیشتر به کمک قربانیان نقض حقوق بشر که بیگناه در زندان هستند بیایند و این فشارها باید تا زمانی ادامه پیدا کند که دولت ایران ثابت کند به حقوق بشر احترام می‌گذارد و اولین گام برای اثبات چنین ادعایی آزاد کردن کلیه زندانیان سیاسی است.

با توجه به سیاست‌های تنش ورزانه و جنگ افروزانه حکومت ایران و حساسیت غرب بر مسایل هسته‌ای و آن چه که دو طرف از آن از به عنوان گزینه‌های روی میز نام می‌برند، در فضای واقعی و خارج از تبلیغات و تهدیدات دولت‌ها، شما امروز احتمال حمله به ایران یا درگیری ایران در یک جنگ در منطقه خاور میانه را چقدر می‌بینید؟

من احتمال به حمله به ایران را تقریباً منتفی می‌دانم زیرا آمریکا در شرایطی نیست که بتواند به ایران حمله کند هم از جهت وضعیت اقتصادی و هم از جهت وضعیتی که در افغانستان و در عراق درگیرش کرده است. حمله از ناحیه اسرائیل هم عملی نیست به این دلیل که اسرائیل در معرض خطرات بیش‌تری هست و بعید است که مرتکب این خطا بشود و مساله فعلاً در مورد ایران کاملاً منتفی است.

مساله دیگری که می‌خواستم از شما بپرسم مساله پرونده‌های ایران در دادگاه‌های بین المللی است.

خانم عبادی جمهوری اسلامی از ابتدای حضورش تا الان دست به جنایت‌های گسترده‌ای زده که بخشی از آن‌ها مصداق جنایت علیه بشریت‌اند. مثلاً اعدام‌های دسته جمعی که عملاً مدارک آن هم جز خاطرات و مشاهدات ارایه نشده، شما فکر می‌کنید چگونه و در چه شرایطی می‌شود پرده از این جنایات برداشت و آیا امکان آوردن جمهوری اسلامی پای میز محاکمه جهانی هست یا خیر. چگونه؟

دادگاه‌های بین المللی به این صورت تشکیل می‌شوند: یا تشکیل دادگاه به صورت ICC است که دولت ایران به معاهده آن به شکل رسمی نپیوسته، این دادگاه صلاحیت رسیدگی به جرایمی را دارد که بعد از تاسیس اتفاق بیفتند. بنابراین امکان رسیدگی در دادگاه ICC نیست. دادگاه بین المللی ویژه نوع دیگر دادگاه بین المللی است و در مواقعی تشکیل می‌شود که شورای امنیت یا مجمع عمومی سازمان ملل رای بدهد که اتهام حکومتی در یک دادگاه بین المللی ویژه رسیدگی بشود که در این صورت بایستی اجماع بین المللی ایجاد شود و با توجه به حمایت روسیه و چین از ایران توانایی عملی برای ایجاد چنین دادگاهی به نظر من در حال حاضر نیست.

خانم عبادی در سخنرانی‌تان در جنوا بعد از دریافت شهروندی افتخاری، گفتید که دموکراسی در ایران از دستان زنان به جامعه ایران هدیه خواهد شد. نقش و تأثیر زنان در پیشبرد همه سویه جامعه ایران در دهه‌های اخیر چشمگیر و غیر قابل انکار است، شما مبارزات زنان را راهکار رسیدن به دموکراسی در ایران می‌بینید؟ به چه دلیل؟

زنان نیمی از افراد یک جامعه هستند و وقتی که جامعه‌ای حقوق نیمی از افرادش را می‌گیرد در حقیقت از عدالت و دموکراسی به دور می‌افتد و به همین دلیل هست که پیروزی مبارزات زنان یعنی پیروزی نیمی از افراد یک اجتماع و باز شدن راه برای دموکراسی و خواست همیشگی زنان ایران آن است که حقوق برابر را در نهایت باید برای آن‌ها در نظر بگیرند و در صورتی که زنان یعنی نیمی از جامعه به خواست خودشان برسند و به حقوقشان نائل بشوند مسلماً راه برای دموکراسی باز خواهد شد.

حکایت بازگشت سید نورالدین مدنی، سرباز وظیفه ارتش رضاشاه، به خانه در شهریور ۲۰، پژوهشی از امیر شهاب

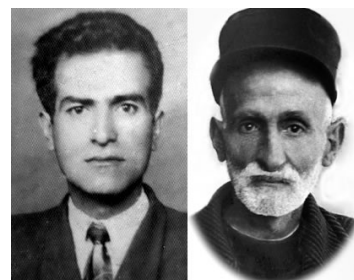
رضویان



متن حاضر بخشی از کتاب گلین راز سیدحسن مدنی ملقب به حکیم صفاءالحق همدانی، پزشک، محقق و شاعر است که در سال ۱۳۲۹ شمسی نوشته است و ماجرای متلاشی شدن بخشی از لشکر کردستان در مریوان را در شهریور ماه ۱۳۲۰ هجری شمسی، از زبان پسرش سید نورالدین که در آن ایام سرباز وظیفه لشکر کردستان بوده، به صورتی مستند و بدون قصه‌پردازی شرح می‌دهد و خواندن آن برای به دست آوردن تصویری از مناسبات پنهان ارتش رضاشاهی و شرایط ارتش ایران در آستانه اشغال کشور در جنگ جهانی دوم مفید است

درباره نویسنده، سیدحسن مدنی (صفاءالحق همدانی)

درباره کلیات اتفاقات اشغال ایران، در جریان جنگ جهانی دوم، از منظر سیاستمداران و تاریخ‌نویسان بسیار نوشته شده است، اما از دید آدمهای عادی که در دل ماجرا بوده‌اند، کمتر گزارشی باقی مانده است، یکی از کسانی که شرحی نسبتاً مفصل از آن روزها نوشته است، سیدحسن مدنی ملقب به حکیم صفاءالحق همدانی، پزشک، محقق و شاعر سبک هندی (۱۲۵۶-۱۳۴۰ هجری شمسی) است. وی در هندوستان تحصیل طب کرده، پس از بازگشت به همدان سالها در همدان، اسدآباد و کردستان به عنوان، پزشک، مامور آبله کوبی و رییس بیمارستان کار می‌کند. صفاءالحق تالیفات متنوعی دارد از جمله: دیوان غزلیات سبک هندی، رساله پداگوژی در تعلیم و تربیت، رساله درباره محمدبن ذکریای رازی، نمکدان، سفرنامه غرب، پهلوی نامه، گلین راز.



سیدحسن مدنی ملقب به حکیم صفاءالحق همدانی (راست) و سیدنورالدین مدنی راوی ماجرا

متن حاضر بخشی از کتاب گلین راز اوست که در سال ۱۳۲۹ شمسی نوشته است و ماجرای متلاشی شدن بخشی از لشکر کردستان در مریوان را در شهریور ماه ۱۳۲۰ هجری شمسی، از زبان پسرش سید نورالدین که در آن ایام سرباز وظیفه لشکر کردستان بوده، به صورتی مستند و بدون قصه‌پردازی شرح می‌دهد و خواندن آن برای به دست آوردن تصویری از مناسبات پنهان ارتش رضاشاهی و شرایط ارتش ایران در آستانه اشغال کشور در جنگ جهانی دوم مفید است. اطلاعات متنوعی که نویسنده می‌دهد و نگاه انتقادی ای که نسبت به شرایط ایران و تجددمآبی آن دوران دارد، از نکات قابل توجه متن حاضر است.

در اینجا از دایی گرامی ام آقای میرفخرالدین مدنی که یادداشتهای شخصی پدرشان، مرحوم سید حسن مدنی (صفاءالحق) را در اختیار من گذاشتند، سپاسگزاری می‌کنم

مقدمه

می‌گویند در یکی از روزهای رژه ارتش ایران، رضا شاه از وابسته نظامی کشوری اروپایی می‌پرسد: به نظر شما این ارتش در جنگ مقابل یک ارتش اروپایی چقدر دوام می‌آورد، مخاطب پاسخ می‌دهد: دو روز. رضاشاه از پاسخ صریح و واقع‌بینانه وی رنجیده خاطر شده، چهره در هم می‌کشد. وابسته نظامی آهسته به اطرافیان می‌گوید: برای این که اعلیحضرت ناراحت نشود، گفتم دو روز وگرنه دو ساعت هم دوام نمی‌آورد!

آنهایی که جنگ جهانی دوم و اشغال ایران توسط قوای متفقین را به خاطر دارند، از چند واقعه مهم معمولاً یاد می‌کنند، شکست سریع ارتش ایران در

مقابل ارتش شوروی و انگلستان، بمباران شهرها و استعفای رضاشاه. بعضی از قدیمی‌ترها، به طنز و کنایه از فرار فرماندهان واحدهای رزمی ایران، با چادر زنانه از مناطق جنگی خاطره تعریف می‌کنند و مرحوم دکتر مصدق هم در دفاعیات خود خطاب به تیمسار آز موده، برای تحقیر نظامیانی که محاکمه‌اش می‌کنند، با طنز مخصوص خود می‌گوید که شما وقتی برای جنگ می‌روید باید تدارکات داشته باشید، اسلحه بردارید، آذوقه تهیه کنید، چادر بردارید، که اشاره‌اش به "چادر" معنایی دوگانه دارد که چادر صحرایی و چادر زنانه را شامل می‌شود.

باری آنچه که در آن روزها اتفاق می‌افتد فصلی جدید از تاریخ ایران را رقم می‌زند که به طور خلاصه این گونه قابل روایت است: سوم شهریورماه ۱۳۲۰ (۲۵ اوت ۱۹۴۱) ارتشهای شوروی و انگلیس از شمال و شرق و جنوب وارد ایران می‌شوند.

پس از در هم کوبیدن نیروی دریایی ایران و اشغال آبادان و خرم‌شهر، ستون‌های دیگری از ارتش انگلستان از مرز خسروی گذشته و پس از اشغال تاسیسات نفت شاه (نفت‌شهر)، به سوی کرمانشاه حرکت می‌کند و ارتش سرخ شوروی، هم زمان و از چند محور، استان‌های آذربایجان، گیلان، مازندران و خراسان را مورد تهاجم قرار می‌دهد.

این در حالی است که تنها چندسال از پایه‌گذاری ارتش ایران می‌گذرد. توان ارتش ایران، در حد حفظ آرامش داخلی و درگیری‌های احتمالی منطقه‌ای است، نه جنگ علیه دو قدرت بزرگ روز. ارتش ایران در سال‌های نخست ۱۳۰۰ خورشیدی از ادغام نیروهای «فراق» و «ژاندارم» و برخی عناصر «پلیس جنوب»، تشکیل می‌شود و از سال ۱۳۱۰ خورشیدی به بعد، از تعداد معدودی افسر که در دانشگاه‌های نظامی کشورهای پیشرفته و به ویژه فرانسه درس خوانده بودند، بهره‌مند می‌شود. مجموع پرسنل نیروهای مسلح ایران، کمابیش ۹۰ هزار نفر برآورده می‌شود. بدین سان، با توجه به این واقعیت‌ها، ارتش ایران توان رویارویی هم زمان با دو قدرت بزرگ آن روز را ندارد.

هنوز چند روز از تعرض نظامی بریتانیا و شوروی علیه ایران نگذشته که سرلشکر نخجوان وزیر جنگ، بدون این که به رضاشاه اطلاع دهد، شورای عالی جنگ را تشکیل می‌دهد، این شورا که سرلشگر ضرامی (رییس ستاد)، سرلشگر ریاضی و سرلشگر یزدان‌پناه در آن حضور داشتند، دستور ترک مخاصمه را صادر می‌کند و لشکرهای ۱ و ۲ مستقر در تهران را مرخص کرده، دستور ترک خدمت سربازان وظیفه را صادر می‌کند که در نتیجه این عمل شتابزده و خام دستانه، پادگانهای تهران و شهرستانها خالی از سرباز شده، دارایی‌های ارتش به یغما می‌رود و سربازان بسیاری بدون خرج راه، با وضعی ناگوار، به سوی شهرها و روستاهای خویش روان می‌شوند.

رضاشاه، به محض آگاهی، خشمگین از این حرکت امرای ارتش، سرلشگر احمد نخجوان کفیل و وزارت جنگ و سرلشگر علی ریاضی رییس اداره مهندسی ارتش و سرپرست رکن دوم ستاد ارتش را مسبب این طرح تشخیص داده، هر دو را به همراه دیگر ژنرال‌هایش به کاخ سعدآباد احضار کرده، مورد ضرب و شتم قرار می‌دهد و پس از خلع درجه به زندان می‌فرستد و البته سایر امرای ارتش هم در این جلسه از رضاشاه کتک می‌خورند. اما، فاجعه بسیار عمیق‌تر از اینهاست. دست‌های خیانتکاری که در گرم‌گرم جنگ، دستور ترک مخاصمه و مرخص کردن سربازها را صادر می‌کند، از ماه‌ها پیش در لجستیک نیروها اختلال کرده، در نتیجه، مهمات مربوط به توپخانه و ادوات جنگی با ناهماهنگی ارسال می‌شوند. به طوری که در همان روز نخست، بسیاری از یگان‌های توپخانه، امکان آتش ندارند.

پیش از اعلام ترک مخاصمه، یگان‌های ارتش به خوبی برابر متجاوزان می‌جنگد، به طوری که در چند نقطه، آنان را متوقف کرده و خسارت و تلفات قابل توجهی نیز به نیروهای مهاجم وارد می‌کنند. در این میان باید از پایداری و دلیری فرماندهان و یگان‌های زیر نام برد: سرلشگر شاه‌بختی (فرمانده لشکر خوزستان)، سرلشگر قدر (فرمانده لشکر رشت)، سرهنگ معتضدی (کفیل فرماندهی لشکر گرگان) و سرلشگر حسن مقدم مراغه‌ای (فرمانده لشکر کردستان و کرمانشاه). سرلشگر مقدم مراغه‌ای گویا تنها فرمانده ایرانی است که پس از مقاومت در برابر ارتش انگلیس در منطقه سرپل ذهاب، هنگامی که فرمان ترک مقاومت را از مرکز دریافت می‌کند، شجاعانه با فرمانده انگلیسی پشت میز مذاکره می‌نشیند و تنها کسی است که قرارداد ترک مخاصمه را با فرمانده دشمن امضا می‌کند و پس از آن دست از مقاومت برمی‌دارد.

به دنبال خلع درجه و بازداشت وزیر جنگ و ژنرال خاطی دیگر، رضاشاه دو تن از امیران تحصیل کرده ارتش، یعنی سرتیپ عبدالله هدایت و سرتیپ حاج علی رزم‌آرا را برای مشاوره احضار می‌کند. آنان با توجه به شرایط موجود، اعلام می‌کنند که امکان مقاومت وجود ندارد.

پسر حاجی اسدالله نوحه خوان می-گفت: «ما یک هنگ، عده بودیم که چهار ماه بایستی خدمت کنیم، تمام مبتلای به شب کوری شدیم از آنجا تا همدان کورکورانه آمدیم (همچنان که بسیاری از متجددین کورکورانه راه تمدن می-پیمایند و کورکورانه عاشق اروپائیان شده، قبیاح اروپا را اشاعه می-دهند و به نام اصلاحات ملک و ملت خود را خراب می-کنند) از معین پزشکی، درخواست مداوا می-کردیم از معالجه عاجز بود و می-گفت: از تهران دواي شب کوری خواسته-ایم، عقرب دواهای عجیب و غریب خواهد رسید.»

قند و چای را که دولت قرار داده بود، به کسی از افراد نمی-دادند و محرمانه می-فروختند، تا زمانی که قشون اجنبی ما را محاصره کرد و صاحب منصبانمان را گرفت، انبارهای قند و برنج و روغن هویدا شد و به دست اجنبی تاراج گردید.

تا مدتی که ماهی هفت قران و نیم نقد بایستی بدهند، هر ماه چندین بهانه و ایرادات بنی-اسرائیلیه می-آوردند و همگی به دستگیری همدیگر می-خوردند. اگر کسی از ولایتش، پدر و مادر یا خویش و اقوامش یا برادرش، خرچی یا سوغات برای او می-فرستادند، بایستی با مافوق خود از سرجوقه (جوخه) یا ته جوقه مناصفه کند و گرنه کارها خراب و پُل آن طرف آب بود. اگر کسی مریض می-شد، حسابش با کرام الکاتبین بود. یکی دو نفر معین پزشکی هم داشتیم، رسیدگی به بیماران نمی-کردند و اطلاعات هم نداشتند، حتی مزاج-دان هم نبودند و به اندازه بهبودیهای همدان و پیره زالیهای دهات هم اطلاع و تجربه نداشتند، بی-سواد بودند و رحم و نوع پرستی را جزء اباطیل دانسته، هر کس پول داشت به او دوا می-دادند. دواهایشان فقط سلفات دوسود رُست کرده و گنه گنه و بعضی اقراص دیگر بود که خود معالج نمی-دانست چیست و به تمام بیماران، خواه نوبه یا تب غب و یا شطرنج یا مطبوعه یا محرقه یا اسهال یا تب مواضبه یا مفاصل یا سوء الفُئیه یا تب ربع یا امراض سودائی یا هر قسم بیماریهای دیگر، همان دوا را می-دادند و با دکنتر خیالی و دواي مثالی، حال بیماران غریب بی-کس معلوم است چه خواهد بود و هر کس مُرد، معلوم است که پیمانه-اش پر شده و هر کس شفای غیبی شاملش شد، از برکت وجود حضرت دکتر امی بی-تجربه مداوا شده.

و اگر کسی هم شکایت از بی-اعتدالیها می-کرد به کردستان یا مرکز، عین عریضه او را عودت می-دادند و شرحی به رؤسا می-نوشتند که زبان آن فضول را قطع باید کرد. ویل لمن شفعائه خُصمانه. کمترین مجازات شاکي، خوردن تازیانه و شنیدن انواع فحش و هتاکي بود که دیگران را عبرتی باشد و ناظرین را پندی، که من-بعد کسی دیگر ازین فضولها نکند.

وای بر احوال مشمول و سپاهی کز عراق با چنین سرکردگان مأمور کردستان کنند با رجال دولت و شه کیست گوید این سخن زودتر تا چاره این درد بی-درمان کنند

من غریب همه شب به درگاه حضرت قاضی الحاجات به مناجات و عرض حاجات و دعاها در شام و صبح خواندم و مفتاح فلاح خواستم، تیر دعایم به هدف اجابت اصابت نمود، رئیس و مافوق من عرض شد و با رئیس پدردار و مسلمانان مصادف و مألوف شدم و به او اظهار کردم که من از خاندان بوم و در این نظام وظیفه دلیل شده-ام. پدرم مردی حکیم و به اصول مداوای قدیم و جدید خبیر و علیم. همان بهتر که مرا به خدمت معین پزشکی قبول نمایند که تجربه حاصل آرم و تارک فخر بر چرخ اثر سایم، بدبختانه مسؤل مقبول نیفتاد که فضل و هنر ضایع است تا نمایند.



ورود قشون انگلیس به کرمانشاه ۱۳۲۰

مدتی مرا به کار تلفون خانه قشون وا داشتند و زمانی به مشق بیدق. و مدتی در عمل بنائی و ساختمان مشغول بودم. تا اوایل ماه شعبان ۱۲۶۰ قمری (شهریور ۱۳۲۰ شمسی) که جیش اجانب به ناگاه بر ما تاختند و تمام اردو را بیچاره ساختند. و شرحی مبسوط از سوء رفتار صاحب منصبان جاهل بیان می-کرد

رضاشاه هم نظر آنان را می پذیرد و روز ۲۵ شهریور ماه (۱۶ سپتامبر) نیروهای روس و انگلیس برای اشغال پایتخت به حرکت درمی آیند. رضا شاه از سلطنت استعفا می-دهد، پسرش به جای او بر تخت می-نشیند و روز ۲۶ شهریورماه (۱۷ سپتامبر) نیروهای شوروی و بریتانیا، تهران را اشغال می-کنند. همزمان دو ژنرال مضروب و زندانی، آزاد شده، از آنها اعاده حیثیت می-شود. در این روزها سربازانی در پی بازگشت به شهرهای خود، بی پناه، بی پول و گرسنه در جاده-های کشور سرگرداندند. یکی از این سربازان سید نورالدین مدنی، سرباز وظیفه لشکر کردستان است که پس از رسیدن به خانه ی پدري در همدان، ماجرای بازگشت اجباریش را برای پدر تعریف می کند و پدر که خود نیز پیشینه ای پر ماجرا داشته به نگارش آن می پردازد.



اشغال پالایشگاه آبادان توسط انگلیسی ها ۱۳۲۰

شرح بازگشت سرباز وظیفه سید نورالدین مدنی به زادگاهش

سید حسن مدنی (صفاءالحق) می نویسد: شرح واقعه-ی لشکر مریوان را فرزندم نورالدین که برای خدمت وظیفه، دو سال در قسمت مریوان کردستان انواع زحمات شاقه را متحمل بود، اجمالاً چنین بیان حال می-کرد که ما را مانند اسیران به طرف مریوان سوق دادند. مدت دو سال به زحمات شاقه، عنان رضا بدست قائد قضا سپردم و صاحب منصب جاهل طمّاع را به بندگی تن در دادم. آن صاحب منصب جوانی بود، بی-تجربه و نسبت به تابین-ها با کمال خصومت و غلظت رفتار می-کرد و به تابین-ها فحاشی و بد دهانی می-کرد. سایر صاحب منصبان، جز یکی دو نفر از کاملین آنها رویه-شان خوب نبود، حقوق تابین را می-خوردند و آنها را به فلاکت راه می-بردند، اگر چه در عده-ی ما هم جوانان پست بسیار بود و ساغرشان از باده حمق سرشار، ولی چیزی که اسباب اکراه و تنفر بود، این بود که اعلی و ادنی، نجیب و نانجیب را با یک چوب می-راندند و هر کس نماز می-خواند، سخریه و استهزایش می-کردند و هر کس روزه می-گرفت، جیره-اش را که لقمه نان فطیر سیاهی بود قطع می-کردند. بعضی از آنان شرب عقارشان کار بود و قرب غلامشان شعار.

اغلب شبها بعد از نوشیدن صهبیا، به لحن زایل و رقص کابل، مشغول و فارغ البال از توجه مشمول بودند. به خوردن کباب گوشت خوک راغب و ایراد گرفتن و اشکال تراشیدن تابین را مراقب. گاهی از کثرت شرب، عقار و مدهوش بودند و زمانی از علت خمار کالعهن المنقوش.

بود چون شیر ولی شیر علم نه از و بیم کسی را نه هراس جلوه-ها داشت ولیکن از باد حمله میگرد ولیکن کرباس اسب می-تاخت ولی در شطرنج توپ افکندی لیکن در آس ساز کردی چو عدو نرد جدل او همی مهره فکندی در طاس

در هفته یک مرتبه آش پلاو به تابین می-دادند که نه گوشت داشت و نه روغن کافی. برنج آن پاک نشده و چلتوک (شلتوک) از آن گرفته نشده و فضل موش آن بسیار بود. بعضی که ملتفت می-شدند، صرف نظر از خوردن این غذا، که بلا بود می-کردند و سایرین که می-خوردند و شب بود چشمانشان نمی-دید و اغلب مریض می-شدند و مبتلای شب کوری بودند.



رضاشاه و امرای ارتش

باخت - باخت به نفع چه کسی؟

محمدحسین درویش

رادپوزمانه:

مراسم روز قدس امسال، اگرچه بسیار متفاوت با سال گذشته در ایران برگزار شد، اما به گونه‌ای نبود که سران حکومت ولایتی بتوانند آن را همچون دو سال قبل و پیشتر، مظهر قدرت گفتمان خود در منطقه وانمود کنند. رهبر جمهوری اسلامی ممکن است در خلوت خود احساس کند که پیروز شده است؛ زیرا کابوس سال پیش تکرار نشد. به علاوه، هاشمی رفسنجانی را نیز نه مانند سال گذشته خاری در چشم می‌دید، و نه حتی همچون سالیان دورتر، مالک بلامنزاع این روز. او فقط در خیابان با راهپیمایان همراه شد. دیگر نه نماز جمعه‌ی این روز را امامت کرد و نه سخنی بر زبان راند تا مردم در موافقت با او واکنش نشان دهند. این‌طور به نظر می‌رسد که ولی فقیه با دادن هزینه‌ای به نسبت سنگین در سال ۱۳۸۹ امسال را با بردی شیرین در روز قدس به نفع خویش و یارانش به پایان رساند، اما آیا واقعاً اینگونه بوده است؟ تقریباً از روزهای آغازین ماه رمضان این پرسش در محافل سیاسی موافق و مخالف جمهوری اسلامی مطرح بود که روز قدس امسال را چه کسی فتح خواهد کرد. آیا مردم - به ویژه در شهر تهران - می‌توانند از این روز حکومتی به نفع خود بهره‌برداری کنند؟ یا اینکه نیروهای حکومتی خیابان را همچون ۲۲ بهمن سال گذشته به نفع خود فتح خواهند کرد؟ شواهد و قراین نشان می‌داد که حکومت ترسش از برخوردهای خشن و سرکوب مخالفان خیابانی حتی در روزهای مهم حکومتی متعلق به خودش ریخته و نگران تنها چیزی که نیست همانی است که از آن به عنوان «آبروی رژیم» یاد می‌شود.



از سوی دیگر مردم نیز از عاشورای سال گذشته به این طرف، تمرین تظاهرات خیابانی نداشتند و تقریباً هیچ تحلیل‌گری احتمال نمی‌داد که مردم بتوانند فتحی خیابانی را بر مجموعه‌ی فتوحاتشان بیافزایند. در اساس اینگونه به نظر می‌رسد که نمود اعتراض از قلمرو خیابان‌ها خارج شده و هرچند مدت زمانی در زندان‌ها و اعتصاب غذای زندانیان سیاسی خودنمایی می‌کرد، اما مدت‌هاست که بیشتر رسانه‌های شده است؛ و البته در رسانه‌های خارج از ایران. بر همین اساس بود که حتی در سخنان رسانه‌های گوناگونی روزانه‌ی محسن سازگارا که از همان آغازین روزهای اعتراض به کودتا به‌طور مرتب و بدون وقفه در اینترنت منتشر می‌شود، و همیشه یکی از منابع مستحکم و مؤثر تشویق و ترغیب مردم به انجام اعتراض‌های خیابانی مسالمت‌آمیز ولو به مدت پنج دقیقه بوده است، این‌بار اما نوعی شک و تردید مشهود بود. حتی او نیز سخن از دو احتمال می‌داد: حضور مردم یا سکوت و غیبت آنها. البته با گرایش تلویحی به بیشتر بودن احتمال دومی. به همین دلیل بود که بر روش‌های جایگزین تأکید می‌کرد تا مبادا از اساس واکنشی در میان نباشد. حاکمیت نیز شاید به خاطر اطمینان از غیبت مردم بود که بازی‌ای را آغاز کرد و علم دوستی را برافراشت. البته تعبیر دقیق نظر آنها این بود که آیا افراد معترض بیایند یا ما دوباره دوست شوید و ما نیز قول می‌دهیم که شما را ببخشیم. عده‌ای از جناح معترضان یا این بازی را جدی گرفتند و یا شاید اصلاً خودشان از پیشنهاددهندگان نهانی این بازی بودند و یا حتی اگر می‌دانستند بازی جدی نیست، اما تحلیل‌شان - و بیشتر آرزوی‌شان - این بود که شاید بتوانند در وضعیت کنونی، بازیگران دارای قدرت سرنیزه را در عمل از تظاهر به دوستی به سمت دوستی بکشانند.

پس بر آن شدند که امتحانی بکنند و در وصف وحدت - حتی در سایت‌های معترضان - گفتند و یاد ایام ماضی را که همه چیز به خوبی و خوشی - البته برای آنان و نه برای همه‌ی مردم - می‌گذشت خالی کردند. شاید در خفا آه و

که نسبت به مردم، خاصه بیچارگان ظلم‌ها روا می‌داشتند، الکل می‌خوردند و سگها را در آغوش می‌گرفتند، ایستاده می‌شامیدند و تخم عداوت و کدورت را در زمین دلها می‌پاشیدند، نسبت به برادران سنت جماعت، بد دهانی می‌کردند و در نهانی ایجاد کدورت می‌کردند و با چشم بد نظر به عیالات و دختران دوشیزه و ناموس مردم می‌نمودند.

در آن صفحه به سگ پرستی معروف و به ستمگری موصوف شدند. دف را ز دست درویشان قادری می‌گرفتند و پیروی از خرافات پا دری می‌نمودند، به هر جا ماموریت پیدا می‌کردند ریشه‌ی مردمان را می‌کنند. اعتنا به مال و جان و عصمت مردمان نمی‌کردند. در مساجد و معابد با کفش می‌رفتند و مراعات احترامات مذهب و آئین دیانت را نمی‌کردند، به سالیان دراز، زرها گرد کردند و سیما اندوختند و خانمانها سوختند و در موقع تهاجم دشمن، تمامی را تقدیم دزدان یاغی نمودند، بعضی کشته شدند و عده‌ای اسیر اردوهای اجانب شدند، بعضی دیگر کیف-های مملو از اسکناس را که از ده هزار تومان تا سی هزار تومان محتوی بود، تقدیم دزدان نموده، به تبدیل لباسهای کهنه و پاره، سر خویش گرفتند و راه بیابان در پیش. الدهر یومان یوم لک و یوم علیک. در امثله پیشینیان است که مادر دزدان گاهی سینه خوردند و گاهی سینه زنند.

هر که فریادرس روز مصیبت خواهد گو در ایام سلامت به جوانمردی کوش

یک ماه قبل از واقعه‌ی هابله، به الهام غیبی عیال و اطفال صاحب منصب نجیب خود را به سندانج کردستان صحیح و سالم برده و رسانیدم. باری برویم بر سر بقیه داستان. عده‌ای که اسیر اجنبی شدید، خلع سلاحمان نمودند و هر چه تقاضای جنگ کردیم، صاحب-منصبان رشید که نقش دیوار بودند اجازه ندادند. عده‌ای هم که از مریوان به کردستان بایستی رهسپار شویم، هر یک حامل دو قبضه تفنگ بودیم که بایستی اسلحه‌ی دولت را ببریم کردستان و تا قریه رزاب که هیجده فرسنگ مسافت است، فقط یک نان برای رفع جوع و غذای سه شبانه روز به ما دادند. در بین راه «خیل چته» که یاغیانی هستند که باغبان چهل و ستم این نهالهای گمراهی را غرس نموده و به خون مظلومان درین سنوات اخیر آبیاری شده‌اند، بر ما تاختند و اسلحه تمام جمعیت نظامی را که آلت مُعطله بودیم، برداختند.

در منزل دیگر یک عده دیگر آمدند، لباس و کفش و کلاه ما را به غارت بردند، چیزی که تفاوت داشت از ما کسی را نکشند و بعضی جاها مرد و زن دهات عرض راه، ترحم‌آنانی به ما می‌دادند. یک عده از ما بیچارگان خسته و مانده برهنه و گرسنه به باغ و بوستان که می‌رسیدند، از فرط جوع و گرسنگی غوره نارس و هندوانه‌ی نیمرس خوردند و مبتلا به تب شدید شدند و اغلب در راه و بیراهه ماندند و مردند. من غریب بینوا هم که از سابق نفاقت داشتم، نیمه جانی بدر برده، لخت و برهنه خود را به سندانج رسانیده، قریب یک ماه در بیمارستان لشکر متوقف تا به حمد الله بهبودی در حالم پدید شد و دست غیب یاریم فرمود و شفا یافتم و خرجی از همدان رسید و به سوی وطن شتافتم. تهیه لباس و تدارک اثاث نموده، با سه نفر از همقطاران به طرف همدان رهسپار شدیم.

اواخر ماه رمضان که در شهر (سندانج) بهم خوردگی حاصل کرد، ما چهار نفر به قریه صلوات آباد آمدم، شب را تا چند ساعت در قریه راحت و رفع خستگی کرده و رفقا گفتند تا تاریکی شب حایل است برویم. من مایل نبودم که شب حرکت کنیم چون رفقا تصمیم به حرکت داشتند، آنچه منع کردم به سمع قبول نپذیرفتند و می‌رویم و می‌رویم گفتند. ناچار به واسطه تنهائی با آنها همراهی کرده، از عدم حزم و احتیاط کور شدیم و قریب یک فرسنگ از آبادی دور، در همان گردنه، ده نفر پیاده به ناگاه ما را چون حلقه‌ی انگشتری در میان گرفتند و به مقدار کفایت کتک خوردیم و آنچه داشتیم از لباس و توشه و ره-آورد، تقدیم دزدان کلان نموده و تا قریه دهگلان لخت و برهنه و سر و پای برهنه، چهار فرسنگ مسافت را پیمودیم و از این پیش آمد ناگوار یکدیگر را ملامت می‌نمودیم. یک شب در آنجا در خانه پیره زالی پناه آورده و روز دیگر از آنجا به قریه‌ی قروه که شش فرسنگ مسافت است آمدم.

فضل الهی شامل شد که من مبلغ پنج تومان خرجی داشتم، در موقع کتک خوردن از راهزنان، شب تاریک بود و موقع تاریکی در زیر سنگی پنهان کرده بودم و آن قلیل وجه اسباب نجات ما شد که در بین راه به درپوزه و گدائی دچار نشویم و خرج راه و کرایه‌ی ماشینی از قروه به همدان را کفایت کرد. روزانه سیم خود را به همدان رسانیدیم، شکر حق نمودیم که از آن مهلکه رستیم و عاقبت به عاقبت پیوستیم. اللهم اجعل عواقب امورنا خیراً به محمد و اله الطاهرین.

منابع:

یادداشت‌های شخصی و کتاب گلین راز تالیف حکیم سید حسن مدنی، صفاءالحق همدانی. روزشمار تاریخ ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی تالیف دکتر باقر عاقلی.

قدرت مانور مردم در داخل کشور و به تبع، چهره‌های شاخص معترض یعنی کروی و موسوی، بستگی بسیار زیادی به مجموعه‌ی کنش‌های کنشگران ایرانی خارج‌شین پیدا کرده است. باز بودن دست خارج‌شینان صرفاً در این نیست که می‌توانند شعارهای تندتری سر دهند و مطالبات فرو خورده‌ی هموطنان‌شان در داخل کشور را رساتر از آنها به گوش جهانیان برسانند. مهم‌تر از آن، این است که مردم ایران در خارج از مرزهای کشور خیلی راحت‌تر می‌توانند تشکل یافته‌تر کنش‌گری کنند و این که به هیچ روی نیازمند روزهای حکومتی برای بیان اعتراضات‌شان نیستند. این خود یک پیش‌کنش است. می‌توان و باید هر روز را بدل به کابوسی برای اشغالگران ایران کرد.

بر بساطی که بساطی نیست علی پورنقوی

کارآملاین:

رویدادهای پس از اظهارات خامنه‌ای قاعدتاً این نکته را نیز بایست بر او فاش کرده باشند که تکیه بر بساط ولایت فقیه، دیگر حتی نزدیکترین‌ها به او را هم به تمکین و نمی‌دارد. خامنه‌ای در آخرین برآمد خود به احتیاط بسیار مخالفت اش را با انتصاب رحیم‌مشرقی به سمت نماینده ویژه رئیس‌جمهور به عنوان اقدامی موازی با وزارت امور خارجه، ابراز کرده است، اما پیشتر از آن نظر خویش را در مشاجرات بر سر "مکتب ایران" فروبلعیده بود. روزهای آتی نشان خواهند داد که آیا او موفق خواهد شد بساط ولایت اش را برپا نگاهدارد و یا ناگزیر است آمریت رقبای حکومتی اش را فروبلعد.

اظهارات چندی پیش خامنه‌ای در دیدار با جمعی از مسئولان جمهوری اسلامی، که گفته بود "باید کسانی را که جزو مجموعه نظام بوده اند، اما بر اثر اشتباه یا غفلت کنار افتاده اند، با نصیحت و دلالت به راه برگرداند"، طبعاً و به درستی سوالاتی از این دست را برانگیخت که هدف و مخاطبان دور و نزدیک این اظهارات چه کسانی هستند، پیامد عملی آنها چه خواهد بود، مخاطبان چگونه واکنشی خواهند داشت و ...

اشارات موجود در خود این اظهارات، تکرار محتوای آنها در بعضی نمازجماعات پسین، و استقبال کسانی چون رضا اکرمی و غلامرضا مصباحی‌مقدم، از اعضای شورای مرکزی جامعه روحانیت مبارز، از این سخنان و مرتبط کردن آنها به "حوادث بعد از انتخابات" دیگر تردید چندانی باقی نمی‌گذاشتند که سیاست "جذب حداکثری" خامنه‌ای، قاعدتاً رفسنجانی را منظور دارد و در فراسوی محدوده حاکمیت فعلی، موسوی، کروی و خاتمی را هم هدف گرفته است.

کمی پس از اظهارات خامنه‌ای نوشته‌ای از ابوالفضل فاتح، مسئول کمیته اطلاع رسانی ستاد میرحسین موسوی، انتشار یافت که در آن فاتح با توسل به "خطر بیگانه"، نقش خامنه‌ای و موسوی در "کنترل سطح منازعه داخلی" را ستوده و "سبز و غیرسبز" را به آشتی و "سردادن فریاد مشترک بر سر بیگانه" دعوت کرده بود. این نوشته قرینه پررنگ دیگری بر این برداشت بود که نه تنها خامنه‌ای در کار سیاست "جذب حداکثری" خویش است، بلکه این سیاست پزواکهانی را حتی در میان دورترین مخاطبان آن نیز یافته است. برداشتی که اینجا و آنجا "برداشت آشتی" نام گرفت.

مکمل عملی این برداشت، اعلام تعلیق "سعید مرتضوی، دادستان پیشین تهران، حسن زارع دهنوی مشهور به قاضی حداد، معاون وقت امنیت دادستان تهران و علی‌اکبر حیدری فر، قاضی شعبه اول دایره دادگاه انقلاب" به عنوان متهمان در پرونده جنایات کهریزک بود. تعلیق نامبردگان از مناصب قضائی شان و فراهم آمدن امکان اقامه دعوی علیه آنان در این پرونده، تنها ۴ روز پس از اظهارات خامنه‌ای رخ داد و این در حالی بود که پیشتر از آن کشمکش حادی درون حاکمیت از سویی، و از سوی دیگر در میان خانواده‌های قربانیان کهریزک و بخشهایی از دستگاه قضائی بر سر اعلام تعلیق جریان داشت. با توجه به محکومیت ۲ نفر دیگر از متهمان پرونده کهریزک به اعدام و اتفاق اخیر، می‌شد نتیجه گرفت که سیاست "جذب حداکثری"، اگر بخواهد توفیقی نسبی برای خامنه‌ای کسب کند، باید دستکم اقدامات مورد نظر رفسنجانی در نماز جمعه ۲۶ تیر پارسال را، که او تاکنون بر اجرای آنها اصرار داشته است، به عنوان سقف عمل خویش بپذیرد.

افسوس هم سر داده باشند و نذر و نیاز هم کرده باشند که موضوع جدی شود و همگی خلاص از این همه نامالایمات شوند. کسی نمی‌داند.

در اینجا بود که موسوی و کروی گفتند ما در راهپیمایی روز قدس شرکت می‌کنیم. یعنی ما به غیبت مردم باور نداریم و اگر ما بیابیم آنها نیز می‌آیند. باز هم یعنی این که جذب این بازی بیگانه نمی‌شویم. واقعیت آن است که اگر آنها نیز این بازی را باور می‌کردند و آن را به دیده پذیرش می‌نگریستند، بدون تردید دست به خودکشی سیاسی زده بودند.

هنگامی که حاکمان دیدند این دو تن نه بازی خورده‌اند و نه حاضرند که روز قدس در خانه بمانند، و ای بسا که هم‌همی امیدشان به برگزاری یک روز آرام در آخرین جمعه‌ی ماه رمضان را بدل به یأس کنند، به ناچار تدبیری اندیشیدند. پیش اجازه بدهید خیلی مختصر، توضیحی در باب تحلیل گفتمان ارائه کنم.

در تحلیل گفتمان اعتراضی، سه مؤلفه، بسیار اساسی و حیاتی است: پیش‌کنش، کنش و واکنش. به نظر من هریک از این سه مؤلفه در گفتمان اعتراضی سال ۱۳۸۸ دارای یک نماینده است. به ترتیب: مهدی کروی، میرحسین موسوی، سیدمحمد خاتمی.

پیش‌کنش‌گر، منتظر واقعه نمی‌نشیند. خودش رویداد را می‌آفریند. با اینکه دست کم، شرایط ایجادش را فراهم می‌کند. مثال بارز آن در گفتار و رفتار مهدی کروی است. چه پیش از انتخابات و چه پس از آن. پیش از انتخابات با پذیرفتن حداکثری مطالبات، حتی موسوی را هم ناچار می‌کرد که در مواقعی از پذیرش گزینشی و حداقلی مطالبات به سمت پذیرش حداکثری گام بردارد. احمدی‌نژاد را هم مجبور می‌کرد که در سطح و عمقی وسیع‌تر و ژرف‌تر دروغ بگوید. تا شاید قدری از عملیات روانی وی را خنثی کند، اما نتوانست و کینه‌اش را در پنجم کردن رتبه‌ی کروی در میان چهار نامزد بروز داد.

پس از انتخابات هم که نیازی به مثال ندارد. کافی است به قضیه‌ی تجاوز به هنگام بازداشت‌ها و بازجویی‌ها در زندان‌ها اشاره کنیم که به جرئت می‌توان گفت کمر رژیم جمهوری اسلامی را شکست و کینه‌ای از او بر دل حاکمان نشان داد که تا لحظه‌ی مرگشان آن را فراموش نخواهند کرد.

آخرین کاری که کروی انجام داد و در نوع خودش می‌توانست نمونه‌ی بارز و بسیار موفقی از یک پیش‌کنش باشد و تا حدودی هم شد این بود که اعلام نکرد روز قدس از کجا وارد راهپیمایی خواهد شد. این باعث نگرانی کودتاچیان شد. کنش‌گر در بطن رویداد حرکت می‌کند. از آن عقب می‌افتد اما به‌قدرت از آن پیشتر می‌رود. مثال آن را در بند فوق گفتم. موسوی به لحاظ ویژگی‌های شخصیتی‌اش و نیز به خاطر خواسته‌های حداقلی‌اش همواره در حد یک کنش‌گر بوده است. یادمان نرود که او خود را اصولگرایی اصلاح‌طلب می‌نامید.

واکنش‌گر هم که خود پیداست که نه واقعه‌ساز و نه همراه با واقعه در حرکت است. او فقط واکنش نشان می‌دهد و راستش، در این مقال نمی‌خواهم راجع به واکنش‌ها چیزی بنویسم.

با این توضیحات بود که اتاق فکر کودتا اقدام به عملیات ایدایی در مقابل خانه‌ی مهدی کروی کرد. آنها می‌بایست چند روز جلوتر از روز قدس این عملیات را کلید می‌زدند تا جامعه را به اصطلاح «سونداژ» کنند. چه اگر این کار را درست صبح روز قدس انجام می‌دادند، این خطر را داشت که با واکنش غیر مترقبه‌ی مردم مواجه شوند و این یعنی همان چیزی که کروی به دنبالش بود: یک «پیش‌کنش ناب».

در واقع، اگر مردم واکنش نشان می‌دادند در روز قدس نبود و طبعاً گسترش نمی‌یافت. یعنی به تعبیر کودتاچیان به راحتی می‌شد آن را جمع کرد و اگر واکنش نشان نمی‌دادند- که ندادند- در نتیجه، این عملیات در روز قدس در عمل تبدیل به محاصره‌ی کروی در خانه‌اش می‌شد- که شد. در این مجال نمی‌توان به این موضوع نیز پرداخت که چرا مردم واکنش نشان ندادند. آسیب‌شناسی آن بماند برای گفتاری دیگر.

با این حال می‌توان چنین گفت که کودتاچیان باز هم مجبور شدند در روز قدس هزینه بپردازند. علاوه بر امنیتی و پادگانی کردن خیابان‌ها هم چون روز ۲۲ بهمن سال گذشته، این بار به جای اینکه به کروی خارج از خانه حمله کنند که همان هم باعث شد تا در همان روز ۲۲ بهمن باز هم حدیثی برای بازگویی به وجود آید، او را در خانه محصور کردند که در عمل باز هم حدیثی برای گفتن خلق شد.

پس می‌توان چنین نتیجه گرفت که هم کودتاچیان باختند و هم معترضان. چون روز قدس سال ۱۳۸۹ نه مانند روز قدس سال ۱۳۸۸ شد و نه مانند روزهای قدس پیش از آن. اما آیا می‌توان گفت که این روز باخت - باخت به نفع کسی هم تمام شد؟ به نظر من آری؛ روز قدس سال ۱۳۸۹ نشان داد که مردم ایران به اعلا درجه به یاری هموطنان‌شان در خارج از کشور نیازمندند.

خویش در امور آن کشورها برمی گمارد.

[۲] چندی پیش احمد جنتی، دبیر شورای نگهبان، ادعا کرد به اسنادی دست یافته که نشان می دهند آمریکاییها یک میلیارد دلار در اختیار رهبران معترضان به نتایج انتخابات ریاست جمهوری گذاشته اند. او همچنین گفته بود: "آمریکاییها یک میلیارد دلار از طریق افراد سعودی ... به سران فتنه دادند و ... گفتند اگر توانستید نظام را منقرض کنید، تا پنجاه میلیارد دلار دیگر را هم می دهیم." این اظهارات احمد جنتی با واکنش تند کروی و موسوی رو به رو شد. آنها از جنتی خواسته اند تا مستندات خود را در این زمینه ارائه کند. ولی تاکنون چنین سندی ارائه نشده است.

کفتگو با بهروز خلیق مسئول هیئت سیاسی - اجرایی



کار - آتلین :

پیرامون تحریم های بین المللی و برخی مسائل مطروحه در مورد سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) تاثیر تحریم ها بر اقتصاد کشور فلج کننده خواهد بود! تبلیغات روزنامه کیهان و سایت حکومتی پارسینه علیه سازمان

تحریم های بین المللی به تدریج به موضوع مهم صحنه سیاسی کشور تبدیل می شود. ارزیابی شما از تاثیر تحریم های بین المللی بر اقتصاد و سیاست کشور چیست؟

تحریم های بین المللی ادامه دارد و روز بروز بر دامنه آن افزوده می شود. آخرین مورد، اقدام دولت ژاپن است. دولت ژاپن، روز جمعه ۱۲ شهریورماه، تحریم های اقتصادی تازه ای را علیه ایران به تصویب رسانید. این تحریم ها شامل مسدود کردن دارائی های ۸۸ شرکت، ۱۵ بانک و ۲۴ نفر از اتباع ایرانی می شود.

در بیانیه ای که مدتی پیش با امضای هیئت سیاسی - اجرایی انتشار یافت، به طور مفصل به پیامدهای اقتصادی تحریم ها پرداخته شد. معمولاً تاثیر تحریم کوتاه مدت نیست و در میان مدت می توان تاثیرات آن را به عینه دید. اما در حال حاضر دو مسئله عمل می کند. یکی اینکه تحریم ها تازه آغاز نشده است و چندین سال است که جمهوری اسلامی با تحریم های بین المللی روبرو است و امروز تاثیرات آن تحریم ها در حوزه های مختلف اقتصادی قابل مشاهده است. مسئله دوم این است که اقتصاد کشور با بحران روبرو است و شاخص های کلان اقتصادی منفی است. در چنین حالتی تحریم ها که ابعاد فوق العاده گسترده ای دارند، در کوتاه مدت تاثیرات خود را خواهند گذاشت. تاثیر تحریم ها بر اقتصاد کشور دامنه دار و فاجعه بار خواهد بود.

دولت اوپاما و اتحادیه اروپا نظارت و کنترل بی سابقه ای را برای اجرای تحریم ها اعمال می کنند. دولت اوپاما و اتحادیه اروپا راه های فرار جمهوری اسلامی از تحریم ها را شناسایی کرده و آن ها را مسدود می کنند. به عنوان نمونه می توان به کشتی ها اشاره کرد. جمهوری اسلامی اسم کشتی های خود را تغییر داده و یا آنها را به مالکیت دیگران در می آورد تا بتواند کالاها را حمل کرده و وارد کشور کند. اما این بار دولت اوپاما جلو آن را گرفته است. تحریم های این دوره اخیر با تحریم های قبلی به طور کیفی متفاوت بوده و تاثیر آن بر اقتصاد کشور فلج کننده خواهد بود. از امکانات جمهوری اسلامی برای مقابله با تحریم ها، مرتباً کاسته می شود. ادعاهای سران حکومت مبنی بر بی تاثیر یا کم تاثیر بودن تحریم ها، با واقعیت انطباق ندارد و تبلیغی بیش نیست. تحریم ها این بار، روی نفت، گاز و بنزین متمرکز شده است. یعنی قلب اقتصاد کشور را نشانه گرفته است.

بعد از تصویب قطعنامه چهارم شورای امنیت علیه ایران، آیا جمهوری اسلامی علانمی برای حل بحران هسته ای به جامعه جهانی نشان داده است؟ جمهوری اسلامی بدون توجه به تحریم های بین المللی، برنامه هسته ای خود را پیش می برد. جمهوری اسلامی نه به شفاف سازی برنامه هسته ای تن می دهد

در ضمن نباید ناگفته گذاشت که سخنان خامنه ای در بحبوحه "جنگ مغلوبه" میان "مکتب ایران" رحیم مشائی و "مکتب اسلام" شریعتمداری و همفکران طرفین ابراز شده بودند. بنابراین می شد آنها را، اگر چه سودای رخنه در جنبش سبز و رهبران آن را نیز داشته بوده باشند، اما در اساس دعوتی از "نزدیکترین خودیها" برای رفع اختلافاتشان، آنهم در شرایطی که عرصه بین المللی پرتهدید و پرتهدیدتر می شود، تلقی کرد؛ آخر در زمانی که فرمانده ستاد کل نیروهای مسلح جمهوری اسلامی، سرلشگر فیروزآبادی، مشائی را به "جرم علیه امنیت ملی" متهم و او را با صدام حسین مقایسه می کند، و مشائی بلافاصله توسط احمدی نژاد به عنوان نماینده ویژه او، آن هم در امور خاورمیانه منصوب می شود [۱]، دیگر لایذ تنها از عهده خامنه ای به عنوان "فصل الخطاب" باید بر بیاید که به غائله خاتمه بخشد.

موضعگیری متین موسوی در دیدار با جمعی از "فرزندان خانواده های ایثارگران" آشکار کرد که سیاست خامنه ای، ولو اگر سقف پیشگفته را بپذیرد و، ای بسا مهمتر از آن، اگر زبان تفرعن را هم کنار بگذارد، تنگتر از آن است که به اهدافی که در جنبش سبز جستجو می کند، نائل آید. موسوی در این دیدار بر "آزادی، عدالت و تفاهم بر سر پاسداری از حقوق ملت" به عنوان "نقطه وصل تشکلهای سیاسی" تصریح کرده و از این که "مرزهای خودی و ناخودی به تدریج کمرنگ می شوند و به جای آن تعامل و گفت و گو می نشیند" سخن رانده است. اما به مراتب قابل توجهتر از واکنش موسوی نسبت به "برداشت آشتی"، واکنش محافل دولتی و طرفداران احمدی نژاد نسبت به این برداشت بود: هفته ای پس از اظهارات خامنه ای، حیدر مصلحی، وزیر اطلاعات دولت احمدی نژاد، ادعا کرد که "کمک کشورهای خارجی به سران فتنه و واقعیت دارد و بیش از یک میلیارد دلار هم بوده است" [۲]. رسانه های متعلق و یا بسیار نزدیک به دولت، همچون روزنامه رسمی دولت (شبکه ایران)، خبرگزاری فارس و بسیاری دیگر، هم به هجوم سنگینی علیه فاتح، جنبش سبز و "برداشت آشتی" دست زدند. این واکنشها در اساس حاوی دو پیام روشن به خامنه ای بوده اند که: ۱- از سودای جنب رهبران جنبش سبز دست بکش، ۲- از این پس سیاست خویش را در هماهنگی با "ما" تنظیم کن.

می توان گفت که مجموعه کنشها و واکنشهای جریان احمدی نژاد در ارتباط با اظهارات خامنه ای، از فرادای این اظهارات، همانا رساندن این دو پیام، و به خصوص پیام دوم، به خامنه ای بوده است. این جریان هر آن کس را که احتمالاً خامنه ای برای "جذب" در نظر داشته بوده باشد، از تاخت و تاز مصون نگذاشته است. علاوه بر آنچه فوقاً گفته شد، تعرض به کروی و تهدید خاتمی که "اول باید از مردم عذر بخواهد و بعد محاکمه شود"، از زمره تعرضات اخیر آنان علیه رهبران جنبش سبز بوده اند. اما علم کردن مجدد مورد مهدی هاشمی و این که او باید به کشور برگردد و محاکمه شود، ایستار جریان مذکور را نسبت به مصالحه احتمالی با رفسنجانی نیز آشکار کرد. همچنین در کادر کاملاً محدود درون حاکمیت و در درون "اصولگرایان"، و تا آنجا که مشاجرات حول "مکتب ایران" و "مکتب اسلام" دور می زد، نیز دعوت خامنه ای به "دعوتی از ناشنویان" تبدیل شد، که حتی از جانب تمایلات نزدیکتر به خامنه ای هم اطاعت نشد و از جمله در همین آخرین روزها شاهد تجدید حمله به مشائی از جانب لیباس نادران بودیم.

این که جریان احمدی نژاد حاضر به تمکین بی مواجب به سیاستهای خامنه ای نیست و او را "فصل الخطاب" نمی داند و طالب سهم خویش در مواردی است که باید حرف آخر زده شود، پیشتر از این نیز بر خامنه ای روشن شده است. فراتر از این، رویدادهای پس از اظهارات خامنه ای قاعدتاً این نکته را نیز بایست بر او فاش کرده باشند که تکیه بر بساط ولایت فقیه، دیگر حتی نزدیکترین ها به او را هم به تمکین و انقیاد نمی دارد. خامنه ای در آخرین برآمد خود به احتیاط بسیار مخالفت اش را با انتصاب رحیم مشائی به سمت نماینده ویژه رئیس جمهور به عنوان اقدامی موازی با وزارت امور خارجه، ابراز کرده است، اما پیشتر از آن نظر خویش را در مشاجرات بر سر "مکتب ایران" فروبلعیده بود. روزهای آتی نشان خواهند داد که آیا او موفق خواهد شد بساط ولایت اش را برپا نگاهدارد و یا ناگزیر است امریت رقبای حکومتی اش را فروبلعد.

[۱] اهمیت انتصاب رحیم مشائی به سمت نماینده ویژه رئیس جمهور در امور خاورمیانه، به مثابه نشانه ای هم از حدت تقابله و هم از گسیختگی در دستگاه مدیریت کشور، در این است که فیروزآبادی "مکتب ایران" را راهبرد "ایرسرمایه داری" توصیف کرده بود؛ راهبردی که "می خواهد مانع از اتحاد بین کشورهای اسلامی شود". یعنی کشورهایی که بخش اعظم آنها در خاورمیانه اند. پس فیروزآبادی "مکتب ایرانی" مشائی را مشخصاً محلّ در مناسبات با کشورهای اسلامی می داند و احمدی نژاد بیدرنگ همان مشائی را به عنوان نماینده ویژه

سازمان مطرح شدند. از جمله هفته گذشته ابتدا سایت پارسینه و سپس روزنامه کیهان خبر از انشعاب در سازمان دادند. می توانید توضیح دهید که جریان انشعاب در سازمان چیست؟

پارسینه جزو سایت های حکومتی است. در این سایت مطلبی با عنوان "انشعاب دوباره در سازمان چریک های فدایی خلق شاخه اکثریت" درج شد و کیهان بر پایه مطلب پارسینه با ادبیات خود اعلام کرد که "گروهک فدائیان خلق شاخه اکثریت برای چندمین بار دچار انشعاب شده است". دستاویز پارسینه و کیهان برای اعلام انشعاب در سازمان، "فراکسیون کمونیستی" است و لغو عضویت آقای سیاوش در سازمان.

آقای سیاوش چند سال قبل بدون اطلاع ارگان های سازمانی فراکسیونی را به نام "فراکسیون کمونیستی" راه انداخت. ارگان های سازمان مکررا به او مراجعه کرده و از جمله در آخرین مراجعه خواستند که بر طبق اساسنامه پلاتفرم، لیست اعضا و نام رابط فراکسیون را در اختیار شورای مرکزی قرار دهد. در این مراجعه به او گفته شد که فراکسیون توسط گروهی از اعضای سازمان تشکیل می شود و هویت جمعی دارد. تشکیل فراکسیون توسط یک عضو و فراکسیون یک نفره بی معنی است. اما او مراجعات متعدد ارگانها را بی پاسخ گذاشت و به کار غیرقانونی خود ادامه داد. او به هیچوجه حاضر نشد که رابطه خود را با سازمان تنظیم کند. لذا هیئت سیاسی - اجرایی برپایه گزارش گروه کار تشکیلات، عضویت وی در سازمان را لغو کرد. در همین رابطه دبیرخانه شورای مرکزی سازمان طی انتشار اطلاعیه ای، اعلام نمود: "آقای سیاوش عضو سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) نیست و "فراکسیون کمونیستی" تعلق به سازمان ندارد و فعالیت او تحت عنوان "فراکسیون کمونیستی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)" (غیرقانونی است. سازمان در مقابل آقای سیاوش و فعالیت فراکسیون وی هیچ مسئولیتی برعهده ندارد".

جالب این جا است که پارسینه و کیهان لغو عضویت سیاوش را به عنوان انشعاب در سازمان جا زده اند. تا کنون سابقه نداشته است که کنار گذاشتن یک عضو، انشعاب به حساب بیاید. این امر نشان می دهد که دست شریعتمداری و رسانه های حکومتی در تبلیغ علیه سازمان ما تا چه اندازه خالی است. اولین بار نیست که کیهان شریعتمداری دست به چنین کارهایی می زند. کیهان هر چند وقت به مناسبت های مختلف علیه سازمان مطلب می نویسد.

آقای سیاوش در مطالبی که منتشر کرده، گفته است که کمونیست ها از سازمان کنار گذاشته می شوند. این ادعا تا چه حد واقعی است؟

او لغو عضویتش در سازمان را به خاطر نقض اساسنامه، عدم پرداخت حق عضویت و رفتارهای غیر سازمانی را به عنوان حذف کمونیست ها از سازمان جا می زند. این ادعا، کذب محض است. در سازمان عده رفقائی که خود را کمونیست می دانند، کم نیستند. آنها در صفوف سازمان به فعالیت خود ادامه می دهند و از همان حقوقی برخوردارند که دیگر اعضای سازمان.

آقای سیاوش در خارج از کشور به عضویت سازمان درآمد و در این مدت رفتارهای نامناسبی از خود نشان داد که موجب ناراحتی اکثر اعضای سازمان گردید. برخورد او با دیگر اعضای سازمان همواره غیررفیقانه و تهمت زنی بود. مطالبی که او هم اکنون منتشر می سازد، برخورد استالینیستی او را نشان می دهد. به همین خاطر هم در سازمان نفر دومی پیدا نشد که با او تا مدتی همراه شود. ابتدا دو عضو سازمان با او همراه بودند. یکی از آن دو رفیق به خاطر بیماری درگذشت و رفیق دیگر به خاطر رفتار غیرمعارف و غیردمکراتیک آقای سیاوش، از همراهی با او امتناع کرد. این رفیق دلایل عدم همراهی خود را با او طی مطلبی توضیح داده است که در کارآنلاین آمده است.

او تنها ماند و کار فراکسیون یک نفره را ادامه داد. تا جایی که ما اطلاع داریم کسانی خارج از سازمان بودند که او را در این کار تشویق می کردند و در راه اندازی سایت و اداره آن با او همکاری می نمودند. اما او همکاران خارج از سازمان را برای ارگانهای سازمان معرفی نمی کرد و ما هم از هویت این افراد شناخت نداشتیم.

آقای سیاوش در مطلب خود اتهامات زیادی به سازمان و برخی از مسئولین وارد کرده است. این اتهامات تا چه حد پایه دارد؟

اتهامات او بی پایه است. من فقط به یک مورد آن که قبلا هم توسط کسان دیگری مطرح شده و برگرفته از کتاب "سفر بر بالهای آرزو" است، می پردازم. آقای نقی حمیدیان در این کتاب نوشته است که در اولین انتخابات کمیته مرکزی سازمان بعد از انقلاب در شمارش آرا تقلب شده و "در شمارش آرای هادی غلامیان دست کاری کردند تا وی به عضویت مرکزیت در نیاید" (کتاب مزبور - صفحه ۲۹۷). (آقای حمیدیان این موضوع را به نقل از رفیق مهدی فتاپور نقل کرده است. من مدتی قبل به ایشان مراجعه کردم و خواهان توضیح در این زمینه شدم و خواستم صحت و سقم این مسئله را روشن کند. او این

و نه در جهت جلب اعتماد بین المللی گام موثر بر می دارد. برعکس به اقداماتی دست می زند که نگرانی جامعه جهانی از برنامه هسته ای را افزایش داده و بر این گمان که ایران در پی دستیابی به سلاح هسته ای است، دامن می زند. آخرین مورد آن به گزارش مؤسسه علوم و امنیت بین الملل بر می گردد. به گفته این مؤسسه جمهوری اسلامی علیرغم تحریم های سازمان ملل با استفاده از تجهیزات تازه در تأسیسات نطنز، موفق شده است روند غنی سازی اورانیوم را بهبود ببخشد و آن را با کارایی بیشتری به انجام برساند. به گفته این مؤسسه، این همان روندی است که ایران اگر می خواهد اورانیوم را به سطح تسلیحاتی برساند باید طی کند. آژانس بین المللی انرژی هسته ای نیز اعلام کرده است که ایران در حرکت جدیدی در تخطی از قطعنامه های سازمان ملل، تجهیزات جدیدی را برای غنی سازی بیشتر اورانیوم راه اندازی کرده است. به گفته دیده بان هسته ای سازمان ملل در وین، ایران به تازگی آشکاری متشکل از ۱۶۴ سانتریفیوژ مرتبط با یکدیگر و رشته ای از ماشین آلات را برای غنی سازی اورانیوم تا درجه خلوص ۲۰ درصد در تأسیسات غنی سازی نطنز راه اندازی کرده است. رشته آشبار دیگری در این مکان از ماه فوریه گذشته شده است که به تولید اورانیوم با درجه خلوص نزدیک به ۲۰ درصد مشغول است. احمدی نژاد اخیرا لایحه جدیدی را امضا کرد که به موجب آن، دولت موظف به ادامه غنی سازی اورانیوم تا سطح ۲۰ درصد خواهد بود. ضمناً در لایحه جدید آمده است "همکاری دولت با آژانس بین المللی انرژی هسته ای باید تنها محدود به قواعد کلی معاهده منع اشاعه جنگ افزار هسته ای (ان پی تی) باشد." این لایحه هرگونه همکاری فراتر از الزامات ان پی تی را منع می کند. جمهوری اسلامی اعلام کرده است که از اوائل سال آینده دست به کار ساختن ۱۰ مرکز جدید غنی سازی اورانیوم خواهد زد. علی اکبر صالحی رئیس برنامه هسته ای جمهوری اسلامی به تلویزیون دولتی گفته است که جستجو برای یافتن مکان تأسیس این مراکز به مراحل نهایی نزدیک می شود. به گفته او ساخت تأسیسات جدید غنی سازی اورانیوم تا انتهای سال جاری شمسی (ماه مارس) و یا اوائل سال آینده آغاز خواهد شد. تأسیسات جدید غنی سازی در دل کوه ساخته خواهند شد.

تداوم این اقدامات و بی توجهی به خواست جامعه جهانی به تشدید تحریم ها منجر خواهد گشت و کشور ما در شرایط بس نامساعدی قرار خواهد گرفت. تحریم ها بیش از همه به زندگی کارگران، زحمتکشان و طبقه متوسط جامعه آسیب می زند.

تحریم های بین المللی و خطر حمله نظامی روی چالش های درون حکومت چه تأثیراتی گذاشته است؟

چالشهای درون حکومت مدتی بود که حدت یافته بود. اما ولی فقیه با پیش کشیدن تحریم ها و تهدیدهای جهانی کوشید که آن را مهار سازد و نگذارد که اوج گیرد. بدنبال سخنان وی جلسه مشترک دولت و مجلس برای گفتگو تشکیل شد، توافق شد که جلوی درز اختلافات به رسانه ها گرفته شود و مسائل از راه گفتگو حل گردد. در حال حاضر ولی فقیه قادر است که چالشهای درون حکومت را در کوتاه مدت مدیریت کند. ولی از یکسو اقتدار وی در درون حکومت ضربه جدی خورده و از سوی دیگر جریان راست سنتی دیگر نمی خواهد به سرکردگی راست افراطی تن دهد. بر اثر عملکرد دولت احمدی نژاد، تحریم های بین المللی و بحران اقتصادی و حضور جنبش اعتراضی، اختلافات مدام در درون حکومت زاده می شود و به چالش بین نیروهای درون جریان حاکم تبدیل می شود. آخرین مورد آن به برنامه پنجم توسعه بر می گردد که به موضوع نزاع دولت و مجلس تبدیل شده است و پس از کار چندین ماهه مجلس روی آن، احمدی نژاد تهدید کرده است که برنامه را پس خواهد گرفت.

آیا جمهوری اسلامی می تواند حول مقابله با تحریم های بین المللی جریان های سیاسی و گروه های مختلف اجتماعی را بسیج کند و با خود همراه سازد؟

گرچه بخش قابل توجهی از جریان های سیاسی و گروه های مختلف اجتماعی با تحریم های اقتصادی مخالفند، اما جمهوری اسلامی به سادگی قادر نخواهد شد که جریان های سیاسی و اکثریت مردم ایران را حول مخالفت با تحریم بسیج کند و یا اینکه با تبلیغات، افکار عمومی را علیه مخالفت با تحریم برانگیزاند. همانند کاری که چند سال قبل در ارتباط با حق دستیابی ایران به تکنولوژی هسته ای انجام داد.

حکومت جمهوری اسلامی مسئول اصلی قرار گرفتن کشور ما در این شرایط خفگیر است. برای حل بحران هسته ای و جلوگیری از سوق یافتن کشور به سوی فاجعه، لازم است که گردانندگان حکومت به مذاکره روی آورند و سیاست شفاف سازی برنامه هسته ای و اعتمادآفرینی را پیش ببرند و به رای مردم ایران تمکین کنند.

سئوال بعدی بر می گردد به مسائلی که در هفته های گذشته در رابطه با

اخیرا کتابی منتشر شده است با نام "زمان انتخاب". این کتاب مصاحبه میشل تبمن با آقای رضا پهلوی است. در این کتاب آقای رضا پهلوی به نقل از "یکی از مهم ترین رهبران فدائیان خلق" در مورد سیاست های محمدرضا شاه مطلبی گفته است. آیا از مسئولین سازمان با او دیدار و صحبت هایی داشته اند؟

آقای رضا پهلوی در این کتاب نوشته است "یکی از مهم ترین رهبران فدائیان خلق اخیرا به من گفت: "به نظر من پدر شما مرتکب دو اشتباه اساسی شد: اول تاسیس حزب واحد رستاخیز بود و دوم آزاد گذاشتن بی حد مخالفان از جمله خود من. او در زمان مقتضی رفتار سرکوبگرانه از خود نشان نداد!". متأسفانه آقای رضاپهلوی اسم "یکی از مهم ترین رهبران فدائیان خلق" را در کتاب خودش نیآورده است تا مشخص شود چه کسی چنین اظهار نظری داشته است تا گوینده خود مسئولیت گفتاراش را برعهده گیرد. نیابردن اسم، ابهاماتی را برانگیخته است.

ما این مسئله را پیگیری کردیم ولی گوینده چنین مطلبی برای ما مشخص نشد. تا آنجا که به سازمان ما مربوط است اعضای شورای مرکزی سازمان ما با آقای رضاپهلوی ملاقاتی نداشته اند. اگر منظور آقای رضاپهلوی "یکی از مهم ترین رهبران فدائیان خلق" نسل اول فدائیان باشد که در دهه ۴۰ و ۵۰ فعال بودند، من کسی را سراغ ندارم که توسط ساواک دستگیر و محکوم نشده باشد. بعید به نظر می رسد که به غیر از طرفداران سلطنت، کسی پیدا شود و از "آزاد گذاشتن بی حد مخالفان" در دوره محمدرضا شاه سخنی به میان آورد. در زمان محمدرضا شاه کمتر مخالفی وجود داشت که بیرون از زندان به سر برد. در آن زمان زندان ها از مخالفان رژیم شاه پر بود و بیش از سه هزار زندانی سیاسی در سطح کشور وجود داشت. در آن سال ها نه تنها مخالفین دستگیر، شکنجه و محاکمه می شدند، بلکه حتی کسانی که کتاب های صمد بهرنگی و یا نوشته های علی شریعتی را خوانده بودند، بازداشت، محاکمه و به حبس محکوم می شدند. جوانهایی که سال ها عمر خود را به خاطر کتاب خواندن در زندان های رژیم شاه گذراندند، اندک نبودند.

آقای رضا پهلوی با این "نقل و قول"ها که صحت آن برای ما روشن نیست، نمی تواند جنایات بیشماری را که در زمان پدر ایشان صورت گرفته است، بپوشاند. از جمله کشتار ۹ تن از زندانیان سیاسی. رفیق بیژن جزینی و شش تن از گروه او و دو تن از مجاهدین. بخشی از مسئولین سازمان ما رفتائی هستند که در دوره شاه در زندان بودند و شکنجه شدند. اگر ایشان اطلاعی ندارد، ما حاضریم تعداد و اسامی کسانی را که در زیر شکنجه های جلادان شاه شهید شدند، برای او ردیف کنیم، صحنه های شکنجه و رنج هائی را که در آن زمان در سلول ها و شکنجه گاه ها تحمل کردیم، در رسانه ها برای او بازگو کنیم.



مسئله را تکذیب کرد و نامه ای را که برای آقای حمیدیان ارسال کرده و خواستار تصحیح آن شده است، در اختیار من گذاشت. از آنجا که این نامه تا کنون منتشر نشده و این موضوع دستاویز مخالفان سازمان تا کنون قرار گرفته است، من در این جا نامه او را می آورم تا واقعیت امر روشن گردد:

نقی عزیز!

در انتخابات اولین کمیته مرکزی سازمان و سایر انتخابات ها هیچ رانی جابجا نشد و آنچه شما در رابطه با انتخابات اولین کمیته مرکزی سازمان در کتاب درج کرده اید، بدلائل زیر صحیح نیست:

۱. شما نوشته اید که منبع شما در این رابطه من هستم و آنچه شما نوشته اید از من شنیده اید. من در هیچ کجا چنین صحبتی نکرده ام و بنابراین آنچه در اینجا آمده از پایه بر اساس یک برداشت نادرست شکل گرفته. من آنزمان با حضور هادی در راس سازمان بدلیل مسائلی که در تیم های چریکی اتفاق افتاده بود موافق نبودم و به او رای ندادم ولی در رابطه با موضوع مورد بحث شما، تنها یک بار در یکی از مسافرت هایم به تاشکند در استراحت جلسه هیات سیاسی گفتم کنار گذاشتن هادی از کمیته مرکزی بدون هیچ توضیحی نادرست بود. او رهبر سازمان بود و ما درست نبود که به او رای ندادیم و او را از کل کمیته مرکزی کنار گذاشتیم. ما حداقل میتوانستیم در اضافه کردن اعضا به جمع ۸ نفره هادی را اضافه کنیم و این بی توجهی ما بدون وجود دلیل مشترک کاری زشت و غیر مسئولانه بود. به نظر میرسد که شما این صحبت مرا آنگونه که در کتاب آمده برداشت کرده اید

۲. من در این انتخابات و شمارش آرا هیچ نقشی نداشتم. مسئولیت برگزاری انتخابات با حیدر (محمد دبیری فرد (و منصور (رضا غیرایی) بود. متأسفانه منصور کشته شده ولی حیدر زنده است و تمامی روند را بخاطر دارد و همانطور که خودتان با وی صحبت کرده اید، تمام روند را بخاطر دارد و همه اظهارات مطرح شده در این نامه را تایید می کند.

۳. در این انتخابات قرار بود ۱۵ نفر انتخاب شوند. تعداد رای دهندگان هفتاد و یک نفر بود. علت انتخاب اولیه ۸ نفر این بود که تنها ۸ نفر موفق شدند ۵۰ درصد آرا (۳۶ رای) را بدست آورند. شما شرایطی را توضیح داده اید که بین فرخ و هادی باید یکی انتخاب می شده. این تنها در شرایطی میتوانست اتفاق افتد که قرار می شد کمیته مرکزی ۸ نفره باشد. اگر آرا هادی و فرخ مساوی می شد یا هر دو انتخاب و یا هر دو حذف می شدند و اساسا این حالت که باید بین این دو یکی انتخاب میشده در این انتخابات بی موضوع بود. چنین حالتی فقط میتوانست برای نفرات ۱۵ و ۱۶ پیش آید و نه برای نفر هشتم.

۴. در این انتخابات نه تنها هادی رایش با فرخ مساوی نبود بلکه حتی نفر نهم هم نبود. نفر نهم انوشیروان لطفی بود. این موضوع به این دلیل یادمانده که او دو رای کمتر از حد نصاب داشت (۳۴ رای) و چون من او را شایسته می دانستم از این که انتخاب نشده بود خیلی ناراحت شدم. هشت نفر انتخاب شده، چهار نفر بعدی (انوشیروان لطفی، بهزاد کریمی، علی توسلی و نقی حمیدیان) را به کمیته مرکزی اضافه کردند. هادی نه تنها رایش با فرخ مساوی نبود بلکه جزو نفرات بعدی هم نبود. تنها نفری که در جلسه ما مورد بحث قرار گرفت و به کمیته مرکزی اضافه نشد، جمشید طاهری پور بود که تعدادی از هشت نفر انتخاب شده با او مخالف بودند. هادی از آنجا که در رده های بعدی بود مورد بحث قرار نگرفت و به عنوان عضو علی البدل به همراه مصطفی مدنی، اصغر سلطان آبادی، اکبر کامیابی، بهروز سلیمانی و حشمت ربیسی برگزیده شد. با توجه به دلایل فوق آنچه در کتاب آمده صحیح نیست و بر اساس برداشت نادرست از یک صحبت نوشته شده است.

مهدی فتاپور

آخر ماه اوت، کنگره حزب مشروطه ایران (حزب لیبرال دمکرات) در برلین برگزار شد. گزارشی از برگزاری این کنگره در رسانه ها منتشر شده و در آن آمده است که "آقای فریدون احمدی از سازمان فدائیان ایران" در آن کنگره مشارکت داشته و سخنرانی کرده است. آیا او از جانب سازمان در این کنگره شرکت کرده است یا به صفت شخصی؟

گزارش به گونه ای تنظیم شده است که جای این برداشت را باز گذاشته است که گویا از جانب سازمان نماینده ای در این کنگره شرکت کرده بود. باید بگویم که سازمان ما مناسباتی با حزب مشروطه ایران ندارد و دعوتی هم از سازمان برای شرکت در کنگره صورت نگرفته بود. لذا از جانب سازمان نماینده ای در این کنگره مشارکت نداشت و آقای فریدون احمدی هم به صفت شخصی در کنگره حزب مشروطه ایران حضور داشت و در آن جا نظرات خودش را بیان کرده است.

ناصر فکوهی:

ایدئولوژی‌ه کردن جامعه؛ خودکشی سیاسی است

مدرسه فمینیستی:

ایلنا (هادی حسین نژاد): رنوس نظریه فکوهی درباره سیاست‌های فرهنگی و تحولات آن چنین است: مسئولان دولتی باید بدانند که جامعه اصل است و نه قدرت. مهمترین تغییرات اساسی حاصل از انقلاب؛ اجتماعی شدن شدید و شتاب یافته زنان و به وجود آمدن جامعه‌های است که زنان در آن حضوری دائم و همه جانبه دارند او تاکید دارد که؛ این جامعه را نمی‌توان به همان شیوه‌هایی اداره کرد که یک جامعه کاملا مردانه را.

از نگاه وی، واقعیت فرهنگ جامعه با سلسله مراتبی کردن و پاسخ‌های ایدئولوژیک و سختگیرانه کاملا مغایر است. سیستم آمرانه‌ای این بار اتفاقا کل یک سیستم را با توهم و تصور و ادعای اینکه در حال محافظت و تقویت آن است؛ به سوی نابودی می‌برد درست مانند همان اتفاقی که در افغانستان و عراق شاهدش بودیم و تا چند سال دیگر در لیبی، کوبا، مصر، کره شمالی هم اتفاق خواهد افتاد.

به راستی مقوله فرهنگ یکی از پیچیده‌ترین مقولات بشری در جوامع مختلف است. در این گفتگو قصدمان طرح سوالاتی پیرامون ویژگی‌های «فرهنگ» و تغییرپذیری آن در شرایط مختلف و البته بررسی تغییرات و تحولات فرهنگی ایران در دوره‌های لاقلم معاصر بوده است. که دکتر ناصر فکوهی (جامعه‌شناس) به این پرسش‌ها؛ پاسخ گفت.

*کلمه فرهنگ، در شنیدار نخست معانی خاصی همچون اصلیت و ریشه‌های تاریخی را تعبیر می‌کند و این مفهوم در ذهن مخاطب؛ ماهیتی منسجم و خلل ناپذیر می‌نماید. اما با پذیرش سیر صعودی و رو به پیشرفت جریان‌های اجتماعی در گذر زمان، قبول تغییر و تحول فرهنگ برای شنونده پذیرفتنی می‌شود. آیا می‌توان گفت خاصیت ماهوی فرهنگ؛ تحول است یا باید پذیرفت که تحولات به محوریت اصلیتی ثابت اتفاق می‌افتند؟

– ابتدا باید بگوئیم که «فرهنگ» همچون همه واژگان دیگری که در زبان ما وجود دارند (و اینجا من خودم را به یک زبان در شکل متعارف و رسمی آن محدود می‌کنم) دارای معنای واحدی نه از جانب کسی که آن را به زبان می‌آورد و نه از جانب کسی که آن را می‌شنود، نیست. در اغلب موارد، ما از آنجاکه اکثریت افراد یک جامعه را از یک نظام آموزش عمومی عبور داده‌ایم که در آن کلمات در زبان مشخصی انتقال می‌یابند، می‌توانیم بگوئیم معنایی غالب‌تر هم وجود دارد، نظیر همان که گفته شد اما حتی همین معنا نیز به صورت دل‌بخاها‌های تعمیم یافته و برای همه یکسان تصور می‌شود. این بحث را ادامه نمی‌دهم زیرا ما را به مسائل گسترده‌ای می‌کشاند که فرصت باز کردنش را در اینجا ندارم، تنها تاکید می‌کنم که در زبانی که از این پس به کار می‌برم، معنای فرهنگ در علوم اجتماعی بطور عام و در انسانشناسی به طور خاص،

موردنظرم خواهد بود. فرهنگ در این معنا، به مجموع مختصات مادی و غیرمادی عمدتا اکتسابی و تا اندازه‌ای انتسابی در یک جامعه و در یک مقطع زمانی / مکانی خاص اطلاق می‌شود که به آن جامعه؛ هویت و انسجام درونی و برونی داده و جامعه برای حفظ خود، آن را به صورت نسلی و از طریق ابزارهای آموزشی در محور زمانی از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌کند. البته این تنها یکی از تعاریف فرهنگ است. اما وقتی از اصلیت یا اصلیت در فرهنگ و تحول صحبت می‌شود؛ باید گفت که مفهوم اصلیت فرهنگی منتهاست زیر سوال رفته است بدین معنا که ما نمی‌توانیم امروز جامعه‌های را بیابیم که فرهنگی «خالص» داشته باشند. همه فرهنگ‌ها در درجه‌های مختلف به یکدیگر پیوند خورده و با یکدیگر آمیخته و در حال تبادل فرهنگی با یکدیگر هستند. فرهنگی که این تبادل با محیط را به هر شکلی قطع کند؛ خود را محکوم به نابودی دیر یا زود خواهد کرد. این نکته‌ای است که بسیاری از انسانشناسان تا گذشته‌های بسیار دور آن را تعمیم می‌دهند. مثالی بزینم: آنچه ما؛ فرهنگ غرب می‌نامیم، چیزی نیست جز ترکیب فرهنگ یونانی- رومی از یکسو، فرهنگ یهودی- مسیحی از سوی دیگر و فرهنگ اسلامی از سوی سوم، که در ترکیبی تاریخی و در طول صدها سال در دو سوی دریای مدیترانه شکل گرفت و سپس به دلیل وقوع انقلاب صنعتی به وسیله اروپا جهانی شد.

بنابراین برای یافتن «فرهنگ» خالص ما به احتمال قوی باید از موقعیت انسانی خارج می‌شده‌ایم تا فرهنگ‌هایی صرفا مبتنی بر یک جامعه بسیار کوچک مثلا یک دسته جماعت پیدا می‌کرده‌ایم که رابطه‌ای با هیچ جامعه و جماعت دیگری نداشته باشند. اصلاتی در کار نیست. اما این امر نافی آن نیست که هر جامعه‌ای بتواند به صورت داوطلبانه و با تکیه بر گروهی از پیش‌شرطها، در قالب

قراردادی نوعی «اصلت» و «انسجام» فرهنگی ایجاد کند و همان را پایه پیوند میان اعضای کمابیش گسترده خود بگیرد.

زبان یکی از این قراردادها است که با گسترش پهنه مفهومی‌پذیری مشترک؛ ایجاد اشتراک و محوریت فرهنگی می‌کند. سایر باورها نمادین و بسیاری از مهارت‌ها و محصولات مادی نیز می‌توانند چنین خاصیتی را داشته باشند. پس در عمل ما دارای هسته‌های نسبتا سخت یا بهتر است بگوئیم نسبتا پایدار هستیم که در طول زمان امکان «جامعه‌پذیری» را به وجود می‌آورند. این هسته‌ها اما بسیار انعطاف‌پذیرند و به صورت متناقض‌نمایی میزان و شانس بقای آنها بستگی به نوع مبادله‌ای دارد که با پیرامون‌های فرهنگی خود، یعنی با هسته‌های دیگر انجام می‌دهند.

اما درباره تحول فرهنگ باید گفت؛ تحول برای فرهنگ در حکم زندگی و رشد است، اگر فرهنگی تحول نیابد بی‌شک از میان خواهد رفت. در قرن نوزدهم در جوامع غربی گفته می‌شد که فرهنگ‌های شرقی، راکد هستند و در تاریخ «درجا» می‌زنند. بعدها گروهی از روشنفکران همین جوامع «شرقی» هم تصور کردند کشف جدیدی کرده‌اند و این موضوع را تکرار کردند غافل از آنکه اصولا امکان ندارد که هیچ فرهنگی «درجا بزند»، در جا زدن در مفهوم فرهنگی مثل آن است که ادعا کنیم یک موجود زنده بدون متابولیسم، بدون حرکت، بدون تولید مثل و سایر خصوصیات حیات، «زنده» است و دارد در زندگی «درجا» می‌زند. (البته این را بگوئیم که فرهنگ‌های سنتی در همه جوامع به نسبت فرهنگ‌های مدرن بسیار ایستا بوده‌اند ولی ایستایی به معنای نبود مطلق تغییر نیست) بنابراین همه فرهنگ‌ها تحول می‌یابند اما میزان سرعت، کمیت، کیفیت و چگونگی توزیع تغییرات، نوع تغییرات و بسیاری مولفه‌های دیگر بین فرهنگ‌های مختلف و در مقاطع زمانی/ مکانی یک فرهنگ واحد هرگز یکسان و ثابت نیست و به وسیله میلیون‌ها عامل درونی و برونی تغییر می‌کند. این خصوصیتی است که فرهنگ‌ها را به پرتحرک‌ترین، قابل انعطاف‌ترین و در عین حال غیر قابل پیش‌بینی‌ترین نظام‌های موجود در عالم حیات تبدیل می‌کند و اصولا مفهوم پیش‌بینی را بی‌معنا می‌کند مگر آنکه آن را با شرایط بسیار پیچیده و در قالب سناریوهای متعدد نسبی کنیم.

*چه چیز باعث تغییر و تحول فرهنگ یک جامعه می‌شود و این پرسش در گذر زمان چه روندی خواهد داشت. آیا می‌توان بازه‌ی مشخصی از زمان (مثلا پیدایش نسل‌های جدید) را برای ایجاد تغییر در فرهنگ یک جامعه عنوان کرد؟ – تغییر و تحول، به نظر من «ناگزیر» است که البته معنی این حرف آن نیست که تحول «جبری» است (جبر معنای قانون و عدم قابلیت جز یک تغییر مشخص در یک روند خاص را دارد که به همین دلیل نیز بی‌معنا است و دیده‌ایم که فرایندهای جبری تقریبا هیچگاه به صورتی که پیش‌بینی می‌شده‌اند اتفاق نیافتاده‌اند) اما معنی «ناگزیر» بودن در آن است که تغییر برای فرهنگ حکم شرط اول حیات و تداوم آن را دارد. مثالی که در رابطه با موجود زنده زدم به نظرم کاملا گویاست. تغییر در فرهنگ یعنی مبادله، از زمانی که فرهنگی چیزی را داد و چیزی را گرفت، حال چه این داد و ستد با عناصر درونی خودش باشد یا عناصر برونی، دیگر همان فرهنگ پیشین نیست، اما در اینجا هم تمثیل بیولوژیک به یاری ما می‌آید تا موضوع را درک کنیم: بدنی که گرسنه بماند شروع به استفاده از منابع درونی خود می‌کند (یک داد و ستد درون‌سویه ولی به محض آنکه امکانی برایش فراهم شود از این مبادله خارج شده به طرف یک مبادله برون‌سویه می‌رود. مثلا کار می‌کند تا بتواند خود را تغذیه کند. در موقعیت نخست ما به سوی نوعی «خودکفایی» اجباری می‌رویم که نتیجه آن در بهترین حالت «بقا» اما به شدت ضعیف شدن و خود را در موقعیت نابودی قرار دادن است. اما در حالت دوم، مبادله اسباب قدرت می‌شود زیرا به فرهنگ امکان می‌دهد همه قابلیت‌های بالقوه خود را به فعل درآورد. البته در اینجا نیز باید توجه داشت که همانطور که استفاده به موقع و بجا از منابع درونی، یعنی حدی از خودکفایی باعث قدرتمندتر شدن فرهنگ می‌شود، بیش از حد در مبادله با برون پیش رفتن، یعنی مبادله یکسویه مثل آدمی که فقط مصرف کند، ولی کاری نکند، باز هم باعث نابودی فرهنگ می‌شود. پس می‌بینیم همه چیز در رابطه بسیار ظریفی نهفته است که بتواند داده و ستاده‌ها را با یکدیگر بنابر فرایند مثبتی برای رشد یک فرهنگ هماهنگ کند و قانونی در اینجا وجود ندارد، اما نیاز به ابتکارهای بسیار زیادی است تا فرهنگ ضربه نخورده؛ ضعیف نشود و رشد و شکوفای حد اکثری خود را بیابد. این نکته را هم اضافه کنیم که چه در تغییرات حاصل از عناصر درونی و چه در تغییرات ناشی از عناصر برونی، نیاز به «وجود» اولیه چنین عناصری هم هست، طبعاً اگر فرهنگی پیشینه‌ای تاریخی – فرهنگی برای تغذیه شدن از آن نداشته باشد، یا به هر دلیلی روابط بیرونی خود را کاهش یا از میان برده باشد، باز هم همان مشکلات خطرات برایش پیش خواهد آمد.

* غالباً وقتی پای تغییر به میان می‌آید، یکسری از عوامل آن طبیعی و برخی مصنوعی (با خاستگاه‌های انسانی ولو از سوی بخشی از جامعه) در آن دست دارند. به راستی تا چه اندازه این تغییرات حاصل نیاز و طبیعت جوامع هستند و جریان‌های خاص با اهداف مختلف (اعم از جریان‌های سیاسی، اقتصادی، هنری و غیره) که از سوی عده‌ای دنبال می‌شوند، چقدر می‌توانند بر فرهنگ عمومی جوامع تأثیرگذار باشند؟

– پاسخ این پرسش را تا حدی در بالا گفتیم. باوجود این باید اضافه کنیم، که ما نمی‌توانیم برای همه فرهنگ‌ها در همه زمان‌ها و مکان‌ها قانون صادر کنیم. همه چیز بستگی دارد به اینکه از چه فرهنگی در چه مقطعی سخن می‌گوئیم و تازه در چنین حالتی هم باز باید ببینیم که هدف‌های کوتاه و درازمدت ما چیست. مثالی برایتان بزنم. ممکن است فرهنگی در زمانی خاص، یک سیاست خودکفایی یعنی استفاده از منابع داخلی و کاهش منابع بیرونی را پیش بگیرد تا سبب شود که قابلیت‌ها و توانایی‌هایش برای مقاومت در برابر سختی‌های موجود افزایش یابد و سپس بار دیگر شروع به مبادله با بیرون کند. در این زمینه مثال تاریخی روشنی وجود دارد و آن سیاست‌های پروتکسیون‌نویسی (اقتصادی) کشور ناز توسعه یافته کنونی در دوره‌ای از تاریخشان که به قرن نوزده و نیمه نخست قرن بیستم برمی‌گردد، مربوط می‌شود، درحالی‌که از نیمه قرن بیستم این کشورها هر چه بیشتر به سوی سیاست‌های ضدپروتکسیون‌نویسی پیش رفتند و مبادله با بیرون را تشویق کردند. و امروز با بروز بحران، بار دیگر صحبت از سیاست‌های پروتکسیون‌نویسی در بخش‌هایی از اقتصاد می‌شود. در فرهنگ نیز چنین است. سیاست‌گذاری‌های فرهنگی همه کشورها نشان دهنده نوعی «مدیریت» در مبادلات فرهنگی و تعیین جهت این مبادلات است که در اغلب موارد نیز با حوزه سیاسی پیوند خورده‌اند. اما اگر خواسته باشیم از نوعی «طبیعت» در اینجا صحبت کنیم باید بگوئیم که فرهنگ‌ها نیز همچون همه پدیده‌های انسانی و شاید بتوان گفت طبیعی بر اساس اصل «اقتصاد» عمل می‌کنند یعنی کمترین هزینه با بیشترین فایده به همین دلیل است که به عنوان مثال امروز کسی در دنیا نمی‌تواند با ساختن فیلم‌هایی نظیر فیلم‌های آمریکایی به جنگ فیلم‌های آمریکایی برود. زیرا در فرایند هزینه-سود از پیش بازنده است. اگر تماشاچی انتخاب آزاد داشته باشد، باید چیزی متفاوت با فیلم آمریکایی اما همانقدر یا بیشتر جذاب به او عرضه کرد تا بتوان وی را به سالن سینما یا پای تلویزیون کشاند، و نه همان فیلم آمریکایی را با کیفیت بدتر.

فرهنگ‌ها، قابلیت‌های بسیار زیادی برای مبادله و برای تربیت یافتن این مبادله دارند اما همواره باید بدانیم که نه آن مبادله و نه آن «تربیت» در خلاء انجام نمی‌گیرند و فرایندهای «سرایت»، «تقلید»، «مد» و بسیاری دیگر از فرایندهای فرهنگی در اینجا دخیل هستند که باید به آنها در سیاست‌گذاری توجه داشت. متأسفانه اغلب کشورهای جهان سوم به دلیل عدم شناختشان از فرایندهای فرهنگی در این زمینه‌ها به ساده‌ترین و بی‌اثرترین کار، یعنی ممنوعیت‌ها، متوسل می‌شوند که در کوتاه‌مدت اثری بسیار محدود و در درازمدت اثری در ست معکوس با سیاست حمایت از محصول فرهنگی داخلی در برابر محصول فرهنگی خارجی را دارند.

*باتوجه به نوع حکومت‌ها در طول تاریخ، حاکمان در هر دوره و زمان به سیاست‌گذاری‌های فرهنگی دست زده‌اند و عموماً گونه‌ی خاصی از فرهنگ را به عنوان «فرهنگ رسمی» جامعه تبلیغ و ترویج کرده‌اند. به عنوان مثال فرهنگی که در دوران پهلوی از سوی حکومت ترویج می‌شد و اکنش‌های متعددی را در جامعه برانگیخت (مثل داستان کشف حجاب). از این حیث جایگاه حکومت‌ها را در تغییر و تحول فرهنگ یک جامعه چگونه ارزیابی می‌کنید و دولتی‌های امروز در همین جایگاه چگونه ظاهر شده‌اند؟

– سیاست‌گذاری فرهنگی به عبارتی همان «جامعه‌پذیر» کردن گروه‌های انسانی است که لزوماً ولو اینکه در سرزمین خاصی زندگی کنند و ولو آنکه به زبان واحدی سخن بگویند، آمادگی و حتی تمایل به «زندگی با هم» را ندارند. این تمایل تا پیش از به وجود آمدن دولت‌های ملی در قرن نوزده اصولاً از آنها خواسته هم نمی‌شد به همین دلیل جماعت‌ها به صورت گروه‌های بسیار کوچکتری دیده می‌شدند مثلاً روستاها، که رابطه آنها با جماعت‌های دیگر از خلال نقطه‌ای مرکزی می‌گذشت: پادشاه، کلیسا، حاکم محلی و غیره. در این حالت تجمع جماعت کوچک با یک فرهنگ مشترک یا نسبتاً مشترک در پهنه کوچکی (یک روستا) و در عمق اندکی (حافظه روستایی) اتفاق می‌افتاد، درحالی‌که دولت‌های ملی نیاز به آن داشتند که این تعلق‌های عمودی (جماعت به مرکز) را به دو نوع تعلق عمودی و افقی (یک جماعت به جماعت‌های دیگر) نیز تبدیل کنند در نتیجه نیاز به آن بود تا از خلال فرایندهای «ملت‌سازی» و «دولت‌سازی» ایجاد حافظه ملی، تاریخ ملی، گذشته و آینده، هویت‌های ملی و غیره مفهوم فرهنگ هم؛ در محور افقی (ملت) هم در محور عمودی (دولت)

گسترش یابد. بنابراین ابتدا به این نکته توجه داشته باشیم که مفهوم هژمونی دولتی، یعنی تمایل و اصرار به غالب شدن یک فرهنگ رسمی، در رابطه‌ای دوگانه میان بالا و پایین و در دولت ملی شکل می‌گیرد. دولت‌های باستانی چندان اهمیتی بدان نمی‌دادند که «اتباعشان» چه رفتارهای روزمره‌ای داشته باشند و به عبارت دیگر «نظم»ی را که از آنها می‌خواستند بسیار محدود بود. بسیاری از قدرت‌ها نظیر امپراتوری‌های ایران و روم، حتی زمانی که کشوری را اشغال می‌کردند، همان حکام سابق را سر جایشان ایفا می‌کردند و به مردم اجازه می‌دادند به همان زبان پیشین و همان آداب و رسوم و دین قبلی خود بمانند، پدیده‌ای که با به وجود آمدن دولت‌های ملی به کلی از بین رفت. دولت‌های استعماری که همان دولت‌های ملی اروپایی بودند تمام فشار و خشونت خود را به کار می‌بردند که زبان، دین و آداب و رسوم و حتی شیوه‌های غذا و پوشش مردم زیر قدرت خود را تغییر دهند.

پس ما با پدیده‌ای مدرن سر و کار داریم که از یک رابطه دوگانه ارادی (شکل‌گیری دولت‌های ملی دموکراتیک) یا اجباری (شکل‌گیری دولت‌های ملی استبدادی و استعماری) حاصل می‌شد و می‌شود. سیاست‌گذاری‌های دولتی در این شرایط هدف اعلام شده «انسجام» را دنبال می‌کند، در این هم شاید نباید شک کرد که این دولت‌ها واقعاً به دنبال انسجام باشند. اما مشکل آنجاست که هر اندازه این قرارداد یکسویه‌تر و اجباری‌تر باشد (استبداد، استعمار) شکنندگی آن بیشتر شده و هر اندازه قراردادی داوطلبانه‌تر (ولو بر اساس نظام‌های از خود بیگانه‌ساز) باشد، قدرت و قابلیت بیشتری به تداوم دارد. دلیل آنکه نظام‌های دموکراتیک در جهان امروز به نسبت ده، بیست، سی یا صد سال پیش دائماً رو به افزایش دارند، این است که «اقتصادی»ترین نظام‌ها، یعنی کم‌هزینه‌ترین و پرسودترین نظام‌ها هستند، در درجه نخست برای مدیران آنها، یعنی سیاستمداران و سپس برای مردم هستند. البته در اینجا ما شاهد اتفاقی دیگر نیز در تداوم سیاست‌های استعماری و نواستعماری بوده‌ایم و آن ژئوپلیتیک‌های پیچیده، خطرناک؛ دستکاری‌کننده و شکننده قدرت‌های بزرگ است که در بسیاری موارد با بازی قدرت در کشورهای کوچک، با انجام کودتاها، بر سر کار آوردن حکومت‌های خشن، استبدادی و غیره و حمایت از آنها، بیشتر از آنکه به سود و زیان این کشورها فکر کنند، منافع بلافصل خود را در نظر گرفته‌اند که البته همین قدرت‌ها نیز امروز در حال پس دادن تالوان این سیاست در کشورهای خودشان و در همه جهان هستند. پس، سیاست‌گذاری فرهنگی باید رابطه‌ای دوگانه باشد. قدرت‌ها بنابر ذات خود تمایل بدان دارند که خود را بر فراز جامعه احساس کنند، درحالی‌که هیچ قدرتی، حتی قدرت‌های توتالیتری نظیر آلمان هیتلری و شوروی استالیانیستی نیز چنین نبوده‌اند و سرانجام سقوط آنها از جایی آغاز شده که تصور کرده‌اند از جامعه قوی‌ترند. جامعه اصل است و بنابراین، معادله «اقتصادی» در اینجا آن است، که بیشترین سازش و هماهنگی میان سیستم مرکزی قدرت و پیرامون اجتماعی تابع آن به وجود بیاید. البته در جهان کنونی مسائل بسیار پیچیده‌تر از این هستند اما اگر خواسته باشیم موضوع را به سادگی بگوئیم همین است. سازگاری و تبعیت قدرت‌های مرکزی از پیرامون اجتماعی‌شان و این پیرامون امروز در کشور ما همچون همه جهان بر اساس «تکثر» و «تفاوت» شکل می‌گیرد. بنابراین مهمترین وظیفه هر دولتی آن است که بتواند این تفاوت را مدیریت کرده و از اینکه به سوی آنومی و از هم پاشیدگی سیستم اجتماعی برود؛ جلوگیری کند و ابزار زور باز هم در اینجا بیشتر از آنکه یک درمان باشد، یک داروی مخدر و آرام بخش خطرناک است، زیرا علائم هشداردهنده بیماری و نقاطی که باید بیشتر به آنها توجه کرد را خاموش می‌کند. «درد» در سیستم آناتومیک بدن، معادلی برای «تنش» در سیستم اجتماعی است، بنابراین وقتی عضوی به درد می‌آید، علامتی به ما می‌دهد که شروع «تشخیص» و درمان نیز تنها از همان نقطه می‌توان آغاز شود. داروی آرام بخش، در این حالت درد را از میان می‌برد و بیماری را از چشم ما پنهان و نقاط حساس را به نقاطی شبیه به سایر نقاط تبدیل می‌کند؛ از این رو در تشخیص؛ هیچ چیز به اندازه موارد مخدر خطرناک نیستند. البته زمانی که تشخیص انجام شد، در عین حال که ما می‌توانیم «درمان» را آغاز کنیم می‌توانیم از داروهای آرام بخش نیز استفاده کنیم و در اغلب موارد حتی ناچاریم. برای مثال اگر با پدیده‌ای چون بزهرکاری در جامعه روبرو می‌شویم، پیش از آنکه سیاست زور را برای از میان بردن آن به کار ببریم؛ باید دلایل آن را تشخیص دهیم، سپس در عین حال که آن را درمان می‌کنیم بشک ناچار خواهیم بود اندکی نیز از زور استفاده کنیم، اما خود می‌دانیم که این کار موقتی است. درحالی‌که در حالت اول به دلیل از میان رفتن ظاهری درد، تشخیص غیرممکن می‌شود، و بیماری شروع به رشد پنهان در کالبد می‌کند و سپس با عوارض خطرناک‌تری ظاهر می‌شود.

جامعه پیش از انقلاب ندارد و این جامعه نیازهای فرهنگی بسیار بالایی دارد که خواستار پاسخ یافتن به آنها است و تغییرات نیز ناشی از همین امر هستند. *ما همیشه در کنار کلمه فرهنگ، کلمه ضدفرهنگ را شنیده‌ایم. به بیانی دیگر همیشه در ارزیابی تغییرات فرهنگی از کلمه‌ای با عنوان «ابتدال» ترسیده‌ایم. اما مرز ابتدال کجاست؟ از سوی دیگر ما در مواجهه با مدرنیته، تجربیاتی که غریبان طی چندین دهه و به تدریج داشته‌اند را یک شبه میزبان شدیم. بر این اساس آیا ابتدال یعنی هر چیزی که از بیرون دایره فرهنگی هر جامعه به آن وارد می‌شود؟

- ترجیح می‌دهم از مفاهیم «مثبت» و «منفی» استفاده کنم. چون فکر می‌کنم که «ابتدال» مفهوم مبهمی است. ابتدا بگویم که برخلاف آنچه ممکن است تصور شود ما در کشورهای غربی نیز مخالفان سرسختی بر علیه فرهنگ‌هایی که آنها را «مبتدل»، «پست»، «بیگانه»، «بی‌ارزش» و غیره می‌دانند؛ داریم که در بسیاری موارد دست به اعمال خشونت‌آمیز نیز می‌زنند. اصولاً وحشت و هراس از «دیگری» یعنی از موجودی که شبیه ما نیست، نوعی «بیگانه ترسی» است که پیشینه درازی در جوامع انسانی و حتی در نزد جانوران دیگر دارد. در اینجا ما به دو سوال می‌رسیم، نخست آنکه آیا یک فرد یا یک جامعه حق دارد هر نوع دیگری از فرهنگ را که هر دلیلی تأییدش نمی‌کند، رد کند یا دست به نوعی سلسله مراتبی کردن این پدیده بزند و دوم اینکه آیا این رد کردن یا سلسله مراتبی کردن باید به چه صورتی انجام بگیرد و حد آن چیست؟ پاسخ سیاه و سفید به این سوال می‌تواند از جانب یک جناح ایدئولوژیک سختگیر کاملاً مثبت و از جانب جناح درست معکوس با آن، کاملاً منفی باشد. اما در واقعیت فرهنگی، مسائل به صورت دیگری می‌گذرد. پاسخ‌های ایدئولوژیک و سختگیرانه اصولاً محلی از اعراب ندارند، زیرا نه عملی هستند و نه کارا مگر آنکه با یک سیستم بسیار گسترده امرانه همراه شوند که زیان‌های بسیار بیشتر از کنترل ادعایی‌اش در زمینه فرهنگ است، چنین سیستم امرانه‌ای همانطور که بارها در قرن بیستم و حتی در سال‌های اخیر شاهد آن بوده‌ایم؛ می‌تواند کل یک سیستم را با توهم و تصور و ادعای اینکه در حال محافظت و تقویت آن است به سوی نابودی ببرد.

این اتفاقی است که در افغانستان و عراق شاهدش بودیم و تا چند سال دیگر بی‌شک در کشورهای چون لیبی، کوبا، مصر، کره شمالی هم اتفاق خواهد افتاد. ایدئولوژی‌ها کردن سیستم‌ها اصولاً بر این است که به سوی ساختارهای خیالی است که فوق‌العاده خطرناک هستند زیرا با واقعیت انطباق ندارند در نتیجه فشار زیادی به آن می‌آورند تا آن را با خود انطباق دهند و همین فشار می‌تواند بیشتر یک خودکشی سیاسی تلقی شود تا نوعی راه‌حل برای از میان بردن مخالفان آن ایدئولوژی. اما از سوی دیگر، مدعیان به اصطلاح لیبرالی داریم که به صورتی تحقیق‌کننده از آزادی بی‌قید و شرط و از نبود هیچ حقی در سلسله مراتبی و ارزش‌گذاری در فرهنگ صحبت می‌کنند، این افراد بیشتر دستکاری‌کننده دارند و البته آدم‌هایی هم هستند که از روی سادگی و خیالبافی در جهانی کاملاً اتوپیا و غیرواقعی سیر می‌کنند که هیچ ارتباطی با جهان کنونی و یا تجربه چند قرن مدرنیته ندارند. در تمام این دوران طولانی، همه بخش‌های فرهنگ همواره در سلسله مراتب اجتماعی و ارزش‌گذاری‌های اجتماعی قرار گرفته‌اند که براساس مولفه‌های درونی و برونی و با متغیرهای بسیار زیادی انجام گرفته‌اند.

البته ما نظریه‌هایی نیز نظیر سوررئالیسم در هنر داشته‌ایم که خواسته‌اند امر هنری را به مثابه امری فرهنگی صرفاً نوعی قرارداد تعریف کنند و یا نظریات جامعه‌شناسانه‌ای که خواسته‌اند هنر و فرهنگ را به شدت تابع جریان‌ها و بساخته‌هایی عموماً کالایی از حوزه اجتماعی بدانند. که در این مورد نمی‌توان شک داشت که دخالت سیستم‌های اجتماعی در ارزش‌گذاری، طبقه‌بندی و سلسله مراتبی کردن فرهنگ‌ها بسیار بالاست اما چگونه می‌توان نظام‌های زیباشناسانه را به طور کامل مردود دانست و به عنوان مثال به اصطلاح امروزی یک «کلپ لوس‌انجلیسی» را فرضاً با یک آواز اصیل که با مدت‌ها تمرین و در تجربه‌ای انباشت شده و چنده ساله به واقعیت درآمده، یکی دانست. چگونه می‌توان اشعار حافظ و مولوی را با شعر یک جوان 18 ساله یکی کرد. اینکه «هر چیزی جایگاه و کارکرد خود را دارد» در واقع نوعی زیباسازی گفتمانی برای پذیرش ضمنی سلسله مراتب بدون پذیرش صریح آن و در نتیجه بدون نیاز به تحلیل آن است. امروز دیگر کمتر انسان‌شناسی پیدا می‌شود که از تر قدیمی شده «نسبیت مطلق فرهنگی» در معنایی کاملاً بی‌محدودیت دفاع کند، انسان‌شناسان معتقدند که چاره‌ای جز پذیرش نوعی سلسله مراتبی بودن ارزش‌های فرهنگی از یکسو یا همان مثبت و منفی کردن‌های نسبی از یکطرف و پذیرش نوعی مولفه‌های جهانشمول در فرهنگ، هنر، اخلاق، حقوق بشر و غیره از سوی دیگر وجود ندارد. بنابراین بدون آنکه وازه بسیار فرسوده و تحریف شده «ابتدال» را بپذیریم، باید این را بپذیریم که با پدیده سقوط فرهنگ در بسیاری از آثار و در نزد بسیاری از پدیدآورندگان روبرو هستیم که در کشور ما

نظر من درباره سیاست‌های فرهنگی نیز چنین است. استفاده از زور و ابزارهای امرانه باید آخرین انتخاب باشد، در حالی استفاده از ابزارهای مدنی و پیش‌بینی شده در قانون، برای مثال افزایش آزادی‌های مدنی، باز کردن فضای جامعه، بالا بردن امید و نشاط در آن و غیره جزو اولین انتخاب‌هاست. مسئولان دولتی در اینجا همچون همه جا باید بدانند که جامعه اصل است و نه قدرت، بنابراین باید میان قدرت و جامعه هماهنگی به وجود بیایند و اگر به هر دلیلی این هماهنگی ضربه دید، باید دلیل یا دلایل آن یافته شده و درمان شود.

*در دهه‌های پیش، نرخ تغییر فرهنگی در ایران به کندی افزایش می‌یافت و تغییرات در دو دهه‌ی مجاور به هم چندان به چشم نمی‌آمد. اما امروز نرخ تغییرات با توری قابل توجه پیش می‌رود. به طوری که شناخت پدر از فرزندانش نسل به نسل کاهش می‌یابد. دلیل شتاب‌گرفتن نرخ تغییرات فرهنگی در یکی دو دهه‌ی اخیر چیست؟

- دلیل این امر در جامعه ما؛ تغییرات اساسی است که انقلاب اسلامی با خود به همراه آورد و عبارتند از: اجتماعی شدن شدید و شتاب یافته زنان و به وجود آمدن جامعه‌ای که در آن زنان حضوری دائم و همه جانبه دارند و دقیقاً به همین دلیل نمی‌توان آن را به شیوه‌هایی اداره کرد که یک جامعه کاملاً مردانه را. برای مثال در چنین جامعه‌ای استفاده از خشونت‌های شدید بهای سنگینی خواهد داشت زیرا با ذات زنانگی در تضاد است. خشونت امری مذکر است و حاصل روابط بیولوژیکی است که در طول هزاران سال شکل گرفته‌اند و بر غریزه مرگ تکیه می‌زنند، همانگونه که زنانگی نیز امری بیولوژیک - فرهنگی است که بر غریزه زایش و زندگی تأکید دارد. جوامع انسانی تا دورانی متاخر جوامع کاملاً مردانه بوده‌اند بنابراین وجود خشونت گسترده و عریان در آنها تحمل می‌شده اما با گذار این جوامع به جوامعی که در آن زنان، مادران، همسران، دختران، حضور هر چه بیشتری دارند، امکان استفاده از خشونت نیست و باید راه‌های مسالمت‌آمیز پیش گرفته شود و این نیاز به سیاست‌گذاری‌های دیگری دارد. اگر حتی یک محیط کوچک مثل یک اداره، یا گروهی از افراد را در نظر بگیرید می‌بینید که چگونه ورود یک زن، سبب تغییر رفتار حاضران می‌شود و آنها را از رفتارها و سخن گفتن‌های خشونت‌آمیز یا پرخاشخویانه باز می‌دارد، این را البته با بسیاری عوامل دیگر که باید در نظر گرفت به سطح یک جامعه نیز می‌توان تعمیم داد.

دلیل دوم، جوان شدن جامعه ایرانی است. ما به دلایل مختلف، نرخ جمعیتی خود را در طول سال‌های دهه 1960 تغییر دادیم و این به دنبال یک موج نوزایی می‌آمد که در سال‌های پیش از آن آغاز شده بود. امروز جمعیت ما یکی از جوان‌ترین جمعیت‌های جهان است. جوانان بنابر ماهیت درونی، انرژی، موقعیت بیولوژیک و فرهنگی و نگاهشان به آینده، رویکردی کاملاً متفاوت به جهان و به گذشته و آینده خود دارند. به این امر اضافه کنیم که جوانان ما تجربه یک انقلاب بزرگ و یک جنگ ملی را نیز با خود دارند و بنابراین این امر بر خرد اجتماعی و دیدگاه‌های آنها در جهت مثبت می‌افزاید باز به این امر اضافه کنید که این جوانان اغلب تحصیلکرده هستند، یعنی ما به برکت درآمدهای نفتی و بالا رفتن ثروت کشور، زیرساخت‌های آموزش دانشگاهی و عالی را بنا کرده‌ایم که میلیون‌ها جوان تربیت کرده‌اند و این جوان‌ها امروز، قشری چنان گسترده را تشکیل می‌دهند که هیچ دولت و هیچ سیاستی نمی‌تواند نسبت به آنها بی‌تفاوت باشد. بی‌شک تمام مسئولان و همه مردم ما در هر سنی باشند، در خانواده خود با جوانانی روبرو هستند که می‌بینند رویکردی کاملاً متفاوت از آنها نسبت به زندگی دارند میان فردی که 50 یا 60 سال دارد یعنی زندگی‌اش را در پشت سر خود دارد و جوانی 20 یا 30 ساله که آینده‌اش را پیش رو دارد، یک دریا فاصله است. بنابراین این امر به شدت تغییرات را افزایش می‌دهد.

و سرانجام ما در کشوری زندگی می‌کنیم که به شدت شهری شده. با گسترش بسیار بالای شبکه‌های فناوریانه و دیجیتالیزه شده از اینترنت و موبایل گرفته تا شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی، در کشوری که با میلیاردها پیوند فرهنگی ایرانیان درون کشور را با گروه میلیونی ایرانیان خارج از کشور و فرهنگ‌های کشور‌های مهاجرپذیر پیوند می‌دهد و در نتیجه ما با ایرانی سروکار داریم به شدت جهانی شده. این جهانی شدن سبب می‌شود که جامعه ایرانی نه با ریتیم یک جماعت محلی بلکه با سرعت یک جامعه جهانی نیازمند تغییر باشد. این تصور که جامعه ایرانی را جامعه‌ای همچون یکی از جوامع عرب خاورمیانه یا شمال آفریقا، یا یکی از جوامع آسیای جنوب شرقی، یا حتی جماعت‌های چینی درون قاره و نه قشر کوچک جامعه چینی کرانه‌های این کشور، با نرخ روستائینی بالا، با میزان پایینی از رشد جامعه مدنی و روابط بسیار سنتی‌تر در نظر بگیریم، یک اشتباه بزرگ است که سبب زنجیره‌ای از اشتباهات تحلیلی در نگرش نسبت به جامعه ایرانی و ایرانیان امروز می‌شود. بنابراین در یک کلام ما با یک جامعه جوان، تحصیلکرده، با سرمایه‌های فرهنگی و اجتماعی بالا، فناوریانه و دیجیتالیزه، جهانی شده و زنانه شده سروکار داریم که هیچ ربطی به

نویسنده، مترجم و هنرمند، بازیگر، کارگردان، نمایشنامه‌نویس و غیره در ایران و در سراسر جهان در چارچوب ایران و زبان‌های ایرانی و زبان محوری فارسی فعالیت می‌کنند یا شناخت نسبت به فرهنگ ایرانی را در زبان‌های بین‌المللی (هرچند گاه با اشکالات و بدفهمی‌هایی ناگزیر) گسترش می‌دهند. این آن چیزی است که من فرابند عمومی و جریان کلی می‌نامم. البته در تمام این مدت ما هنرهای ایدئولوژیک، هژمونیک، قلابی، سطحی یا به قولی «میتدل» و غیره را هم داشته‌ایم که عمر چندانی نداشته‌اند و هرچند ارزش هنری آنها زیر سؤال است اما از لحاظ اجتماعی برای ما ارزش زیادی در حوزه پژوهش و شناخت جامعه در مقاطع خاص آنها دارند.

جامعه کنونی ما، منظورم، جامعه امروز و امسال نیست، بلکه منظورم جامعه‌ای است که فرضا ما پس از دوره جنگ تحمیلی تجربه کرده‌ایم چه در داخل ایران و چه در جهان ایرانی و دیاسپورای ایرانی، جامعه‌ای بسیار فعال و زنده در زمینه هنر، فرهنگ و ادبیات و حتی علوم انسانی و دقیقه بوده است و چنین تجربه‌ای را ما در طول این قرن تنها چند بار داشته‌ایم. بنابراین نگاه من مثبت است و مشکلات را بخشی اجتناب‌ناپذیر از همین موفقیت می‌دانم به عبارت دیگر اگر امروز ما آنقدر مشکل و گاه تنش در حوزه‌های هنر و ادبیات و فرهنگ و حتی جامعه خود داریم، دلیلش پویا بودن جامعه در همه این زمینه‌ها و حرکت آن در جهت تغییر و رشد و شکوفایی است و گر نه در همین منطقه خاورمیانه یا در شمال آفریقا که ما کشورهایی به ظاهر «با ثبات» اما کاملاً دیکتاتورمنش و بی‌تحرك داریم، نه خبری از شور و هیجان‌های اجتماعی و فکری هست و نه خبری از آفرینش‌های هنری و فرهنگی و علمی: آنچه دیده می‌شود تنها نوعی اسنوبیسم از نوعی است که در حوزه‌های خاصی در دوره رژیم گذشته در اقتدار کوچکی شاهدش بودیم.

* حوزه بعدی که قابل توجه است، موسیقی و سینماست. موسیقی ایران که در گذشته به تصنیف و آواز (برگرفته از ادبیات کلاسیک) مشغول بود، فضاهای دیگری را چون موسیقی‌های ملودیک با المان‌های امروزی، موسیقی کوچه بازاری، موسیقی متعهد، موسیقی پاپ را تجربه و در نهایت به موسیقی رپ که البته مستقیماً از غرب به جامعه ما آمده ختم می‌شود. در سینما نیز شاهد چنین تحولاتی بوده‌ایم. زمانی فیلم‌فارسی‌های عصر «فرین» ها و «فرمون» ها، زمانی سینمای جنگ، سپس سینمای تامل‌گرا که دغدغه‌اش درک و هضم جهان تازه بود و امروز هم سینمایی که از هر 10 فیلمش 8 تا کم‌دی و یا به تعبیر غلط طنز هستند. این تحولات را چگونه می‌بینید؟

- آنچه در مورد هنر به طور کلی گفتیم در مورد هنر در هر یک از شاخه‌هایش نیز تا اندازه زیادی صادق است منتها هر یک از مواردی که گفتید نیاز به بحث‌های طولانی دارد در حوزه سینما به نظر من سیاست مبتنی بر پروتکسیونیسم یعنی جلوگیری از ورودی فیلم‌های خارجی به شکلی که صورت گرفته موفق نبوده و به افزایش ورود غیرقانونی و در نتیجه غیرقابل کنترل این فیلم‌ها انجامیده است. در همه زمینه‌ها من همیشه معتقد بوده‌ام که آزادی هرچند راه سخت‌تری است اما پاسخ خود را در تجربه تاریخی داده است، زیرا راه‌حلی عقلانی‌تر است بنابراین می‌توانستیم و هنوز هم می‌توانیم با سیاست‌های آزادسازی فضا و مدیریت بهتر تفاوت‌ها کمک بسیار بیشتری به رشد هنر و فرهنگ و شکوفایی اندیشه‌های بومی‌مان بکنیم. در مورد خاص سینما و موسیقی باید به این نکته توجه داشت که کشور ما یک مورد استثنایی نیست در همه کشورهای جهان ما امروز دو گونه متفاوت از این هنرها داریم که در دو سوی یک محور قرار می‌گیرند. در یک سوی محور هنر نخبگرا و متعهد و با مولفه‌های زیباشناسی بالا قرار دارد و در سوی دیگر هنری مردمی، با مولفه‌های حداقلی زیباشناسانه اما بیشتر تجاری و در بین این دو نیز ما انواع و اقسام هنرها را داریم. ما نیز باید بتوانیم این امر را در همه جا سیاست‌گذاری کنیم. راه آنکه مردم به هنرهای با ارزش‌های بالای اخلاقی و زیباشناسانه آزاد باشند یعنی به آنها چیزی را تحمیل نکنیم و ثانیاً اینکه این هنرها را جذاب کنیم. در کشورهای توسعه‌یافته برای مثال در فرانسه، از روشهای مختلفی برای این کار استفاده می‌شود برای نمونه در شهر پاریس مرکز ژرژ پمپیدو که در قلب شهر قرار دارد و محل رفت آمد توریست‌ها و مردم عادی است، با یک سیاست‌گذاری کاملاً فکر شده، به موزه و مرکز پیشرفته‌ترین هنرهای مدرن تبدیل شده است و این امر سبب تغییر وسیعی (البته در طول مدت نزدیک به سه دهه) نسبت به این هنرها از طرف مردم عادی شده است که قبلاً به هیچ عنوان این هنرها را نمی‌پسندیدند، و هر روز، از روش‌های جدیدی استفاده می‌شود که هنر نخبگان را برای مردم جذاب کرده و آنها را به انتخاب آزاد این هنرها و جدا شدن تدریجی و داوطلبانه از هنرهای بی‌ارزش بکشاند. این بدون شک برای یک جامعه بهتر است که افراد آن اوقات فراغت خود را به مطالعه آثار

همچون در سراسر جهان یا عاملی ایدئولوژیک و هژمونیک در پشت سر آن قرار دارد که این چندان مهم نیست چون نمی‌تواند پایدار باشد یا عاملی سرمایه‌ای که این بسیار مهم است زیرا می‌تواند کاملاً پایدار باشد و در هنرمند درونی شود یا اغلب هر دو اینها.

بهترین راه‌حل برای ما و برای همه آن است که با باز کردن فضا و ایجاد امکان گفتگوی بدور از جنجال بتوان معیارهای واقعی رشد و شکوفایی فرهنگ‌ها و آثار فرهنگی ارزشمند را با توجه به اهداف و سیاست‌گذاری‌های جامعه تعیین کرد. بیرونی و درونی بودن، معیار نیست زیرا بسیاری از آن چیزهایی که از درون می‌آیند بسیار زیانبارتر از آنچه هستند که از بیرون می‌آیند و برعکس.

* مقوله هنر در هر ملت و کشوری ماهیتی فرهنگی دارد. حتی شاید بتوان هنر را زبیده فرهنگ هر جامعه خواند. آیا هنر آینده‌ی تمام‌نمائی فرهنگ مردم است یا می‌تواند پدیده‌ای خودجوش باشد که از بستری جز فرهنگ، نشأت می‌گیرد؟ - بحث درباره هنر بسیار طولانی و گسترده است اما در دیدگاهی بسیار کلی می‌توان آن را در دو معنای مهارت‌های فناورانه در گروهی از ساخته‌های مادی و غیرمادی یک جامعه و از سوی دیگر در آفرینش «امر زیبا» (بنابر معیارهای زمانی/ مکانی هر جامعه‌ای تعریف کرد. از این لحاظ می‌توان بخش بزرگی از فرهنگ هر جامعه‌ای را در هنر آن جامعه دید. این امر اما نیاز به تخصص دارد یعنی ما در عرصه علمی شاخه‌هایی در جامعه‌شناسی و در انسانشناسی داریم که به هنر تخصص دارند و به طور خلاصه کار آنها این است که از خلال هنرهای یک جامعه و چگونگی تولید اجتماعی این هنرها و اثرات اجتماعی آنها، آن جامعه را تحلیل جامعه‌شناختی و انسانشناختی بکنند اما این کاری علمی است و من به شدت با اینکه ما از هنر برای تعبیرها و داورهای سطحی‌نگرانه درباره جامعه استفاده کنیم یا برعکس از هنر به عنوان هنرمند استفاده ابزاری کنیم تا ایدئولوژی و عقاید خود را به ظاهر به جامعه‌ای تحمیل کنیم، مخالف هستم.

هنر هم می‌تواند امری ساخته شده و آموزش یافته باشد و هم امری خودجوش. همه چیز بستگی به آن دارد که از چه هنری صحبت کنیم. اما یک چیز مسلم است و آن اینکه هر جامعه‌ای نیاز به هنر دارد، زیرا هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند بدون ساختارهای فناورانه، نمادین، زیباشناسانه، نشانه‌شناختی و معناشناختی هنر به حیات خود ادامه دهد. تجربه مطالعات انسانشناختی نشان می‌دهد که حتی ابتدایی‌ترین جوامعی که یافت شده‌اند دارای اشکال گوناگونی از شدید فرهنگ بوده‌اند که با آنچه ما هنرهای مختلف می‌نامیم مثل موسیقی، رقص، هنرهای تجسمی و غیره انطباق دارند. تاکنون هیچ جامعه‌ای یافته نشده که در آن موسیقی وجود نداشته باشد. هنر برای یک جامعه حکم نوعی زبان را دارد و به تعبیری هنر را می‌توان بخشی از زبان یک جامعه نیز دانست هم در معنای عامل ارتباطاتی و هم در معنای عامل تولید و انباشت و پردازش اندیشه.

* در بررسی گونه‌های هنری در تاریخ ایران به دوره‌ها و متعاقباً سبک و سیاق‌های متفاوتی برخورد می‌کنیم. به عنوان مثال در ادبیات که ریشه‌دارترین گرایش هنری در ایران است: اول- در ادبیات کلاسیک شاهد فضایی مبتنی بر عرفان، عشق و اخلاق هستیم. دوم- در ابتدای ورود به سده‌های معاصر (پس از مشروطیت) نوعی ادبیات ایدئولوژیک باب می‌شود و در ادامه با شاعری همچون زندیباد احمد شاملو به اوج می‌رسد. سوم- پس از انقلاب اسلامی جریان‌های پراکنده‌ای متولد می‌شوند که شاید ماهیت بگ ژانر را نمی‌یابند. به عنوان مثال ادبیات حماسه که به شرح مباحثی همچون دفاع و ایثار می‌پردازد. چهارم- گونه‌ای که با نگاه به مدرنیته سعی می‌کرد بیان‌دیشد. پنجم- ... و اکنون این پراکندگی‌ها یا شاید تکثرگرایی‌ها باعث شده‌اند که دیگر ندانیم موقعیت ادبیات امروزی دقیقاً چیست. به نظر شما این تحولات چه توجیهی می‌تواند داشته باشد؟

- هنر یک پدیده و یک جریان زنده بسیار پرشور است و باید هم چنین باشد، زیرا هنر به جامعه حیات می‌بخشد و از آن حیات می‌گیرد. بنابراین همه آنچه بر شمردید، واقعیت دارد و نشان دهنده یک واقعیت محوری است: اینکه جامعه ما در صد سال گذشته یکی از پرشورترین و زنده‌ترین جوامع جهان بوده و به نظر من امروز نیز چنین است. البته ما همچون همه جوامع دیگر فرود و فرازهایی بسیاری داشته‌ایم اما مهم این فرود و فرازها نیست، بلکه حرکت عمومی است که به نظر من بسیار مثبت بوده است. بیانیتم موقعیت امروز خود را در ادبیات، در هنرهای تجسمی یا نمایشی، در ترجمه و در قابلیت‌های زبانی در بیان اندیشه‌ها و افکار، در سینما یا در هر حوزه دیگری از فرهنگ فرضا با ابتدای دوره مشروطه یعنی حدود صد سال پیش مقایسه کنیم. چنین مقایسه‌ای به سرعت نشان می‌دهد که ما دو موقعیت کاملاً متفاوت را تجربه کرده‌ایم: از تعداد اندکی هنرهای بومی و پراکنده که البته ارزشمند بوده‌اند و هستند، و قدر آنها را به اندازه کافی ندانسته‌ایم و شاید درحال از دست دادن آنها باشیم (که این بخش بدفرضیه است) ما در عین حال توانسته‌ایم امروز فرهنگی داشته باشیم که در آن با حضور فعال هزاران هنرمند،

که نمی‌توانند کنترل و از صفحه روزگار پاک کنند، نفرت و انزجاری است که عموم مردم نسبت به آنان دارند به طوری که شایعه مرگ یکی از آنها می‌تواند موجی از شغف و شادی برانگیزد و عده بسیاری را در انتظار و مشتاق چنین خبرهایی نشان دهد. در اصل، مشروعیت آنان در نزد مردم مرده و منتهاست که حتی از ذره ای احترام در بین آنها برخوردار نیستند.

رژیم جمهوری اسلامی و پاپوران آن ظلم و ستم به مردم را به حدی رسانده اند که شایعه مرگ و سکنه مغزی یکی از آنان این چنین باعث شادی و سرور می‌گردد. آیا کسی باور میکند چنین رژیمی از کوچکترین مشروعیت و مقبولیتی در نزد مردم برخوردار است؟

افزایش سن ازدواج دختران روستایی استان اصفهان پیامد

مهاجرت مردان به شهرها

کاظم شاملو



سایت انسانشناسی و فرهنگ:

آخرین داده‌های استخراج شده پارسال از سرشماری نفوس و مسکن استان اصفهان بیانگر آن بود که جمعیت زنان در چهار شهرستان استان بیش از مردان است.

در آخرین اطلاعات استخراج شده از این سرشماری، سن ازدواج دختران بویژه در مناطق روستایی برخی شهرستانها که نسبت جنسی جمعیت آنان به نفع زنان تغییر کرده، افزایش معناداری یافته و حتی از متوسط سن ازدواج برخی از مناطق شهری استان نیز فزونی یافته است.

به‌طور طبیعی در جهان متوسط سن ازدواج در مناطق روستایی کمتر از شهرهاست.

مهمترین دلیل این امر کوتاه بودن مدت تحصیل در مناطق روستایی به دلیل محدودیت امکانات تحصیلی و ورود زود هنگام جوانان به بازار کار و الزامات فرهنگی مناطق روستایی است.

در سالهای اخیر نرخ شهرنشینی در کشور رو به فزونی نهاده به گونه‌ای که استان اصفهان با سهم بیش از ۸۰ درصدی شهرنشینی از کل جمعیت پس از تهران و قم رتبه سوم شهرنشینی را داراست.

بخش قابل توجهی از مهاجرت به شهرها ناشی از "مهاجرت نیروی کار" است که تعادل طبیعی جمعیت را برهم زده و بخش قابل توجهی از جمعیت جوان را که عمده آنها مردان جویای کارند از مناطق کمتر توسعه یافته به مناطقی که احتمال یافتن کار در آن وجود دارد، کوچ می‌دهد.

در استان اصفهان بر اساس نتایج سرشماری سال ۸۵ در شهرستانهای خوانسار، فریدن، فریدونشهر و چادگان جمعیت زنان از جمعیت مردان فزونی یافته است که این نسبت در مناطق شهری و روستایی مشاهده می‌شود.

علاوه بر شهرستانهای فوق در برخی دیگر از شهرستانهای استان مانند "تیران و کرون"، نایین و سمیرم جمعیت زنان در مناطق روستایی بر مردان فزونی یافته است.

نرخ رشد جمعیت استان در شهرستانهایی که جمعیت زنان بر مردان فزونی یافته منفی می‌باشد و جمعیت این مناطق در مقایسه با سرشماری سال ۷۵ کاهش یافته است که این امر بیانگر آن است که میزان مهاجرت و مرگ و میر در این شهرستانها از میزان زاد و ولد سبقت گرفته است.

اما نکته حایز اهمیت در افزایش سن ازدواج در شهرستانهایی است که نرخ رشد منفی دارند، این افزایش سن ازدواج بویژه برای زنان برخی مناطق روستایی استان به سطحی نگران کننده رسیده که بروز برخی ناهنجاری‌های روحی، فرهنگی و اجتماعی تشدید می‌کند.

پرارزش ادبی بگذرانند تا رمان‌های بی‌ارزش کلیشه‌ای، یا وقت خود را بیشتر به گردش در موزه‌ها یا حتی در طبیعت بگذرانند تا به تماشای سریال‌های تلویزیونی بی‌ارزش، اما این کار تنها هنگامی امکان دارد که هر دو انتخاب با شرایط برابر وجود داشته باشد، وگرنه ممنوعیت و سیاست‌های آمرانه یا حتی احساس وجود چنین سیاست‌هایی همیشه و تقریباً بدون استثنا ایجاد نوعی جذابیت می‌کند.

*در گرایش‌های فعلی هنری، گرایش رپ در موسیقی (البته زیرزمینی اما در ابغادی بسیار گسترده) که ماهیتش بر اعتراض استوار است، و گرایش کم‌دی در سینما که تنها در پی خندانند جامعه‌ای پرمشغله و شاید خسته است را چطور ارزیابی می‌کنید؟ واقعا چه بر سر جامعه ایران آمده است؟

این موارد دلایل زیادی دارد که باز بحث درباره آنها نیاز به زمان زیادی دارد. برای مثال ورود به حوزه طنز و پوشیده‌گویی و مبهم‌گویی و رمز و راز و شعر در برخی از موارد، می‌تواند به دلیل بسته شدن فضا و عدم امکان بحث‌ها، یا تمایل سیستم اجتماعی به ایجاد تنش‌های شدید و یافتن راه‌حلی همچون یک سوپاپ اطمینان، به صورت آزاد اتفاق بیفتد. این امری است که ما در بسیاری از دوره‌ها شاهدش بوده‌ایم، یعنی به دلیل آنکه یک کارکرد لازم برای جامعه در فضای عمومی امکان ندارد این کارکرد به فضای خصوصی کشیده شده و آن فضا را به سوی یک کژ کارکرد برده است. اما از اینکه بگذریم

سیاست‌گذاری‌های غلط نیز در این زمینه بسیار موثرند برای مثال وقتی که ما از ساخت فیلم‌های جدی اجتماعی، سیاسی انتقادی جلوگیری می‌کنیم یا لاقلاً از آنها چندان حمایت نمی‌کنیم و یا حتی وقتی در حوزه کم‌دی و طنز، از هرگونه اشاره و حرکت طنز به طرف انتقادهای جدی جلوگیری می‌کنیم، نتیجه همان است که می‌بینیم: رفتن به طرف سطحی‌ترین و بی‌ارزش‌ترین اشکال طنز که اثری جز تخریب اخلاقی افراد و پایین آوردن سلیقه و سیستم‌های داور هنری،

زیباشناسانه و فرهنگی آنها ندارد و از سوی دیگر نیز آنها را به سوی استفاده از ابزارهای رسانه‌ای غیر ایرانی سوق می‌دهد یعنی خود با دست خود برای دیگران تبلیغات می‌کنیم. به جای این کار می‌توانیم با ایجا فضای باز، این امکان را به وجود بیاوریم که فیلم‌های سیاسی، اجتماعی، کم‌دی، و غیره، برنامه‌های بحث

جدی، فیلم‌های مستند اجتماعی، و غیره در همه جا به نمایش دربیاید و با این کار سیستم را هر چه بیشتر تقویت کنیم. به گمان من هیچ چیز بیشتر از سطحی کردن مردم به یک سیستم ضربه نمی‌زند آن هم در شرایطی که ما خود با ایجاد ابزارهای دیگری همچون دانشگاه‌ها، نظام آموزشی، روزنامه‌ها و سیستم‌های دیجیتالی و شبکه‌ای، با این سطحی شدن مبارزه می‌کنیم، نتیجه نوعی تناقض روزافزون است که بی‌شک و در بهترین حالت به صورت بحران‌های پی در پی بروز می‌کند و آنقدر ادامه می‌یابد تا جامعه بتواند به تعادلی میان سرمایه‌های فرهنگی- اجتماعی ایجاد شده و فرایندهای مدیریتی و روابط اجتماعی موجود میان کنشگران اجتماعی و همچنین گفت‌وگوهای موجود برسد.

سکنه و مرگ جنتی از شایعه تا واقعیت

جعفر پویه

فراسوی خبر از جنگ خبر و ایران نبرد

روز گذشته شایعه سکنه مغزی احمد جنتی، دبیر شورای نگهبان و امام جمعه موقت تهران موجی از شادی و شور را در بین توده مردم برانگیخت. به محض انتشار این خبر توسط یکی از سایتهای خبری داخل کشور، این موضوع توسط وبلاگها و سایتهای مختلف پی گرفته شد. اظهار نظرها و نوشته‌های این وبلاگها و وب سایتهای نشان دهنده موقعیت یکی از تعیین کننده ترین عناصر رژیم در بین توده مردم است.

اوج نفرت و انزجار از جنتی را آنگاه می‌توان مشاهده کرد که نزدیک به اکثر نویسندگان وبلاگها و وب سایتهای نه تنها از این موضوع خوشحال شدند بلکه، آنچنان با صراحت درباره مرگ جنتی سخن گفتند و شادی کردند که کمتر کسی تا کنون خبر مرگش به این گونه مورد استقبال توده مردم واقع شده است. نمایندگان خود خوانده خدا بر روی زمین و دست آموزان نایب متقلب برحق امام زمان، سید علی خامنه‌ای کار را به جایی رسانده اند که خبر مرگ شان همچون مرده ای روح افزا مورد استقبال قرار می‌گیرد. آنانی که هر روز در بوقهای کر کننده دستگاه‌های تبلیغاتی شان خود را مورد اعتماد و قبول مردم اعلام می‌کنند، اکنون باید به خود آیند که چرا شایعه مرگ و یا سکنه مغزی یکی از آنان اینگونه مورد استقبال واقع می‌شود.

ظالمان و حاکمان جبار، آنهایی که دستهایشان تا مرفق به خون جوانان این مرز و بوم آلوده است، باید بدانند شاید بشود به زور نیروهای اجبر شده و گله‌های مزدوران گوش به فرمان، اندکی بر عمر حکومت ننگین شان بیفزایند اما آنچه را

دولت ایران و گزارش آژانس؛ انتقاد یا اعتماد؟

ایدا قجر

دوچه وله:

یک روز پس از انتشار گزارش آژانس بین‌المللی، واکنش‌های مسئولان ایرانی متفاوت بوده. برخی از آنان معترض‌اند که این گزارش بی‌طرف نبوده و برخی دیگر می‌گویند که آژانس به صلح‌آمیز بودن فعالیت‌های هسته‌ای ایران اعتراف کرده است.

یوکیا آمانو، مدیر کل آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، در آخرین گزارش خود از برنامه هسته‌ای ایران با اشاره به عدم همکاری ایران با آژانس تصریح کرد که از ماه فوریه گذشته تا ژوئیه امسال، ۲۲ کیلوگرم اورانیوم در نطنز تا ۲۰ درصد غنی‌سازی شده است.

در این گزارش همچنین آمده است که ایران از ورود دو بازرس با تجربه برای کنترل فعالیت‌های هسته‌ای جلوگیری کرده و از سوی دیگر پلمپ تاسیسات اتمی در ماه‌های اخیر چهار بار شکسته شده است.

دولت ایران؛ نقد گزارش و تایید آن

رامین مهمان‌پرست، سخنگوی وزارت خارجه ایران با تاکید بر این‌که آژانس بین‌المللی برای بیست و سومین بار صلح‌آمیز بودن فعالیت‌های هسته‌ای ایران را در گزارش خود آورده است متذکر شد که ایران با رعایت کامل تعهدات خود و با نظارت ۲۴ ساعته، با آژانس همکاری کرده است.

وی با بیان این انتقاد از آژانس که بخشی از این گزارش "تاثیر گرفته از مسائل و فشارهای سیاسی" است از ناظران بین‌المللی خواست تا "بیشتر به مسائل فنی و شرح وظایف خود" بپردازند و بر فعالیت‌های اسرائیل نظارت کنند.

علی اکبر صالحی، رئیس سازمان انرژی اتمی ایران نیز با تاکید بر اینکه "دلایلی مبنی بر صلح‌آمیز نبودن فعالیت‌های هسته‌ای وجود ندارد" جلب اعتماد آژانس را مسئله اصلی و دیگر مسائل را فرعی توصیف کرد.

وی رد صلاحیت دو ناظر معرفی شده از جانب آژانس را حق هر کشور عضو آژانس خواند و گفت: "اساساً تمامی کشور های عضو، فهرست بازرسان را در اختیار می‌گیرند و پس از انتخاب به آژانس اعلام می‌کنند. دو بازرسی که ایران از پذیرش آنان خودداری کرد خلاف واقع گزارش کردند و آژانس هم به این نتیجه رسیده است اما نمی‌خواهد بر این مساله اذعان کند".

معاون رئیس جمهور تاثیرپذیری آژانس از مسائل سیاسی را مورد انتقاد قرار داد و با دوستانه قلمداد کردن این انتقاد، مسئولان و بدنه آژانس را محترم خواند.

علی اصغر سلطانیه، نماینده ایران در آژانس بین‌المللی انرژی اتمی نیز گفت که بنا به گزارش تازه انتشار یافته آژانس، ایران به طور کامل بر تعهدات ان‌پی‌تی خود پایبند است. وی با تاکید بر زیر نظر بودن کامل فعالیت‌های هسته‌ای ایران گفت: "این گزارش بار دیگر پس از گذشت ۷ سال بازرسی‌های مستمر، بر عدم انحراف مواد و فعالیت‌های هسته‌ای ایران به سمت اهداف نظامی و ممنوعه تاکید دارد اما بی‌شک خواسته‌های شورای امنیت که هیچ‌گونه مبنای حقوقی و فنی ندارد و فراتر از ان‌پی‌تی است غیرقابل اجرا است".

واکنش‌های تند در حاشیه دولت

حسین ابراهیمی، نایب رییس کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس، از نخستین معترضان به گزارش آژانس بود. وی با انتقاد از جهت‌دار بودن آن گفت: "آژانس از ابتدا هیچ‌گاه نظرات شفاف، واقعی و دقیقی درباره موضوع هسته‌ای ایران نداشته است". وی تاثیر آمریکا و خواسته‌هایش را در این گزارش‌ها پررنگ خواند و پرداختن به مسائل فرعی را بهانه‌جویی آژانس دانست.

در همین راستا خبرگزاری دولتی ایران در واکنشی به نقل از مهدی محمدی که وی را کارشناس هسته‌ای معرفی کرده آورده است: "تمامی موازین بین‌المللی و مقررات موجود میان ایران و آژانس را عمداً و تفصیلاً نقض کرده‌اند که اساس‌نامه آژانس و موافقت‌نامه پادمان را بی‌معنا می‌کند". از نظر محمدی نکات منفی این گزارش سراسر دروغ‌گویی و فشار روانی است که تنها مهر آژانس را دارد.

گزارش؛ منبعی قابل استناد برای غرب

از سوی دیگر تامی ویبور سخنگوی کاخ سفید در اولین واکنش نسبت به گزارش آژانس بین‌المللی ابراز نگرانی کرد و گفت: "آخرین گزارش آژانس یکبار دیگر نشان می‌دهد ایران به تعهدات بین‌المللی اتمی خود بی‌اعتنایی می‌کند، به کوشش‌هایش برای توسعه برنامه اتمی خود ادامه می‌دهد و به توانایی هسته‌ای نظامی نزدیک‌تر می‌شود".

درباره چنین واکنش‌هایی، علی بیگدلی استاد روابط بین‌الملل دانشگاه شهید بهشتی معتقد است: "بدون شک گزارش اخیر آمانو تحت فشار کشورهای غربی منتشر شده است، اما در صورت جامعه بین‌المللی ارزیابی خود را از برنامه هسته‌ای ایران براساس این گزارش اظهار می‌دارد".

بیگدلی این گزارش‌ها را منبع قابل استنادی برای کشورهای می‌داند که در صدد افزایش فشارها بر جمهوری اسلامی هستند.

تحریریه: بهمن مهراد

به‌طور کلی در آخرین سرشماری نفوس و مسکن که در سال ۸۵ اجرا شد متوسط سن ازدواج برای مردان در کل کشور ۲۶/۲ سال و برای زنان ۲۳/۲ سال بوده که این نرخ برای مردان و زنان استان به ترتیب ۲۶/۵ و ۲۲/۷ درصد احصاء شده است.

متوسط سن ازدواج مردان کشور در سال ۸۵ نسبت به سرشماری سال ۷۵ شش دهم سال افزایش یافته است و این در حالی است که این نرخ در استان اصفهان ۱/۱ سال افزایش یافته یعنی حدود دو برابر افزایش شش دهمی کشور بوده است.

متوسط سن ازدواج زنان در سال ۸۵، ۲۳/۲ سال بوده که نسبت به سرشماری سال ۷۵ هشت دهم سال افزایش یافته در حالی که افزایش سن ازدواج زنان استان اصفهان از سرشماری سال ۷۵ تا ۸۵، ۱/۲ سال بوده که چهار دهم سال بیشتر از متوسط کشور است.

سن ازدواج مردان استان اصفهان در مناطق شهری و روستایی در سرشماری سال ۸۵، ۲۵/۸ بوده که برای هر دو گروه نسبت به سرشماری یک دهه گذشته بیشتر از یک سال افزایش یافته است.

در گروه زنان استان اصفهان، سن ازدواج مناطق شهری و روستایی در سرشماری سال ۸۵ به ترتیب ۲۲/۸ و ۲۲/۴ درصد بوده که برای هر دو گروه افزایش بیش از یک سال سن ازدواج را نسبت به دهه قبل از سال ۷۵ نشان می‌دهد.

در استان اصفهان بالاترین نرخ ازدواج زنان روستایی را شهرستانهای فریدن و فریدونشهر با متوسط سن ازدواج ۲۵/۶ و ۲۵/۲ سال داشته‌اند که این دو شهرستان از شهرستانهایی هستند که جمعیت زنان آنان بر مردان فزونی یافته است.

مناطق روستایی شهرستان سمیرم نیز با متوسط سن ازدواج ۲۵ سال برای زنان از دیگر مناطق استان است که سن ازدواج زنان آن بالاست که در این شهرستان نیز جمعیت زنان مناطق روستایی از مردان بیشتر است.

در گروه زنان مناطق شهری استان نیز بالاترین سن ازدواج را زنان فریدن، اردستان و خوانسار با متوسط سن ازدواج ۲۴/۱، ۲۴/۲ و ۲۴ سال داشته‌اند که فریدن و خوانسار با فزونی جمعیت زنان نسبت به مردان و کاهش نرخ رشد جمعیت در یک دهه گذشته مواجه بوده‌اند.

در گروه مردان استان اصفهان بالاترین سن ازدواج را به ترتیب مردان مناطق شهری خوانسار، اردستان و لنجان با متوسط سن ازدواج ۲۷/۴ و ۲۷/۲ و مردان مناطق روستایی شهرستانهای نطنز، نایین، شهرضا و سمیرم با متوسط سن ازدواج ۲۷ سال دارا بوده‌اند.

نکته قابل توجه در افزایش سن ازدواج زنان روستایی در این است که در دو دهه گذشته متوسط سن ازدواج مناطق روستایی کشور و استان زیر ۲۰ سال بوده که با گذشت دو دهه در استان اصفهان تنها در مناطق روستایی شهرستان خمینی شهر متوسط سن ازدواج زنان روستایی ۱۹/۶ سال بوده و در زیر ۲۰ سالگی باقی مانده است.

در دهه‌های اخیر تغییر نگرش به مفهوم ازدواج، افزایش تحصیلات، شهرنشینی، بیکاری و به هم خوردن تعادل جنسی، تاخیر در ازدواج را به دنبال داشته است. تا دهه ۷۰ الگوی ازدواج زودرس در اغلب کشورهای آسیایی شیوه غالب بود اما در سالهای اخیر این شیوه دچار دگرگونی شده و از عمومیت آن کاسته شده است.

مطالعات جمعیت‌شناسی نظیر "مکدونالد" و "هیول" بیانگر آن است که ازدواج‌ها با یک فاصله سنی بین زن و مرد صورت می‌گیرد که در ایران این فاصله با چهار سال اختلاف به نفع مردان است.

در جوامعی که هرم سنی آنان به شکل مثلث است و عمده جمعیت را جوانان تشکیل می‌دهند ازدواج افراد دو گروه سنی که تعدادشان یکسان نیست، باعث می‌شود تا عده‌ای از زنان مجرد بمانند که در این جوامع پدیده مهاجرت مردان به خارج از یک ناحیه در تشدید این شرایط اثرگذار است.

مهاجرت مهم‌ترین عامل بر هم خوردن تعادل جمعیتی است که نبود زمینه اشتغال برای جمعیت فعال در برخی از شهرستانها باعث رانش جمعیت جویای کار این مناطق به مرکز استان و دیگر شهرستانهای توسعه یافته شده است.

برخی از شهرستانهای دارای نرخ رشد منفی جمعیت در استان اصفهان در مناطق خوش آب و هوا که بیشتر مناسبی برای توسعه دارد واقع شده‌اند که باید در برنامه‌ریزیهای توسعه به این ظرفیت‌ها توجه شود.

وجود آمده است. ما بملم تاکید کنیم که نشر آگاه بیش از چهل سال خدمت فرهنگی به این خاک کرده است. در مورد آقای حسین خانی مدیر این نشر هم باید بگویم که فردی متخصص در علوم اجتماعی است، هر چند تا به حال مستقلاً چیزی ننوشته است. باید بدانیم که از دست دادن این آدم‌ها و منزوی کردن آنها در درازمدت به ما لطمه فرهنگی می‌زند. این‌ها سرمایه‌هایی هستند که واقعا می‌توانند نسل جوان ما را دستگیری کنند.

*چه مساله‌ای برای نشر آگاه پیش آمده است؟

– همان مساله‌ای که برای نشر قطره ا روشنگران یا چند نشر دیگر پیش آمده است. مگر نشر آهنگ دیگر همین چند وقت پیش دچار بحران مالی نشد؟ و تا جایی که من می‌دانم خواسته‌اند که فعالیت نشر خود را محدود کنند. در نظر داشته باشیم که دو شاعر تراز اول ما؛ حافظ موسوی و شمس لنگرودی؛ در این نشر خیلی زحمت کشیدند. حضور ایشان در آهنگ دیگر به منزله نوعی فیلتر بود تا هر شعری نیاید به بازار تا وضع شعر را از این که هست؛ خرابتر کند. اما باخبرم که برخی آثار بزرگ شعری در راه است. می‌دانم که عنایت سمیعی منظومه بسیار درخشانی را نوشته است یا کار آخر ضیاء موحد که با نام "دیروز و امروز شعر فارسی" که در هرمس در آمده است اثر درخوری است. همین طور در جریانم که جوان‌ها با شور آثار جدید خود را می‌آفرینند.

*کتاب خفیه‌نگاری خشونت چه حرف تازه‌ای برای گفتن دارد؟

– در میان نویسندگانی مدرن ما چند تن بوده‌اند که نگاه به درون فرهنگ داشته‌اند. مبنای حرکت این نویسندگان دیکتاتور بیرونی نبوده است. بلکه آن استبدادی بوده است که بر ناخودآگاه حکمفرمایی می‌کرد. شمس کسمایی، فروغ فرخزاد و صادق هدایت جزو این دسته از نویسندگان بوده‌اند. جالب است که هدایت فقط دو کار سیاسی دارد، حاجی آقا و فردا. باقی آثار او در واقع نگاهی به درون ما است. هدایت باعث می‌شود جوری به درونمان زل بزنیم که در نهایت بفهمیم چقدر تکه پاره هستیم. من در خفیه‌نگاری خشونت به این تکه‌پارگی درونی‌مان پرداخته‌ام. به این پرداخته‌ام که چگونه کودکی نسل ما حرام شد و از طرفی دیگر جوانی شرمسار ما نمی‌توانست در برابر پیرپرستی و انسان کامل خود را مطرح کند. به این پرداخته‌ام که این سرکوب از درون عرف و فرهنگ ما برمی‌خیزد. فرهنگی که جدا از زرتشتی‌گری و زوروانی‌گری و مانوی‌گری و نهایتاً عرفانی‌گری نیست. بررسی این سرکوب در فرهنگ عامه و عرف ما قابل پیگیری است. نهایتاً این که انشقاق آدم- حوایی و مشی- مشبانه‌ای همچنان ما را به شکل سنتی و اسطوره‌مآب باری آورد.

*آیا به راه‌های برون‌رفت از این بحران اسطوره‌محوری در فکر انسان ایرانی هم در کتاب "خفیه‌نگاری خشونت پرداخته‌اید"؟

– تصور می‌کنم نیما و هدایت هر کدام یک پرسش بسیار اساسی را در فکر و آثارشان دنبال کردند. نیما بر ذهن‌گرایی انسان ایرانی انگشت گذاشت. نیما معتقد بود؛ دید انسان ایرانی بلند نیست. آنچه ذهن ایرانی می‌بیند؛ آن است که خودش مطرح می‌کند. هدایت، می‌خواهد جادوی رئالیسم را به صورت فرم ادبی درآورد. هدایت معتقد است؛ تا رابطه آدم- حوایی در ذهن ما نظام نگیرد؛ هر کوششی برای گشایش فرهنگی بی‌فایده است.

*شما معتقدید هدایت در پی احیای فکر اسطوره‌ای بود و اصلاً منظورتان از شکل گرفتن رابطه آدم – حوایی در ذهن ما چیست؟

– هدایت در 20 داستانش یک تم مشترک دارد. مرد ایرانی که خود را قیم زنش می‌داند با نوعی پدرسالاری خاص می‌آید آینده‌ی خودش را می‌شکند. زن را می‌شکند. و وقتی او را شکست خودش هم فرومی‌ریزد. این عدم تعادل بین جنسیت‌ها در جامعه ما بیش از هر وقت دیگری به شکلی بحرانی خودش را نشان می‌دهد. این تعادل بین دو جنس چیزی بود که هدایت بیش از هر چیز دیگری دنبالش می‌گشت. به همین دلیل بود که هدایت با دیکتاتوری درون ما سروکار داشت.

مسئله بعدی من این است که آیا روشنفکر امروز ما خودآگاه یا ناخودآگاه دوست دارد با سنت‌ها زندگی کند یا واقعا می‌خواهد مدرن باشد. در کتاب "خفیه‌نگاری خشونت ..." چندین شاهد دارم که روشنفکر ما نمی‌خواهد تغییری ایجاد شود.

*ما روشنفکری ما برای تغییر این ساختارها در ذهن انسان ایرانی از مشروطه به بعد تاوان‌های بسیاری داد.

– ته ذهن روشنفکر ما بسته به سنتی است که از آن حرف زده‌ایم. دلایلم را مشروح در کتاب آورده‌ام که لابد در مجال این گفت و گو نمی‌گنجد. این جار و

گفت و شنود ایننا با شاپور جورکش؛

صادق هدایت با دیکتاتور درون سروکار داشت



ایننا:

جورکش با این اعتقاد که ته ذهن روشنفکر ما به سنت بسته‌است؛ می‌گوید: حکومت ما؛ مذهبی و اپوزوسیون ما؛ درویشی است. همه؛ خود را کامل و بدون خطا می‌دانند و از غروری خطرناک رنج می‌برند. از نگاه او؛ مبنای حرکت نویسندگان نوگرای ایرانی؛ دیکتاتور بیرونی نبوده بلکه استبداد حاکم بر ناخودآگاه آنها بوده است. او با نقد این تفکر در آخرین کتاب خود؛ "خفیه نگاری خشونت" به دنبال طرح پرسش‌هایی تازه‌ای از تفکر روشنفکری موجود در ایران است. معروفترین کتاب شاپور جورکش بوطیقای شعر نو نام دارد که با رویکردی جدید و تازه شعر و شاعری نیما یوشیج را بررسی می‌کند. این کتاب توسط انتشارات ققنوس منتشر شده‌است و از کامل‌ترین کارها در زمینه شعر نیما یوشیج است. کتاب «زندگی، عشق و مرگ از دیدگاه صادق هدایت» نیز از کارهای حوزه هدایت‌پژوهی شناخته شده و در کنار کتاب دکتر محمد صنعتی از بهترین آثار این دوره‌است. این پژوهش در سال ۷۴ توسط نشر آکه به چاپ رسیده‌است. همین دو کتاب نقد و پژوهش کافی‌است تا جورکش را به عنوان پژوهشگر و منتقدی راهگشا تثبیت کند. جورکش تاکنون دو منظومه شعر با نامهای «هوش سبز»، «انتشارات نوید» و «نام دیگر دوزخ» (انتشارات آکه) به چاپ رسانده‌است. کتاب‌های «دموکراسی و هنر» و «در آمدی تاریخی بر نظریه‌های ادبی از افلاتون تا بارت» نیز طی ۲ سال گذشته توسط گروه ترجمه شیراز که جورکش سرپرستی آن را عهده دار است، به چاپ رسیده‌اند.

ایننا: شاپور جورکش با این اعتقاد که ته ذهن روشنفکر ما به سنت بسته‌است؛ می‌گوید: حکومت ما؛ مذهبی و اپوزوسیون ما؛ درویشی است. همه؛ خود را انسان کامل و بدون خطا می‌دانند و از غروری خطرناک رنج می‌برند. از نگاه او؛ مبنای حرکت نویسندگان نوگرای ایرانی؛ دیکتاتور بیرونی نبوده بلکه استبداد حاکم بر ناخودآگاه آنها بوده است. او با نقد این تفکر در آخرین کتاب خود؛ "خفیه نگاری خشونت" به دنبال طرح پرسش‌هایی تازه‌ای از تفکر روشنفکری موجود در ایران است. معروفترین کتاب شاپور جورکش بوطیقای شعر نو نام دارد که با رویکردی جدید و تازه شعر و شاعری نیما یوشیج را بررسی می‌کند. این کتاب توسط انتشارات ققنوس منتشر شده‌است و از کامل‌ترین کارها در زمینه شعر نیما یوشیج است. کتاب «زندگی، عشق و مرگ از دیدگاه صادق هدایت» نیز از کارهای حوزه هدایت‌پژوهی شناخته شده و در کنار کتاب دکتر محمد صنعتی از بهترین آثار این دوره‌است. این پژوهش در سال ۷۴ توسط نشر آکه به چاپ رسیده‌است. همین دو کتاب نقد و پژوهش کافی‌است تا جورکش را به عنوان پژوهشگر و منتقدی راهگشا تثبیت کند. جورکش تاکنون دو منظومه شعر با نامهای «هوش سبز»، «انتشارات نوید» و «نام دیگر دوزخ» (انتشارات آکه) به چاپ رسانده‌است. کتاب‌های «دموکراسی و هنر» و «در آمدی تاریخی بر نظریه‌های ادبی از افلاتون تا بارت» نیز طی ۲ سال گذشته توسط گروه ترجمه شیراز که جورکش سرپرستی آن را عهده دار است، به چاپ رسیده‌اند.

*آقای جورکش، چرا ابا دارید با مطبوعات حرف بزنید؟
– قضیه خیلی ساده است، اخیراً هر روزنامه یا مجله‌ای مطلبی یا یادداشتی از من گرفته است با ممانعت سربریر یا دبیر سرویس برای چاپ آن مطلب مواجه شده است. به مطبوعات بدبین شده‌ام. چراکه ارباب مطبوعات به ملاحظه‌ی وضعیت موجود، مطالب را می‌خوابانند. بر این اساس؛ حتی یادداشتی به نام آژیر سرخ فرهنگی نوشته‌ام. از اینجا و آنجا هم شنیده‌ام که افرادی از قول نویسنده‌ها و هنرمندان مطالب کاذب می‌نویسند ...

*آیا فعالیت روی طرح و یا کتاب جدیدی هم دارید؟

– با گروه ترجمه شیراز؛ کتابی را تحت عنوان "پسامدرنیزم" ترجمه کرده‌ایم. این گروه که برای نمونه دموکراسی و هنر را هم با برخی از ایشان کار کرده‌ام؛ متشکل از این دوستان است: آقایان علی معصومی، مطنج، دواتگر، مرتضی ترسلی و پطروس صمیم.

"پسامدرنیزم" مجموعه‌ای از چندین مقاله است. ویراستار و گردآورنده این مقالات استیون کانر است. صاحبان مقاله‌های این کتاب نویسندگانی همچون کاترین کانتیل، جولین مارتس، کستاو دویناف، پاب شیهان و رابرت ایگلتون هستند. این مقالات در حوزه‌هایی همچون پسامدرنیزم و ادبیات، پسامدرنیزم و فلسفه، پسامدرنیزم و فیلم و پسامدرنیزم و مذهب، نوشته شده‌اند. علاوه بر این با جمعی از دوستان در نظر داریم در میزگردهایی این مقالات را در حیطه بومی هم ارزیابی کنیم. برای نمونه وضعیت معماری ایرانی یا رمان ایرانی را براساس رویکرد این مقالات بررسی کنیم.

*آیا کتابی هم آماده چاپ دارید؟

– بله. کتابی است به نام "خفیه‌نگاری خشونت در سرزمین آدم‌لثی‌ها" که در نشر آگاه حروفچینی شده و غلط‌گیری نهایی‌اش هم انجام شده است. خیلی مایل بودم که کتاب در نشر آگاه چاپ شود. اما گویا اخیراً مسائلی برای این نشر به

هنک فن درکولک، یکی دیگر از بنیانگذاران جشنواره‌ی فیلم تورنتو اضافه می‌کند:

تا این تاریخ، ما حدود ده هزار فیلم نمایش دادیم و در سال ۲۰۰۹ با پانصد هزار تماشاگر رکورد تماشاگر در طول دوران جشنواره را شکستیم.

فیلم افتتاحیه‌ی جشنواره‌ی تورنتو، «امتیاز، یک هاکی موزیکال» ساخته‌ی مایکل مگ گوان از کانادا و فیلم اختتامیه، «شب آخر» ساخته‌ی مسیح تاج‌الدین فیلم‌ساز ایرانی‌تبار مقیم آمریکا خواهد بود. به این ترتیب تاج‌الدین را باید آخرین پیام‌آور جشنواره‌ی فیلم تورنتو دانست!

تغییرات در جشنواره‌ی امسال

امسال مدت جشنواره از ۱۰ روز به ۱۱ روز تبدیل شده و بخش‌هایی همچون نمایش فیلم‌های رایگان و روش‌های جدید خرید بلیت و ارائه دادن راهنمای آسان اینترنتی بخشی از این تغییرات‌اند.

داوران مسابقه

روبا نادا کارگردان سوریه‌ای‌تبار کانادا که سال گذشته فیلم «به وقت قاهره» را در جشنواره‌ی فیلم تورنتو به نمایش گذاشته بود، اندی بری برنام‌ساز باسابقه و مجری سابق بی.بی.سی، لوسی امیوت از خبرنگاران باسابقه و بروس سوینی کارگردان فیلم‌های «عروسی آخر» و «هیجان‌زده» از داوران بخش فیلم‌های بلند جشنواره‌ی فیلم امسال هستند.



Biutiful - Alejandro González Iñárritu - Spain, Mexico

بخش‌های مختلف جشنواره‌ی فیلم تورنتو

جشنواره‌ی فیلم تورنتو دارای ۱۸ بخش است که در این گزارش مهم‌ترین آنها را معرفی می‌کنیم.

استادان

کلاس درسی برای اهالی سینما

در این بخش آخرین آثار فیلم‌سازان برجسته‌ی سینمای جهان روی پرده می‌رود و امکانی فراهم می‌آید تا شیفتگان فیلم‌سازان نامدار دنیا برای اولین بار در سالن‌های سینمای جشنواره آخرین کار آنان را تماشا کنند. برخی از مهم‌ترین فیلم‌هایی که در این بخش به نمایش گذاشته می‌شوند عبارت‌اند از:

سیزده آدمکش (تاکیشی میکه - ژاپن)

قتل واجب (پرسی اسکلیموفسکی - لهستان)

جامعه‌گرایی (ژان لوک گدار - فرانسه)

کاش می‌دانستم (ژیا ژان که - چین)

شعر (لی چنگ دونگ - کره جنوبی)

Route Irish (کن لوچ - انگلستان)

زیبایی خفته (کاترین بریل - فرانسه)

پرونده قوی آنجلیکا (مانویل د- الویا)

عمو بونمی، کسی که زندگی گذشته‌اش را به یاد می‌آورد؛ (آپی چاتپنگ

و راستاکول، تایلند)

Roses a credit - آروس گیتایی - اسرائیل

فیلم‌های اول فیلم‌سازان کانادایی، کشف فیلم‌سازان کشور میزبان

این بخش به فیلم‌سازان تازه‌کار کانادا اختصاص دارد

کاترین بوون با «آبشار آمازون»، مایک گلدباخ با «ملت رویایی»، دوبرا چو با «هزینه‌گراف زندگی»، اولین اثر خود را در جشنواره‌ی فیلم امسال به نمایش می‌گذارند.



Distant - Nuri Blige Ceylan - Turkey

جنگال‌های اخیر هم درباره شاملو بیشتر مطمئن کرد که شایعات روشنفکری از شایعات عوام‌پرمایتر است و بیشتر آسیب می‌زند.

*در کتابی که بر مولوی و چند عارف دیگر تامل کرده‌اید، اساس و روش نگاهتان چه بوده است؟

– شاید خیلی‌ها برگردند بگویند دیگر در این روزگار چه جای پرداختن به عرفان است؟ ما باید توجه کنیم که حکومت ما مذهبی و اپوزوسیون ما درویشی است. باید دید این دو چه نقاط افتراق و اشتراکی دارند. بگذارید جور دیگر بگویم. این روزها برای نمونه؛ سازگارا و مهاجرانی و سروش و کدیور می‌آیند حکومت را نقد می‌کنند. هیچکدام اما هرگز نمی‌گویند اشتباهات خودشان کی و کجا بوده است. اینها چون به شکلی برکنار شده‌اند؛ حکومت را نقد می‌کنند. همه؛ خود را انسان کامل و بدون خطا می‌دانند. من در این کتاب در پی تأثیرات متنوع این دید انسان‌گامی بر فکر ایرانی بوده‌ام. در چنین حالتی نقد کردن دیگران می‌تواند خطر آفرین باشد. منظور دقیق من این است که کسی که خود را غیر قابل نقد می‌داند نباید دیگران را به نقد بکشد. برای نمونه محمود دولت‌آبادی خطاب به سروش می‌نویسد: آقای سروش شما فقط عرفان به خورد ما داده‌اید. ما را خانه‌شین کرده‌اید. سروش فیلسوف اما آن قدر با لحن غیر ادبی پاسخ می‌دهد که تو مطمئن می‌شوی ایشان هنوز خود را در جایگاه انسان کاملی می‌بیند. این نوع از غرور نشانه غرور درویشی است که از هر غرور دیگری خطرناکتر است و بیشتر آسیب می‌زند.

گزارش اختصاصی محمد عارف از سی و پنجمین جشنواره جهانی فیلم تورنتو (۹ تا ۱۹ سپتامبر)

یک ایرانی، آخرین پیام‌آور جشنواره‌ی فیلم تورنتو

محمد عارف

رادپوزمانه:

روز پنجشنبه ۹ سپتامبر جشنواره‌ی فیلم تورنتو برای سی و پنجمین سال متوالی و امسال طی ۱۱ روز میزبان بیش از ۱۰۰ کشور و ۳۰۰ فیلم خواهد بود. طی ده سالی که به طور مداوم در فستیوال تورنتو به عنوان نویسنده سینمایی شرکت داشتم، این جشنواره را در مقایسه با جشنواره‌هایی چون مونترآل، برلین، ونیز و کن، بیشتر مکانی برای داد و ستد فیلم‌های غالباً تجاری و به‌خصوص با تمرکز روی سینمای هالیوود و کانادا یافتم.

البته با مروری بر سیاست‌های فستیوال و ساختار آن از آغاز تاکنون متوجه آشکار بودن این جریان خواهید شد. اگرچه تعداد فیلم‌های مستقل با ساختارهای صرفاً هنری بسیار کمتر از فیلم‌های عظیم و پرخرج آمریکای شمالی است، با این حال تماشای دو گونه‌ی سینمایی زیر یک سقف، جذابیت‌های خاص خود را دارد.

پیرس هندلینگ مدیر فستیوال هدف از برگزاری جشنواره را چنین توصیف می‌کند:

زمانی‌که داستی کول و بیل مارشال در سال ۱۹۷۶ جشنواره‌ی فیلم تورنتو را بنیان گذاشتند، هدف‌شان به وجود آوردن ویتربینی از بهترین فیلم‌های سینمای کانادا و دنیا در این جشنواره بود.

ما خوشحالیم که توانستیم این هدف را دنبال کنیم و حالا پس از ۳۵ سال این فستیوال به یکی از بهترین جشنواره‌های فیلم دنیا تبدیل شده است.



Autumn - Aamir Bashir - India

بیل مارشال از اعضاء و بنیانگذاران جشنواره‌ی فیلم تورنتو معتقد است که نه تنها در این ۳۵ سال رشد کردیم بلکه به صنعت سینما در کانادا هم شکل دادیم. فستیوال به سکوی بین‌المللی برای آثار فیلم‌سازان و منبعی برای ارائه آثار جدید و برتر کانادایی تبدیل شده است.

حضور کارگردانان نام‌آشنا

این بخش یکی از قسمت‌های ثابت و بااهمیت جشنواره‌ی فیلم تورنتوست. ویژگی‌های فیلم‌های کانادایی و بین‌المللی با بیشترین تأثیرگذاری از دید کارشناسان فستیوال که بیشتر آنها برای اولین بار در کانادا یا آمریکای شمالی به نمایش درمی‌آید، در این بخش عرضه می‌گردد. کلوب بنگ بنگ (استیون سیلور)، قوی سیاه (دارن آرنوفسکی)، توطئه گر (رابرت ردفورد)، کلفت (ایم یانگ سو)، سخنرانی پادشاه (تام هوپر)، شهر (بن افلک) و شب آخر (مسی تاج الدین)، نمونه‌ای از این آثارند. «شب آخر»، داستان زوج جوانی به نام مایکل و جوانا است که ظاهراً زندگی خوب و خوشی را در آپارتمان‌شان در منهتن می‌گذرانند. اما یک شب که جوانا در یکی از مهمانی‌های شغلی مایکل شرکت می‌کند، متوجه لحظات مشکوکی بین همسرش و همکار جوان و زیباییش به نام لورا می‌شود. از اینجا به بعد تخم شک و تردید کاشته می‌شود و گفتگوهای معنادار این زوج در سکانس‌های مختلف زوایای گوناگونی از روابط آنان را آشکار می‌سازد. به طور قطع فیلم اول یک فیلمساز در اختتامیه‌ی فستیوال باید از نکات قوت زیادی برخوردار باشد. امیدوارم پس از نمایش این فیلم یادداشتی درباره‌ی آن بنویسم.

**GENPIN - Naomi Kawase - Japan**

مسیح تاج‌الدین متولد تهران و دانش‌آموخته‌ی ادبیات انگلیسی از دانشگاه هاروارد است. او در زمینه‌ی فیلم‌نامه‌نویسی در فیلم‌های لنو و ژاکت همکاری داشته و «شب آخر» اولین فیلم بلند سینمایی اوست.

جنون نیمه‌شب، سینمای پرطرفدار وحشت

این بخش مخصوص تماشاگرانی است که طرفدار جنبه‌ی وحشی، هراس‌آورو هیجان‌انگیز سینما هستند.

بنزاکو ساخته گای موشه (آمریکا)، عذاب وجدان (دنت لم از هنگ کنگ)، سرزمین استیک (جیم میکل از آمریکا)، ناپدید شدن در خیابان هفتم (براد اندرسون از آمریکا) تعدادی از این آثار هستند.

مستقل‌ها: در انتظار سوپر من و حضور بیل گیتس و کن لوچ در کنار هم!

این بخش به تماشاگران جشنواره‌ی فیلم تورنتو فرصتی خواهد داد تا در جلساتی با مهمانان سرشناس از دنیای سینما و دیگر حرفه‌ها دیداری داشته باشند و پای صحبت‌های آنها بنشینند و از آخرین فعالیت‌های آنان مطلع شوند.

**Look, Stranger - Arielle Javitch - USA**

فیلمسازانی چون آپجیاتونگ ویراستاکول کارگردان تایلندی، کن لوچ کارگردان انگلیسی، فیلیپ سایمور هوفمن، کارگردان آمریکایی، بروس اسپرینگستن؛ آهنگساز آمریکایی، استیو نش، بسکتبالیست حرفه‌ای کانادا، زلی چیلکوت، تهیه‌کننده‌ی آمریکایی و بیل گیتس، چهره‌ی سرشناس دنیای کامپیوتر از چهره‌های مطرح این بخش هستند. ادوارد نورتن بازیگر و مایکل مور مستندساز جنجالی آمریکا از ادارکنندگان جلسات این بخش‌اند.

در انتظار سوپر من یکی از برنامه‌های جذاب در این بخش خواهد بود. دیویس کاگن‌هایم، کارگردان فیلم «یک حقیقت دست‌نیافتنی» که در کمپین ال‌گور در رابطه با گرمایش کره‌ی زمین فعالیت می‌کرد، این‌بار با مستند در «انتظار سوپر

من» نگاهی منتقدانه به سیستم آموزش و پرورش آمریکا دارد. او در این مستند از زبان تعدادی از دانش‌آموزان و خانواده‌هایشان این مشکل را موشکافی می‌کند. پس از نمایش این فیلم، تماشاگران در جلسه پرسش و پاسخ با کارگردان فیلم؛ زلی چیلکوت (تهیه‌کننده) جفری کانادا (مری آموزشی) و بیل گیتس شرکت خواهند کرد.

نکته‌ی جالب حضور دو چهره‌ی سرشناس از دو جایگاه متضاد در بخش مستقل‌هاست: کن لوچ، فیلمساز و نماینده‌ی اندیشه‌ی چپ در سینما و بیل گیتس نمادی از سرمایه‌داری مدرن.

شهر به شهر، زنده باد استانبول

این بخش نوپای جشنواره‌ی فیلم تورنتو که از سال گذشته به مدیریت کامرون بیلی افتتاح شد و در اولین دور خود با انتخاب تل اوویو باعث جار و جنجال و اعتراض و بایکوت فستیوال از سوی چند هنرمند مطرح مثل کن لوچ شد، امسال شهرتوریستی استانبول را برگزیده تا اعتراضات وارده به انتخاب سال قبل را به گونه‌ای جبران کند.

هدف از برگزاری این بخش این است که تماشاگران را با تجربه‌ی کشف زوایای متفاوت از یک شهر توسط فیلمسازان گوناگون که در آن شهر یا درباره‌ی آن شهر فیلم ساخته‌اند آشنا سازد.

ده فیلم بلند و هفت فیلم کوتاه در این بخش که «زنده باد استانبول» نامیده شده به نمایش درخواهد آمد و با عنوان چشم‌انداز سینمای ترکیه آثار فیلمسازان استانبولی و مسایل سیاسی و اجتماعی جاری در بستر این شهر را از دیدگاه آنان آشکار می‌سازد.

پلین اسمر با فیلم ده تا یازده، امره شاهین با فیلم «چهل»، زکی دمیر کوبوز فیلمساز فید و مطرح ترکیه با فیلم «بلوک»، نوری بیلگه حیلان یکی از بهترین فیلمسازان سینمای معاصر با فیلم درخشان «دورست» (برنده جایزه بهترین فیلم خارجی از جشنواره‌ی فیلم کن) رها اردم با فیلم «تنها آفتاب درخشان من»، اوزلم سولاک با فیلم «دوازده سپتامبر» و تایفون پیر سلیم اوغلو با فیلم «مو» از چهره‌های مطرح سینمای ترکیه در این بخش هستند.

**Mando - Ebrahim Saedi - Iraq****سینمای معاصر جهان، شکارچی، سهم سینمای ایران**

این بخش جذاب جشنواره‌ی فیلم تورنتو، هر سال ده‌ها فیلم از سراسر دنیا را با عنوان اولین نمایش جهانی یا بین‌المللی در کانادا به نمایش می‌گذارد. امسال نیز حدود ۴۵ فیلم از کارگردانان سراسر دنیا و از کشورهای مثل ایران، چین، اسرائیل، فنلاند، روسیه، ایرلند، کره جنوبی، اسپانیا، تایلند و برخی کشورهای دیگر برای اولین بار در این فستیوال به روی پرده خواهند رفت.

بعد از «شوک» ساخته‌ی فنگ چیاگانگ از چین، «همه چیز درباره عشق» (آن هوی از هنگ کنگ)، «هرچه که تو می‌خواهی» (اچرو ماناس از اسپانیا)، «سرنوشت بد» (کریستین پتری از سوئد)، «اتفاقات خوش» (ایزابیل اشتور از آلمان)، «لبه» (الکسی اوشینیل از روسیه)، «چهارمین پرتره» (چونگ مونگ هونگ از تایوان).

«شکارچی» (رفیع پیتر از ایران)، «جوسی» (لوبیس الستون از استرالیا) «زندگی، فراتر از هر چیز» (الیور اشمیتز محصول مشترک آفریقای جنوبی و آلمان)، «سه» (تام تیکور از آلمان)، از آثاری هستند که در این بخش به نمایش گذاشته می‌شوند.

«شکارچی» که تنها نماینده‌ی سینمای ایران در جشنواره‌ی فیلم امسال است، داستان جوانی به نام علی را به تصویر می‌کشد که پس از آزادی از زندان در جایی به عنوان نگهبان شب مشغول به کار می‌شود. یک روز که از کار به خانه برمی‌گردد، متوجه غیبت همسر و دختر شش ساله‌اش می‌شود. پس از جستجوی فراوان در خیابان‌های بحران‌زده و روزهای مقارن با جنبش سبز پی به قتل همسرش در مقابله‌ی پلیس با تظاهرکنندگان می‌شود و از اینجا به بعد برای پی بردن به واقعیت ماجرا در شهر تهران پرسه می‌زند

نگاهی به عکس‌های کاوه بغدادچی، برنده مسابقات بین‌المللی نارادا

دریچه‌ای به روی اقلیت

پانته‌آ بهرامی

رادیوزمانه:

زنی در میان ده‌ها زن سیاهپوش در حال سجده، مهرش را به روی پیشانی‌اش گرفته است و ما تنها نظاره‌گر دستی روی چهره‌ای در میان سیاهی‌ها هستیم. این عکس، نگاه به اقلیتی دارد که همگون با حرکت حاکم نیست. عکاس آن کاوه بغدادچی است که برنده‌ی یکی از سه مدال طلا در سومین دوره‌ی مسابقات بین‌المللی نارادا در اسلوانی در سال ۲۰۱۰ شده است. در این مسابقه ۴۶۴۷ عکس از ۶۳ کشور دنیا از ۶۹۷ عکاس شرکت کردند.

کاوه بغدادچی، عکاس ۲۶ ساله می‌گوید:

«این عکس کاملا مستند است و از مراسم نماز جماعت بانوان گرفته شده است. معمولاً زنان هنگام خواندن نماز جماعت از چادرهای رنگ روشن استفاده می‌کنند، ولی یکبار که برای عکاسی از راهپیمایی ۲۲ بهمن رفته بودم، چون مراسم زیاد طول کشید به وقت اذان ظهر برخورد و در نتیجه در همان محل سخنرانی، صفوف برگزاری نماز ظهر تشکیل شد و هرکسی با همان لباسی که به راهپیمایی آمده بود در خیابان به نماز ایستاد.»

دها مرد در حال سجود هستند، با لباس‌های رنگین، اما یکنواخت و پسرچه‌ای که چهره‌اش را نمی‌بینیم، تنها کسی است که در میان سجودکنندگان ایستاده و نگاهش برخلاف جهت سجودکنندگان است؛ بر عکس اکثریت و گویی شنایی است برخلاف جریان آب.



عکس برگزیده مسابقات بین‌المللی نارادا از کاوه بغدادچی

این عکس، عکسی ساده با پیامی ساده است و شاید باز هم به همین دلیل ساده، در میان ۳۶ نامزد نهایی «مسابقه‌ی بین‌المللی عکس دموکراسی»، برگزیده شده است. این عکس در نماز جمعه‌ی قزوین گرفته شده و توانسته به عنوان تنها عکس از منطقه‌ی خاورمیانه انتخاب و به همراه ۱۲ عکس دیگر با رای مردم به عنوان یکی از عکس‌های برگزیده انتخاب شود.

در سیستم امتیازدهی داوری این جشنواره، ۶۰ درصد امتیاز برای میزان رساندن مفهوم «دموکراسی»، ۲۰ درصد برای خلاقیت هنری و ایده‌ی عکس و ۲۰ درصد دیگر نیز برای تکنیک‌های فنی در نظر گرفته شده بود.

از پانزدهم سپتامبر، هم‌زمان با «روز جهانی دموکراسی» و آغاز اجلاس سالانه‌ی سران کشورهای عضو سازمان ملل متحد در محل ساختمان اصلی این سازمان، عکس‌های برگزیده در نیویورک به نمایش گذاشته خواهند شد. قرار است پس از آن به شهرهای دیگر مثل واشنگتن، هالیوود و سپس دیگر شهرهای مهم جهان سفر کنند. این مسابقه از سوی وزارت امور خارجه‌ی آمریکا برگزار شده است و بسیاری از عکاسان ایرانی به خاطر تحریم‌های موجود، در ارسال عکس‌ها و شرکت در مسابقه با مشکل روبه‌رو بودند.



عکس برگزیده مسابقات بین‌المللی نارادا از کاوه بغدادچی



The Hunter - Rafi Pitts - Iran

رفیع پیتز متولد مشهد و دانش‌آموخته‌ی سینما در لندن در سال ۱۹۹۱ ساکن فرانسه شد و اولین فیلم کوتاهش را با نام «در تبعید» در این کشور ساخت. فصل پنجم، صنم و زمستان از دیگر آثار بلند این فیلمساز اند.

دیدگاه، زمانی برای فیلمسازان جوان و بی پروا

بخش «دیدگاه» به فیلمسازان آوانگارد و یا پیشرو از گوشه و کنار دنیا اختصاص دارد. کارگردانانی که در صدد شکستن مرزها هستند و به دنبال مفهوم دیگری از سینما در برابر سینمای غالب و رایج (main stream) می‌باشند. «مسکو» ساخته‌ی مایکل نایمن از انگلستان، «وعده‌های نوشته بر آب» ساخته‌ی وینسنت گالو از آمریکا، «زندگی مفید» (ویروژ از اروگوئه)، «ماهی سرد» (سیون سونو از ژاپن)، «میکروفن» (احمد عبدالله از مصر (نمونه‌ای از آثاری است که در این بخش از جشنواره به نمایش درمی‌آید.

کشف: در جستجوی ایده‌های نو

در این بخش همان‌طور که از نامش پیداست، ۲۷ فیلم از فیلمسازان نوپا به نمایش گذاشته می‌شود. کمیته‌ی انتخاب آثار این فیلمسازان را متفاوت و تأثیرگذار تشخیص داده و با نمایش این فیلم‌ها تلاش می‌کند آثار فیلمسازان تازه‌کار اما بااستعداد را معرفی کند.

«پاییز» ساخته‌ی امیر بشیر از هند، «سرزنش» (مایکل هنری از استرالیا)، «مراسم» (ماکس وینکلر از آمریکا)، «داخل آمریکا» (باربارا ادر از اتریش)، «ماندو» (ابراهیم سعیدی از عراق) «زفیر» (یلما باس از ترکیه) «چیزی که بیشتر دوست دارم» (دلفینو کاستانگینو از آرژانتین) «پیانو در کارخانه» (ژانگ منگ از چین) تعدادی فیلم‌هایی هستند که در این بخش به نمایش گذاشته می‌شوند.

نمایش رایگان

جشنواره تورنتو به مناسبت سی و پنجمین سال برگزاری‌اش بخشی را به صورت نمایش رایگان تقدیم عاشقان سینما می‌کند. فیلم‌هایی منتخب از دوره‌های قبل فستیوال همچون «زیبایی آمریکایی» (سام مندس)، «جدا افتاده از او» (سارا پولی)، «تصادف» (پل هیگس)، «شاهزاده عروس» (راب رابینز)، «آب» (دیپا مهتا) (برخی از آثار منتخب در این بخش هستند.



صحنه‌ای از فیلم

بروند. مشکل دوم مشکل کل دنیا است که با آمدن عکاسی دیجیتال، پدیده استادز دابی اتفاق افتاده است؛ یعنی هرکسی این امکان را دارد که با توجه به اینکه بار فنی عکاسی از روی دوش برداشته شده، بتواند عکسی بگیرد که رنگ و نور خوبی داشته باشد. بنابراین همه عکاس شده‌اند. در نتیجه الان محتوا و اندیشه‌ای که پشت عکس نهفته و همین‌طور کمپوزیسیون مهم شده است.

نکته‌ی دیگر آنکه فردی که شروع به عکاسی می‌کند نیاز دارد فرد حرفه‌ای‌تری کارش را نقد کند ولی برخی عکاسان جوان ما زیر نظر خودشان کار می‌کنند و یک الگوی غلط را ادامه می‌دهند. این کار به عکاسی ما لطمه زده است. کیفیت عکاسی ما بر دوش افراد محدود است. یعنی با وجود آنکه کمیت عکاسان ما در یک دهه‌ی اخیر افزایش یافته ولی کیفیت ثابت مانده است. فردی که به تازگی شروع می‌کند باید کارش را به عکاسان حرفه‌ای‌تر ارائه دهد و نقدهای آنها را نیز بپذیرد».

از میان خاطره‌ها؛ راز یک بوسه شصت ساله

عزیز معتمدی



از راست: عزیز معتمدی، حسن گل نراقی و شهره شعشعانی
عکس از عزیز معتمدی

بی بی سی:

شصت سال پیش در چنین روزهایی دفتر شعری منتشر شد که مثل ده‌ها نمونه دیگر قرار بود بیاید و برود بی آن که جز معدودی خواننده، به قول شاعر، کسی بداند این آمدن و رفتن‌ها از بهر چیست. قضا را اما چنان آمد که از دفتر حیدر رقابی- و این، نام شاعر بود- ترانه‌ای به نام **مرا بیوس**، چند سال بعد با صدای خواننده‌ای گمنام‌تر از سراینده به محبوبیتی در حد سرود ملی کشوری دست یابد. شعر، آهنگ و اجرا هم از قضا ساختار سرودین داشت: پرشور، احساساتی و آرمانی. آهنگ اما اصل نبود و چنان که بعدها گفته شد برگرفته از یک نغمه قدیمی یونانی بود، اجرا و صدای خواننده هم چندان پخته نیست، با این همه حتی با سختگیرانه‌ترین نگاه منتقدانه هم نمی‌توان زیبایی‌های عنصری را که بسیار تصادفی در کنار هم قرار گرفتند انکار کرد؛ ابر و باد و مه و خورشید و فلک هم با علم به این موضوع و استفاده از فرصت، دست آهنگ را گرفتند و در یک بزنگاه تاریخی آن را به عرش بردند.

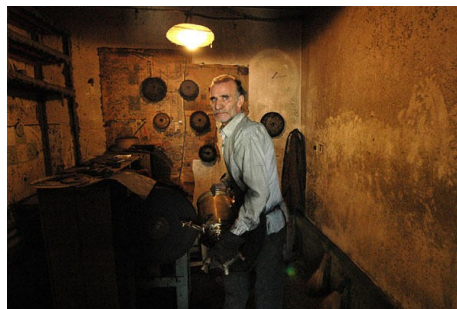
مهم‌ترین عامل این موفقیت، و آن که بیش از همه نامش با آهنگ **مرا بیوس** عجین شد، خواننده اش بود. حسن گل نراقی، تاجرزاده‌ای ساکن کوچه آبشار در خیابان ری، که صدایش را بنا به ملاحظات خانوادگی و سنتی مثل شاعری که برای کثو می‌زاد شعر می‌گوید، در کثو می‌زادش زیر یک تکه قالی و شیشه‌ای قطور در گوشه‌ای از بازار بلور فروشها پنهان کرده بود. دهان که می‌گشود گرچه صدا آن صدای صاف و بی‌غش دوران جوانی نبود، در مهارت، زیر و بم و توانالیه آشکارا از آن سر بود، طوری که به جرأت می‌شد گفت حساسی تمرین می‌کند، عاشق خواندن است و لذتی بالاتر از آواز و آوازخوانی نمی‌شناسد.

در سال‌های جوانی که من دانشجوی مدرسه عالی تلویزیون و سینما بودم، برای آموزش عملی گاهی به استودیو می‌رفتم. خواننده‌های زیادی را از نزدیک دیدم. الهه را دیدم ساعت سه بعد از ظهر خسته و خوابالود با لباس خانه و موهای آشفته غرولندکنان دستگیره‌ها را در جستجوی اتاق گرم چپ و راست می‌چرخاند، پشت سرش محرمان و چهره پردازان و خدمتکاری با دو جفت کفش و چند دست جامه ابریشمی در بغل می‌دویدند. خیلی‌ها این‌طور می‌آمدند. خواننده کوچک و بازار را یکی ریش می‌زد، یکی پودر، یکی فندک؛ و در همین حال برای ترانه ضبط شده‌ای که قرار بود روی آن فقط لب بزند، آبدارباشی عاشق پشت هم قنداق به کامش می‌ریخت.

کاوه بغدادچی عکاس ایرانی در مورد عکس ارسالی خود توضیح می‌دهد: «این صحنه مستند است و من آن را سه سال پیش گرفتم و فکر نمی‌کردم که بعدها در گوشه‌ای از جهان مسابقه‌ای برگزار شود و این عکس برنده شود. وقتی به آرشیوم مراجعه کردم، دیدم این عکس مفهومی را که من از دمکراسی در نظر دارم، می‌رساند. وی معتقد است دمکراسی لزوماً حرکت کردن برخلاف جریان آب نیست، بلکه حضور و زندگی اقلیت در میان اکثریت است؛ بدون آنکه اقلیت مورد آزار و اذیت قرار بگیرد. در واقع نوعی زندگی مسالمت‌آمیز در کنار هم است.»

کاوه بغدادچی، فارغ‌التحصیل رشته‌ی مهندسی مکانیک و طراحی جامدات و همچنین فارغ‌التحصیل دوره‌ی فیلمسازی انجمن سینمای جوان در سال ۱۳۸۳ است. وی با روزنامه‌های مختلفی از جمله شرق، خبرگزاری مهر و یا آژانس عکس کار کرده است. علاوه بر آن در ششمین دوسالانه‌ی چین به نام «بشریت یادمان‌های نوع بشر» در سال ۸۸ جایزه‌ی برتر عکاسی مستند را از آن خود کرده است.

وی برخی از مشاغل سنتی در ایران را در قالب عکاسی مستند به تصویر کشیده است؛ از جمله فرش‌فروشی، بازار پشم‌فروشان و کفاشان و یا کارگاه‌های آهنگری. وی بر این باور است که بین طبیعت این نوع مشاغل و شاخص‌های محیط کار، رابطه‌ی مستقیمی وجود دارد. مثلاً در بازار پشم‌فروشان رنگ، عنصر اصلی در محیط کار است، در حالی که در کارگاه‌های آهنگری، خشونت محیط کار در چهره‌ی آهنگران نمود پیدا می‌کند.



عکس از کاوه بغدادچی

کاوه بغدادچی در مورد جشنواره‌ی دوسالانه‌ی «بشریت یادمان‌های نوع بشر» ادامه می‌دهد، در آنجا خرده فرهنگ‌ها، فرهنگ عامه و به ویژه رسم و رسوماتی که در معرض نابودی قرار دارند، مورد توجه قرار گرفتند.

محدودیت‌های عکاسی در ایران

کاوه بغدادچی در مورد شرایط عکاسی در ایران می‌گوید:

«منطقه‌ی خاورمیانه، منطقه‌ای راست‌گرا، محافظه‌کار و مذهبی است. از قدیم نیز این گونه بوده، اما عکاسی هنری چپ‌گرا یا آناشستی است. عکاسی در چنین منطقه‌ای با این مشخصات خیلی خودش را نشان می‌دهد. برخورد مردم با این پدیده، خشک و احتیاط‌آمیز است. بنابراین یکسری مشکلات عرفی در میان است و بخشی هم متأسفانه از طرف حاکمیت‌ها اعمال می‌شوند؛ از جمله دولت ایران که عکاس‌ها نمی‌توانند از جاهای خصوصی عکس بگیرند و یا روی موضوعات خاصی کار کنند.

گاه نیز حساسیت روی آنکه چرا با رسانه‌ی خاصی کار می‌کنید زیاد است و یا اینکه روی تریبونی که عکس به نمایش گذاشته می‌شود، حساس هستند. بعد از انتخابات سال ۱۳۸۸ محدودیت‌ها زیاد شد و بسیاری از دوستان عکاس من مجبور به ترک ایران شدند. اکنون حساسیت‌ها خیلی افزایش یافته است. مثلاً پیش از این عکاسی از بازار و یا بناهای تاریخی، اشکالی نداشت ولی اکنون و همچنین در یک‌سال گذشته نیروهای انتظامی به این نوع عکاسی خنثی نیز گیر می‌دهند.»

برای عکاسان جوان

کاوه بغدادچی از تجربیات خود در عکاسی در ایران و برای کسانی که می‌خواهند به این حرفه روی بیاورند می‌گوید:

«مشکلی که ما از دهه‌ی ۷۰ به این سو داریم، رشد ژانر عکاسی خبری است. بسیاری از جوانان عکاس به این ژانر روی آورده‌اند. عکاسی خبری خیلی هیجان، تحرک و سر و صدا دارد. این عکاس‌ها بسیاری از الگوهای عکاسی مطبوعاتی را با خود به عکاسی مستند و هنری می‌آورند. این قدری به کار ضربه می‌زند. در بسیاری از خروجی‌های مسابقات، جشنواره‌ها و نمایشگاه‌های ایرانی اگر نگاه کنید یک رد پای واضح از عکاسی خبری ما دیده می‌شود. توصیه‌ام این است که علاقه‌مندان عکاسی به سمت ژانرهای دیگر عکاسی نیز

مرا بیوس

حیدر رقابی

مرا بیوس مرا بیوس

برای آخرین بار

ترا خدانگهدار

که میروم بسوی سرنوشت

بهار ما گذشته

گذشته ها گذشته

منم به جستجوی سرنوشت

در میان توفان

هم پیمان با قایقرانها

گذشته از جان باید بگذشت از طوفانها

به نیمه شبها

دارم با یارم پیمانها

که برفروزم آتشفشانها در کوهستانها آه

شب سیه

سفر کنم

ز تیره راه

گذر کنم

نگه کن ای گل من

سرشک غم به دامن

برای من میفکن

مرا بیوس مرا بیوس

برای آخرین بار

ترا خدانگهدار

که میروم بسوی سرنوشت

بهار ما گذشته

گذشته ها گذشته

منم به جستجوی سرنوشت

دختر زیبا امشب بر تو مهمانم

درپیش تو میمانم تا لب بگذاری بر لب من

دختر زیبا از برق نگاه تو

اشک بی گناه تو

روشن سازد یک امشب من

مرا بیوس مرا بیوس

برای آخرین بار

ترا خدانگهدار

که میروم بسوی سرنوشت

بهار ما گذشته

گذشته ها گذشته

منم به جستجوی سرنوشت

گل نراقی اما به قول ترانه سرایان همان دوره از "تبار" دیگری بود. بعد از انقلاب به خاطر دوستی دیرینه اش با پدر همسر او را در مجالس خصوصی زیادی دیدم. شباهتی به خودش نداشت. خودی که من مثل هزاران تن دیگر از خواننده مرا بیوس در ذهن ساخته بودم - اما چیزی هم از آن کم نداشت. دشوار است صاحب اثری باشی که به شمار شنوندگانش افسانه و حرف و حدیث دارد و در حضور مشتاقان کم نیاوری. گل نراقی کم نمی آورد، شگردش این بود که اصلاً به روی خودش نیاورد که آن ترانه تاریخی را خوانده، و این تا وقتی بود که هنوز به اصرار و گاهی التماس مشتاقان، تن به خواندن نداده بود. دهان که می گشود گرچه صدا آن صدای صاف و بی غش دوران جوانی نبود، در مهارت، زیر و بم و توانالیه آشکارا از آن سر بود، طوری که به جرأت می شد گفت حسابی تمرین می کند، عاشق خواندن است و لذتی بالاتر از آواز و آوازخوانی نمی شناسد، و آدم بی اختیار دریغ می خورد که چرا یک موفقیت بزرگ و ناخواسته چنین هنرمندی را از جامعه گرفت.

خودش به این سؤال پاسخ روشنی نمی داد، اما به دوستانش میدان می داد در اطراف موضوع بحث کنند، انگار به او مربوط نیست؛ دوستان هم با استفاده از فرصت در حضور خودش عقاید ضد و نقیض خودشان را به نام او جا می زدند، و او دخالتی نمی کرد، مگر وقتی بحث بالا می گرفت و در بحبوحه جنگ و مشکلات کشور به سیاست آلوده می شد و خطر کدورت میان یاران یکدل می رفت. اینجا بود که دخالت می کرد و آرامش را با لطیفه و خاطره گویی به مجلس برمی گرداند، آخر سر هم با خواندن آواز هوش از سر جمع می برد. روی نوار کاست میان سرو صدای مهمان ها گاهی من صدایش را ضبط می کردم، مخالفتی نداشت، فقط می گفت جوکها را ضبط نکن، نمی دانم امروز آن نوارها را دست کدام یک از دوستان سپردم.

دشوار است صاحب اثری باشی که به شمار شنوندگانش افسانه و حرف و حدیث دارد و در حضور مشتاقان کم نیاوری. گل نراقی کم نمی آورد، شگردش این بود که اصلاً به روی خودش نیاورد که آن ترانه تاریخی را خوانده است.

خاطره هایش از همکاران در سالهای پخش زنده ترانه از رادیو شنیدنی بود. در میانشان خاطره سعادت مند قمی، خواننده ای که قدرت صدا و تحریر بی نظیر داشت اما شعرها را درست نمی خواند، یادم است. سعادت مند روزی هنگام اجرای مصرع معروف باباطاهر: "ز دست دیده و دل هر دو فریاد..." می خواند: "دو دست بر دیده و دل..."

یکی از اساتید، یادم نیست کدام، سراسیمه خودش را به سعادت مند می رساند و نجوانان در حالی که تمام صورتش را به شکل کلمه در آورده می گوید: "ز دست... ز دست..." سعادت مند که کلام را نمی شنود پس از لب خوانی ادامه می دهد: "سه دست بر دیده و دل..."

گل نراقی یک آواز دیگر هم در زندگی اش خواند. از آنجا که در مهمانی ها روی شعر آن بداهه خوانی می کرد، معلوم بود دلبستگی دارد، که از قضا به زادگاه و خاستگاهش می خورد.

ادبیات این آهنگ نه ملهم از مکتب قدیم موسیقی ایرانی با واژگانی چون سحر و ساغر است، و نه نشانی از ادبیات خوانندگان متفاوت نسل بعد از او، با واژگانی مثل مهمانی خورشید و بوسه باران دارد.

آهنگ دل و جگر و قلوه ای که گل نراقی خواند تماماً درباره دل و جگر و قلوه است، و گفته می شود از زبان دانشجویی جگرکی در یکی از فیلم های فارسی قدیمی خوانده شده. اگر چنین فیلمی وجود داشته باشد مسلماً مربوط به قبل از ظهور فیلم های جاهلی است، دورانی که جنوب شهر هنوز جنوب شهر نشده بود و جگر و دل و قلوه را نه نوچه های کلاه مخملی محله بلکه دانشجویان می فروختند، و این چقدر به خواننده مرا بیوس برخاسته از آن محله ها می آید که مردی آراسته، نکته سنج، خوش لباس، بذله گو و از همه مهم تر مبشر عصری طلایی بود.